حدیث غدیر

مولای مؤمنان

و ما اهل سنت

تحقيق‌ و گردآوري‌:

محمد سليم‌ آزاد

مقدمه‌ و تصحيح‌:

ايوب‌ گنجي

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | حدیث غدیر مولای مؤمنان و ما اهل سنت | | | |
| **مؤلف:** | محمد سليم‌ آزاد | | | |
| **مقدمه‌ و تصحيح:** | ايوب‌ گنجي | | | |
| **موضوع:** | بررسی متون حدیث | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[تهاجم‌ بي‌سابقه‌! يا آشكار كردن‌ حقايق‌؟! 5](#_Toc238552959)

[سرآغاز اختلاف‌ 7](#_Toc238552960)

[مثلث‌ اختلاف‌ با امت‌ اسلامي‌ 12](#_Toc238552961)

[\* امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علي‌ : 13](#_Toc238552962)

[بررسي‌ اجمالي‌ دلايل‌ ارائه‌ شده‌ در مورد امامت‌ بلافصل‌ 14](#_Toc238552963)

[پاسخ‌ به‌ يك‌ اشكال‌ در پرتو اقوال‌ اهل‌ بيت‌ 28](#_Toc238552964)

[حديث‌ غدير، مولاي‌ مؤمنان‌ و ما اهل‌ سنّت‌ 31](#_Toc238552965)

[آغاز قصّه‌ 33](#_Toc238552966)

[پيام‌ حجّة الوداع‌ 34](#_Toc238552967)

[در حاشيه‌ي‌ سفر حجّة الوداع‌ 36](#_Toc238552968)

[اصل‌ ماجرا و عوامل‌ ايراد خطبه‌ي‌ غدير 36](#_Toc238552969)

[در سفر بازگشت‌ به‌ مدينه‌ 45](#_Toc238552970)

[آنچه‌ پيامبر در غدير خُم‌ فرمودند: 47](#_Toc238552971)

[1) صحيح‌ مسلم‌؛ 47](#_Toc238552972)

[2) جامع‌ ترمذي‌ 48](#_Toc238552973)

[3) سنن‌ ابن‌ماجه‌ 48](#_Toc238552974)

[4) سنن‌ نسايي‌ 49](#_Toc238552975)

[5) مُسند امام‌ احمد 49](#_Toc238552976)

[سند حديث‌ غدير 51](#_Toc238552977)

[محورهاي‌ خطبه‌ي‌ غدير 53](#_Toc238552978)

[حديث‌ ثقلين‌ 53](#_Toc238552979)

[\* نكته‌هايي‌ در مورد حديث‌ ثقلين‌ 58](#_Toc238552980)

[اهل‌ بيت‌ چه‌ كساني‌ هستند؟ 62](#_Toc238552981)

[«حديث‌ غدير خُم‌» يا «حديث‌ موالات‌» 68](#_Toc238552982)

[حديث‌ غدير از دو ديدگاه‌ 71](#_Toc238552983)

[بينش‌ اهل‌ سنت‌ 72](#_Toc238552984)

[دلايل‌ اين‌ برداشت‌ 72](#_Toc238552985)

[حقايقي‌ كه‌ «چرا» به‌ وجود مي‌آورند 83](#_Toc238552986)

[... و چراهاي‌ ديگر 88](#_Toc238552987)

[محبوبيّت‌، ويژه‌ي‌ علي‌ و اهل‌ بيت‌ بود 96](#_Toc238552988)

[علي‌ مولاي‌ صحابه‌ بود 98](#_Toc238552989)

[«حديث‌ موالات‌» در كنار آيه‌هاي‌ قرآن‌ 101](#_Toc238552990)

[«حديث‌ موالات‌» در كنار ساير احاديث‌ نبوي‌ 103](#_Toc238552991)

[به‌ جاي‌ من‌ ابوبكر را در نماز مقدم‌ كنيد! 107](#_Toc238552992)

[مولاي‌ مؤمنان‌، خود چه‌ فرموده‌ است‌؟ 108](#_Toc238552993)

[در حالي‌ كه‌ او شجاع‌ترين‌ بود 115](#_Toc238552994)

[اهل‌ بيت‌ روشنگري‌ كرده‌اند 117](#_Toc238552995)

[حق‌ّ آن‌ است‌ كه‌ نوه‌هاي‌ مولي‌ گفته‌اند 123](#_Toc238552996)

[حديث‌ غدير و خلافت‌ راشده‌ 125](#_Toc238552997)

[رسول‌ خدا هيچ‌ كس‌ را جانشين‌ خود نكرد 125](#_Toc238552998)

[...اما درباره‌ي‌ «خلافت‌ راشده‌» توضيح‌ داده‌اند 126](#_Toc238552999)

[... و به‌ «خلفاي‌ راشد» شافياً اشاره‌ فرموده‌اند 127](#_Toc238553000)

[... و امر انتخاب‌ خليفه‌ را به‌ مردم‌ واگذار كرده‌اند 127](#_Toc238553001)

[براي‌ خلافت‌ خاصّه‌، خليفه‌ بايد برترين‌ انسان‌ها باشد 128](#_Toc238553002)

[«افضل‌ ابوبكر و بعدش‌ عمر» از زبان‌ مولي‌ 131](#_Toc238553003)

[صحابه‌ خلفاي‌ راشد را پيش‌بيني‌ كرده‌ بودند 134](#_Toc238553004)

[در اديان‌ الهي‌ پيشين‌، پيش‌ گويي‌ شده‌ بود 136](#_Toc238553005)

[مردگاني‌ نيز لب‌ به‌ حقيقت‌ گشودند 138](#_Toc238553006)

[سه‌ مطلب‌ را هيچ‌گاه‌ از ياد نبريد 140](#_Toc238553007)

[... و سخن‌ آخر از مصحح‌: اكنون‌ به‌ داوري‌ بنشينيد 144](#_Toc238553008)

**تهاجم‌ بي‌سابقه‌!  
يا**  
**آشكار كردن‌ حقايق‌؟!**

سپاس‌ بی‌پایان‌ مر پروردگاری‌ كه‌ ما را به‌ سوی‌ «حق‌» رهنمون‌، و از «باطل‌» دور ساخت‌؛ و هزاران‌ درود و سلام‌ بر پیام‌آور «رحمت‌» و «عطوفت‌» كه‌ با دلایل‌ محكم‌ «حق‌» را تقویت‌ و «باطل‌» را سرنگون‌ ساخت‌، و سلام‌ و درود پروردگار بر پیروان‌ راستین‌ آن‌ رسول‌ سرور كه‌ از «حق‌» پیروی‌ كرده‌ و از «باطل‌» گریزان‌ بودند.

از دیرباز در بین‌ اهل‌ تشیع‌ سخن‌ در مورد «غدیر خُم‌» جریان‌ دارد و همین‌ مسئله‌ مبنای‌ عقیده‌ی‌ «امامت‌» و نیز «طعن‌» و «لعن‌» جمع‌ زیادی‌ از شاگردان‌ رسول‌الله قرار گرفته‌ است‌. اما بیان‌ این‌ قضیه‌ در سال‌های‌ اخیر داغ‌تر شده‌ و برادران‌ اهل‌ تشیع‌ با انتشار كتاب‌ها و رساله‌هایی‌ در مناطق‌ اهل‌ سنّت‌، و نیز برگزاری‌ همایش‌ها و سمینارهایی‌ با عنوان‌ «غدیر»، ذهن‌ جوانان‌ جامعه‌ی‌ اهل‌ سنّت‌ را دچار شبهه‌ نموده‌اند. در این‌ برهه‌ از زمان‌ به‌ علّت‌ نیاز مبرم‌، ضروری‌ می‌باشد كه‌ دیدگاه‌ اهل‌ سنّت‌ در مورد این‌ واقعه‌ بیان‌ گردد تا نوجوانان‌ و جوانان‌ مناطق‌ سُنی‌نشین‌ دچار سردرگمی‌ نشوند.

بنده‌ در این‌ میدان‌ گام‌ نهاده‌ و قلم‌ به‌ دست‌ گرفتم‌، اما وقتی‌ از تحقیق‌ و نگارش‌ رساله‌ای‌ در این‌ زمینه‌ توسط‌ دوست‌ ارجمند و عزیزم‌ جناب‌ «حافظ‌ محمد سلیم‌ آزاد» مطلع‌ شدم‌، از ادامه‌ی‌ كار دست‌ كشیده‌ و منتظر چاپ‌ و نشر تحقیق‌ ایشان‌ نشستم‌. اما افسوس‌ و صد افسوس‌! در جامعه‌ی‌ ما كه‌ شعار «آزادی‌ بیان‌!»، «آزادی‌ قلم‌!»، «آزادی‌ عقیده‌!» مطرح‌ است‌، به‌ علت‌ اعمال‌ فشار از سوی‌ افرادی‌ تنگ‌نظر، اجازه‌ی‌ چاپ‌ و نشر كتاب‌های‌ عقیدتی‌ اهل‌سنّت‌ صادر نمی‌شود و بر اثر این‌ سیاست‌، قلوب‌ نویسندگان‌ اهل‌ سنّت‌ جریحه‌دار شده‌ است‌.

راستی‌ خداوند چه‌ لطفی‌ در حق‌ ما نموده‌ كه‌ با كشورهای‌ مسلمانی‌ مانند پاكستان‌ و كُردستان‌ همسایه‌ هستیم‌ كه‌ می‌توانیم‌ حداقل‌ فریاد مظلومیت‌هایمان‌ را آنجا سر بدهیم‌ و مقداری‌ از عقده‌های‌ دلمان‌ را خالی‌ كنیم‌. آری‌! ما ناچاریم‌ با هزینه‌های‌ مضاعف‌، كتاب‌های‌ عقیدتی‌ و حقایق‌ تاریخی‌ را در آن‌ سوی‌ مرزها چاپ‌ كنیم‌ و با زحمت‌، رنج‌ و هزینه‌ی‌ فراوان‌ به‌ دست‌ علاقمندان‌ برسانیم‌.

چند سال‌ طول‌ كشید و منتظر چاپ‌ كتاب‌ آقای‌ «سلیم‌ آزاد» بودم‌، اما خبری‌ نشد، بالاخره‌ فهمیدیم‌ كه‌ چندین‌ بار برای‌ اخذ مجوز اقدام‌ شده‌ ولی‌ هر بار آن‌ را ردّ كرده‌اند، آخرالامر به‌ صورت‌ كپی‌ چند نسخه‌ای‌ این‌ طرف‌ و آن‌ طرف‌ با كیفیت‌ بسیار نامطلوبی‌ توزیع‌ گردید.

وقتی‌ زیبایی‌ تحقیق‌ و شیوایی‌ قلم‌ جناب‌ حافظ‌ محمد سلیم‌ را در آن‌ رساله‌ مشاهده‌ نمودم‌، بسیار متأسف‌ گشتم‌ كه‌ این‌ كار زیبا به‌ دست‌ علاقمندان‌ و حقیقت‌جویان‌ نرسد، به‌ همین‌ علت‌ رساله‌ی‌ مورد نظر خویش‌ را گذاشته‌ و بر تحقیق‌ ایشان‌ مقدمه‌ای‌ نگاشتم‌ و تغییراتی‌ در بعضی‌ جاهای‌ رساله‌ی‌ ایشان‌ دادم‌.

این‌ رساله‌ در واقع‌ جوابیه‌ی‌ رساله‌ی‌ «حدیث‌ غدیر، سندگویای‌ ولایت‌» كاری‌ از «گروه‌ معارف‌ و تحقیقات‌ اسلامی‌ قم‌» است‌ كه‌ در تیراژ بالا و به‌ صورت‌ رایگان‌ در مناطق‌ اهل‌ سنّت‌ توزیع‌ شده‌ است‌. به‌ همین‌ علّت‌ ما نام‌ رساله‌ را «حدیث‌ غدیر، مولای‌ مؤمنان‌ و ما اهل‌ سنّت‌» گذاشته‌ایم‌، اما متأسفانه‌ باید بگویم‌ چون‌ خزانه‌ی‌ بیت‌المال‌ در اختیارمان‌ نیست‌، نمی‌توانیم‌ آن‌ را رایگان‌ توزیع‌ نماییم‌!.

**سرآغاز اختلاف‌**

پیش‌ از آن‌كه‌ به‌ توضیح‌ «حدیث‌ غدیر» بپردازیم‌، لازم‌ است‌ ابتدا مقدماتی‌ را بیان‌ كنیم‌.

عقاید اهل‌ سنت‌ و جماعت‌ از سه‌ اصل‌ تشكیل‌ شده‌ است‌؛ «توحید»، «نبوت‌» و «معاد»، اما در مذهب‌ اهل‌ تشیع‌ «عدل‌» و «امامت‌» نیز بر این‌ سه‌ اصل‌ افزوده‌ شده‌ و اگر فردی‌ به‌ «امامت‌» اعتقاد نداشته‌ باشد، او مؤمن‌ كامل‌ به‌ شمار نمی‌آید. به‌ همین‌ علت‌ است‌ كه‌ اهل‌ تشیع‌، «ولایت‌» را ـ كه‌ تعبیری‌ از جنبه‌ی‌ عملی‌ «امامت‌» می‌باشد ـ جزو اركان‌ اسلام‌ به‌ شمار می‌آورند، و آن‌ را در ردیف‌ «نماز، روزه‌، زكات‌ و حج‌» قرار داده‌ و حتی‌ «ولایت‌» را از همه‌ افضل‌ می‌دانند. كتاب‌های‌ بینش‌ و معارف‌ اسلامی‌ و كتاب‌های‌ عقیدتی‌ اهل‌ تشیع‌ گویای‌ این‌ مطلب‌ می‌باشد ([[1]](#footnote-1)).

پس‌ یكی‌ از اختلاف‌های‌ بزرگ‌ و اساسی‌ «سُنی‌ و شیعه‌» مسئله‌ی‌ «امامت‌» می‌باشد كه‌ به‌ پندار اهل‌ تشیع‌، تعیین‌ «امام‌» بر خداوند سبحان‌ واجب‌ است‌ و این‌ «امامان‌» تا قیام‌ قیامت‌ تعدادشان‌ مشخص‌ و همان‌ دوازده‌ نفر هستند، كه‌ یازده‌ نفر از آنان‌ آمده‌اند و مأموریت‌ خویش‌ را انجام‌ داده‌ و نفر دوازدهم‌ كه‌ «امام‌ مهدی‌» می‌باشد فعلاً غایب‌ است‌، او «امام‌ زمان‌» و «امام‌ منتظر» می‌باشد كه‌ فعلاً «ولی‌َّ فقیه‌» به‌ عنوان‌ نائب‌، كارش‌ را انجام‌ می‌دهد.

«در حالی‌كه‌ از نظر جمهور اهل‌ سنت‌ و جماعت‌ «امامت‌» جزو «اصول‌ دین‌» نیست‌، بلكه‌ حكمی‌ مهم‌ و اساسی‌ از احكام‌ شرعی‌ می‌باشد. از دیدگاه‌ اهل‌ سنت‌ برای‌ به‌ اجرا در آوردن‌ شریعت‌ اسلامی‌، یكی‌ از وظایف‌ عموم‌ مسلمانان‌ این‌ است‌ كه‌ از میان‌ خود، فردی‌ را كه‌ اهلیت‌، صلاحیت‌ و واجد دیگر شرایط‌ «رهبری‌» باشد، به‌ عنوان‌ رئیس‌ و سرپرست‌ انتخاب‌ كنند، رئیسی‌ كه‌ احكام‌ و قوانین‌ شریعت‌ را به‌ طور فراگیر در جامعه‌ پیاده‌ نماید([[2]](#footnote-2)) این‌ رئیس‌ و سرپرست‌ را «امیرالمؤمنین‌» و «امام‌» نیز می‌گویند، و به‌ قدرت‌ و سلطه‌ی‌ او، «امامت‌ كبری‌» و «خلافت‌» گفته‌ می‌شود.

با توجه‌ به‌ این‌ حكم‌ و هدف‌ «امامت‌» به‌ عقیده‌ی‌ اهل‌سنت‌، ظاهر بودن‌ و صاحب‌ اقتدار بودن‌ برای‌ امام‌ وقت‌ ضروری‌ است‌، وگرنه‌ او چگونه‌ می‌تواند در میان‌ عموم‌ مسلمانان‌ نظام‌ «عدل‌ و انصاف‌» را پایه‌ریزی‌ كند؟ و چگونه‌ می‌تواند به‌ صورت‌ فراگیر احكام‌ شریعت‌ را به‌ مرحله‌ی‌ اجرا درآورد؟

در نقطه‌ مقابل‌ این‌ نظریه‌، اهل‌ تشیع‌ قرار دارند كه‌ ظاهر بودن‌ و قدرت‌ و سلطه‌ را برای‌ امام‌، شرط‌ نمی‌دانند»([[3]](#footnote-3)).

پس‌ فهمیدیم‌ كه‌ بنیاد اختلافات‌ سُنی‌ و شیعه‌ «مسئله‌ امامت‌» است‌. نتایجی‌ از این‌ اختلافات‌ اساسی‌ عبارتند از:

\* اهل‌ سنت‌ و جماعت‌ معتقدند كه‌ وظیفه‌ی‌ عموم‌ مسلمین‌ است‌ كه‌ از میان‌ خود شخصی‌ را كه‌ اهلیت‌ و صلاحیت‌ داشته‌ باشد به‌ عنوان‌ «امام‌» تعیین‌ كنند، اما شیعه‌ معتقدند: تعیین‌ «امام‌» بر خدا واجب‌ است‌!.

\* اهل‌ سنّت‌ قایل‌اند كه‌ «لا یجب‌ علی‌ الله شی‌ء»؛ یعنی‌ هیچ‌ چیز بر الله تعالی‌ واجب‌ نیست‌، در حالی‌ كه‌ شیعه‌ قایل‌ به‌ «وجوب‌ علی‌الله» می‌باشند!([[4]](#footnote-4)).

\* نزد اهل‌ سنت‌، امام‌، «منصوص‌ من‌ الله» نیست‌، اما نزد شیعه‌، امام‌ «منصوص‌ من‌ الله» است‌، یعنی‌ از طرف‌ خداوند متعال‌ تعیین‌ می‌شود!.

\* به‌ نظر اهل‌ سنت‌، «اهلیت‌ و صلاحیت‌» برای‌ امام‌ ضروری‌، ولی‌ «عصمت‌» لازم‌ نمی‌باشد، اما از دیدگاه‌ شیعه‌، «امام‌» همیشه‌ «معصوم‌» است‌!.

\* از دیدگاه‌ اهل‌ سنت‌، «امام‌» باید در جامعه‌، خود را ظاهر كند تا مردم‌ بتوانند برای‌ رفع‌ مشكلات‌شان‌ به‌ او مراجعه‌ نمایند، اما شیعه‌ معتقد است‌ كه‌ امام‌ می‌تواند خود را از دید دیگران‌ مخفی‌ نگه‌ دارد؛ حتی‌ اگر سال‌های‌ سال‌ طول‌ بكشد تا در غاری‌ پنهان‌ بماند!.

\* اهل‌ سنت‌ بر این‌ باور است‌ كه‌ بر «امام‌» لازم‌ است‌ كه‌ صاحب‌ «اقتدار و اختیار» باشد وگرنه‌ چگونه‌ می‌تواند به‌ مسایل‌ مردم‌ رسیدگی‌ نماید؟ در حالی‌ كه‌ نزد شیعه‌ برای‌ «امام‌» جایز است‌ كه‌ «بی‌قدرت‌ و بی‌اختیار» باشد!.

\* اهل‌ سنت‌ معتقد است‌ كه‌ از زمان‌ پیامبر تا قیامت‌، تعداد امامان‌ مشخص‌ نیست‌، با توجه‌ به‌ موقعیت‌ زمانی‌ و مكانی‌، مسلمانان‌، امامی‌ برای‌ خود تعیین‌ می‌كنند و او وظایف‌ «امامت‌» را انجام‌ می‌دهد، اما از نظر شیعه‌، پروردگار متعال‌ از زمان‌ رسول‌الله تا قیامت‌، «دوازده‌ امام‌» تعیین‌ كرده‌ است‌ كه‌ غیر از اینها كسی‌ دیگر حق‌ امامت‌ ندارد! بنابر همین‌ نظریه‌، شیعه‌ را «امامیه‌» و «اثنا عشریه‌»([[5]](#footnote-5)) می‌گویند.

\* اهل‌ سنت‌ براساس‌ احادیث‌ صریح‌ و اشارات‌ پیامبر اكرم‌ ، از طرف‌ امت‌ اسلامی‌ چهار امام‌ بر حق‌ را به‌ این‌ ترتیب‌ معرفی‌ می‌كنند:

امام‌ اول‌: حضرت‌ ابوبكر صدیق‌ .

امام‌ دوّم‌: حضرت‌ عمر فاروق‌ .

امام‌ سوّم‌: حضرت‌ عثمان‌ ذی‌النورین‌ .

امام‌ چهارم‌: حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ .

پس‌ از اینها نیز، سلسله‌ی‌ «امامت‌» جریان‌ داشته‌ و تا قیامت‌ ادامه‌ خواهد داشت‌. و هیچ‌ كدام‌ از امامانی‌ كه‌ انتخاب‌ می‌شوند، «معصوم‌» نیستند، البته‌ طبیعتاً برخی‌ «عادل‌» و بعضی‌ «ظالم‌» خواهند بود.

\* اهل‌ سنت‌ اگرچه‌ كاملاً معترف‌ به‌ اهلیت‌، صلاحیت‌ و فضایل‌ حضرت‌ علی می‌باشند، اما باز هم‌ امامت‌ ایشان‌ را براساس‌ ترتیب‌ خلافت‌ دانسته‌؛ و چهارمین‌ خلفای‌ راشدین‌ قرار می‌دهند، امّا شیعه‌ قایل‌ به‌ امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ است‌، یعنی‌ آنان‌ بر این‌ اعتقادند كه‌ حضرت‌ علی‌ پس‌ از وفات‌ رسول‌ الله خلیفه‌ی‌ بلافصل‌ می‌باشد.

\* از نظر اهل‌ سنت‌، خلافت‌ حضرت‌ علی‌ در رتبه‌ی‌ خودش‌ قرار گرفته‌ است‌، لذا صحابه‌ و تابعینی‌ كه‌ (به‌ اجماع‌ امت‌) با حضرت‌ ابوبكر صدیق‌ ، حضرت‌ عمر فاروق‌ و حضرت‌ عثمان‌ غنی‌ بیعت‌ كرده‌ بودند را مقصّر و گناه‌كار نمی‌دانند، امّا شیعه‌ خلافت‌ و امامت‌ بلافصل‌ را حق‌ حضرت‌ علی‌ می‌داند كه‌ بیشتر صحابه‌ و تابعین‌ این‌ حق‌ را به‌ ایشان‌ واگذار نكرده‌اند، بنابراین‌ آنان‌ را كافر و یا فاسق‌ می‌دانند!!!([[6]](#footnote-6)) (نعوذ بالله من‌ ذلك‌).

\* اهل‌ سنت‌ معتقدند كه‌ بیعت‌ حضرت‌ علی‌ با سه‌ خلیفه‌ی‌ قبل‌ از خودش‌، و نیز بیعت‌ حضرت‌ حسن‌ با خلفای‌ ثلاثه‌ و با حضرت‌ معاویه‌ ، همچنین‌ بیعت‌ نُه‌ امام‌ دیگر با خلفای‌ زمان‌ خویش‌، به‌ دور از مداهنت‌، نفاق‌، بزدلی‌، كذب‌ و تقیه‌ بوده‌ است‌، و بیعت‌ این‌ حضرات‌ با آگاهی‌ تمام‌ صورت‌ گرفته‌، و كاملاً مطابق‌ با احكام‌ شریعت‌ و موافق‌ با مصلحت‌ اُمت‌ بوده‌، و بر هیچ‌ یک از آن‌ بزرگان‌ هیچ‌گونه‌ اتهامی‌ وارد نمی‌آید. امّا نزد شیعه‌ بیعت‌ یازده‌ امام‌ با خلفای‌ زمان‌ خویش‌ از صمیم‌ قلب‌ نبوده‌، بلكه‌ آنان‌ از تقیه‌ (حفاظت‌) كار گرفته‌ بودند، بنابر همین‌، «تقیه‌» را به‌ عنوان‌ یكی‌ از مسایل‌ دین‌ خود می‌شناسند([[7]](#footnote-7)).

**مثلث‌ اختلاف‌ با امت‌ اسلامي‌**

اگر نظری‌ دقیق‌ بر مطالب‌ بیان‌ شده‌ داشته‌ باشیم‌، به‌ این‌ نتیجه‌ خواهیم‌ رسید كه‌ بنیاد این‌ اختلافات‌ سه‌ نكته‌ می‌باشد كه‌ اصل‌ و اساس‌ اختلاف‌ این‌ دو فرقه‌ را تشكیل‌ می‌دهد:

1. «امامت‌» نیز مانند توحید، نبوت‌، معاد و... جزو اصول‌ دین‌ و یكی‌ از عقاید مهم‌ و اساسی‌ می‌باشد.
2. تعداد ائمه‌ تا قیامت‌ دوازده‌ نفر می‌باشد كه‌ همگی‌ از طرف‌ الله تعالی‌ تعیین‌ شده‌ (یعنی‌ منصوص‌ من‌ الله) هستند.
3. حضرت‌ علی‌ امام‌ بلافصل‌ پیامبر می‌باشد.

برای‌ اثبات‌ این‌ عقاید نیاز به‌ دلایل‌ صحیح‌ قرآنی‌ و حدیثی‌ می‌باشد، وگرنه‌ با دلایل‌ ضعیف‌ و ساختگی‌ اثبات‌ مسائل‌ عقیدتی‌ مانند گره‌ بستن‌ هوا و آب‌ در آوند كوبیدن‌ است‌.

ما در اینجا نمی‌خواهیم‌ این‌ بحث‌ به‌ درازا بكشد و از اصل‌ موضوع‌مان‌ (یعنی‌ حدیث‌ غدیر) دور شویم‌، به‌ همین‌ علّت‌ در دو مورد اول‌ یعنی‌ «امامت‌» و «تعداد ائمه‌» سخنی‌ نمی‌گوییم‌([[8]](#footnote-8)) و مستقیماً سراغ‌ نكته‌ی‌ سوم‌، خلافت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ خواهیم‌ رفت‌ و در آن‌ زمینه‌ مطالبی‌ تقدیم‌ خواهد شد:

**\* امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علي‌** :

نكته‌ی‌ سوم‌ اختلاف‌ شیعه‌ و سُنی‌ این‌ است‌ كه‌ اهل‌ تشیع‌ عقیده‌ دارند حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ پس‌ از خود، حضرت‌ علی‌ را امام‌ بلافصل‌ خود قرار داده‌اند، و برای‌ اثبات‌ این‌ قضیه‌ بسیار تلاش‌ نموده‌اند؛ چراكه‌ براساس‌ عقیده‌ی‌ آنان‌ اگر پس‌ از رسول‌الله ، امامت‌ بلافصل‌ برای‌ حضرت‌ علی‌ ثابت‌ شود، امامت‌ ائمه‌ی‌ دیگر (دوازده‌ امام‌) یكی‌ پس‌ از دیگری‌ خود به‌ خود ثابت‌ خواهد شد؛ چراكه‌ همگی‌ آنها وابسته‌ به‌ اهل‌ بیت‌ بودند، به‌ همین‌ خاطر به‌ جای‌ این‌كه‌ نكته‌ی‌ اول‌ و دوم‌، عقیده‌ی‌ امامت‌ و دوازده‌ امام‌، را از قرآن‌ و سنّت‌ ثابت‌ كنند، می‌كوشند تا امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ را به‌ اثبات‌ برساند تا نكته‌ی‌ اول‌، عقیده‌ی‌ امامت‌ و نكته‌ی‌ دوم‌، دوازده‌ امام‌ در ضمن‌ این‌ نكته‌ی‌ سوم‌ خود به‌ خود ثابت‌ گردد.

از این‌ كوشش‌، به‌ این‌ واقعیت‌ پی‌ می‌بریم‌ كه‌ اختلاف‌ شیعه‌ با جمهور اهل‌ سنّت‌، اختلاف‌ علمی‌ نیست‌، بلكه‌ اختلافی‌ است‌ سیاسی‌ كه‌ جنبه‌ی‌ علمی‌ به‌ آن‌ داده‌ شده‌ است‌ و بنیانگذار این‌ اختلاف‌ عبدالله بن‌ سبأ می‌باشد([[9]](#footnote-9)). او برای‌ نابودی‌ نظام‌ خلافت‌ و برای‌ فروپاشی همبستگی‌ و یكپارچگی‌ مسلمانان‌، عقیده‌ی‌ امامت‌ را وضع‌ كرد و اساس‌ آن‌ را، محبّت‌ حضرت‌ علی‌ و امامت‌ بلافصل‌ ایشان‌ قرار داد، به‌ همین‌ جهت‌ برای‌ اثبات‌ مذهب‌ خود، تمام‌ كوشش‌ خویش‌ را صرف‌ این‌ امر كردند كه‌ به‌ نحوی‌، امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ را ثابت‌ نمایند، و چون‌ امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ بدون‌ انكار خلافت‌ سه‌ خلیفه‌ی‌ راشد اوّل‌ (ابوبكر صدیق‌ ، حضرت‌ عمر فاروق‌ و حضرت‌ عثمان‌ ) ثابت‌ نمی‌گردد، پس‌ به‌ سم‌پاشی‌ و بستن‌ افتراهایی‌ در شأن‌ سه‌ خلیفه‌ی‌ اول‌ پرداختند و آنان‌ را بی‌لیاقت‌، نااهل‌ و فاقد شرایط‌ برای‌ امر خلافت‌ معرفی‌ كردند و با تمام‌ نیرو نسبت‌ به‌ خلفای‌ ثلاثه‌ (و یاران‌ و پیروان‌ ایشان‌) عیب‌تراشی‌ كرده‌ تا بدین‌ وسیله‌ ادعای‌ امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ صحیح‌ گردد!.

**بررسي‌ اجمالي‌ دلايل‌ ارائه‌ شده‌ در مورد امامت‌ بلافصل‌**

دلایلی‌ كه‌ برای‌ اثبات‌ امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ ارائه‌ شده‌ است‌، به‌ شرح‌ ذیل‌اند، كه‌ پس‌ از بررسی‌، دیدگاه‌ اهل‌ سنّت‌ را بیان‌ خواهیم‌ كرد:

آیاتی‌ كه‌ نویسندگان‌ شیعه‌ مانند محمد باقر مجلسی‌ در تألیف‌ خود «حق‌ الیقین‌ في اصول‌ الدین‌» و دیگر نویسندگان‌ برای‌ امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ استدلال‌ كرده‌اند:

1) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: 59].

«ای‌ كسانی‌ كه‌ ایمان‌ آورده‌اید، از خدا (با پیروی‌ از قرآن‌) و از پیغمبر (خدا با تمسّک به‌ سنّت‌ او) اطاعت‌ كنید، و از كارداران‌ و فرماندهان‌ (مسلمان‌) خود فرمانبرداری‌ نمایید، (مادام‌ كه‌ دادگر و حقگرا بوده‌ و مجری‌ احكام‌ شریعت‌ اسلام‌ باشند) و اگر در چیزی‌ اختلاف‌ داشتید (و در امری‌ از امور كشمكش‌ پیدا كردید) آن‌ را به‌ خدا (با عرضه‌ی‌ به‌ قرآن‌) و پیغمبر او (با رجوع‌ به‌ سنّت‌ نبوی‌) برگردانید (تا در پرتو قرآن‌ و سنّت‌، حكم‌ آن‌ را بدانید؛ چراكه‌ خدا قرآن‌ را نازل‌، و پیغمبر آن‌ را بیان‌ و روشن‌ داشته‌ است‌، باید چنین‌ عمل‌ كنید) اگر به‌ خدا و روز رستاخیز ایمان‌ دارید، این‌ كار (یعنی‌ رجوع‌ به‌ قرآن‌ و سنّت‌) برای‌ شما بهتر و خوش‌فرجام‌تر است‌».

نویسندگان‌، پس‌ از نقل‌ بخش‌ ابتدایی‌ آیه‌، با استفاده‌ از قیاس‌های‌ عقلی‌ و دلایل‌ ذهنی‌ كوشیده‌اند تا ثابت‌ كنند كه‌ در این‌ آیه‌ مراد از «اولی‌ الامر» دوازده‌ امام‌ است‌! سؤال‌ این‌ است‌ كه‌ آیا عقیده‌ی‌ مذهبی‌ را می‌توان‌ فقط‌ با قیاس‌های‌ عقلی‌ به‌ اثبات‌ رسانید؟ در حالی‌ كه‌ در تمام‌ قرآن‌ كریم‌، ذكری‌ از آن‌ به‌ میان‌ نیامده‌ باشد؟ اگر چنین‌ است‌ هر شخصی‌ در مورد هر آیه‌ای‌ از قرآن‌ كریم‌ می‌تواند چنین‌ ادعا كند كه‌ به‌ نظرم‌ در این‌ آیه‌ مراد از فلان‌ لفظ‌، فلان‌ شخص‌ است‌، اگر فردی‌ عامی‌ نیز این‌ آیه‌ را بخواند، قضیه‌ی‌ دوازده‌ امام‌ به‌ فكر و خیالش‌ خطور نخواهد كرد، بالخصوص‌ وقتی‌ كه‌ بخش‌ دوم‌ آیه‌ كه‌ آن‌ را ذكر نكرده‌اند، چنین‌ می‌فرماید كه‌: «و اگر در چیزی‌ اختلاف‌ داشتید (و در امری‌ از امور كشمكش‌ پیدا كردید) آن‌ را به‌ خدا (با عرضه‌ی‌ به‌ قرآن‌) و پیغمبر او (با رجوع‌ به‌ سنّت‌ نبوی‌) برگردانید».

از این‌ آیه‌ معلوم‌ می‌شود كه‌ اگر بین‌ حكام‌ و مردم‌، اختلاف‌ واقع‌ شود، فیصله‌ی‌ خدا و رسول‌ خدا، «حرف‌ آخر» تلقی‌ خواهد شد، نه‌ حرف‌ اولی‌الامر. اگر مراد از «اولی‌الامر»، ائمه‌ی‌ معصومین‌ باشند، پس‌ مراجعه‌ به‌ قرآن‌ و سنّت‌ با ترک رأی‌ معصومین‌ چه‌ طور ممكن‌ است‌؟ در حالی‌ كه‌ نزد شیعه‌، رأی‌ معصومین‌ هم‌ مثل‌ خودشان‌، همیشه‌ معصوم‌ می‌باشند، آنان‌ نمی‌توانند چیزی‌ غیر از قرآن‌ و سنّت‌ بگویند! بنابراین‌، اثبات‌ عقیده‌ی‌ امامت‌، از این‌ آیه‌ بدون‌ تردید غلط‌ و نادرست‌ است([[10]](#footnote-10)).‌

علاّمه‌ سیوطی‌ : در تفسیر خود «الدرالمنثور» در ذیل‌ همین‌ آیه‌ قولی‌ از حضرت‌ علی‌ نقل‌ كرده‌ كه‌ با توجه‌ به‌ آن‌ اعتقاد به‌ «ائمه‌ معصومین‌» به‌ طور كلی‌ نفی‌ می‌شود، بلكه‌ از آن‌، مسلک اهل‌ سنّت‌ و جماعت‌ در مسئله‌ امامت‌، به‌ طور كامل‌ تأیید می‌گردد.

«أخرج البیهقی عن علی بن أبی طالب قال: لا یصلح الناس إلا أمیر برّ أو فاجر. قالوا: هذا البرّ فكیف بالفاجر؟! قال: إن الفاجر یؤمن الله به السبل، ویجاهد به العدو، ویجیء به الفیء، ویقام به الحدود، ویحج به البیت، ویعبد الله فیه الـمسلم آمنا حتى یأتیه أجله»([[11]](#footnote-11)).

بیهقی‌ روایت‌ می‌كند كه‌ حضرت‌ علی‌ بن‌ ابی‌طالب‌ فرمود: اصلاح‌ مردم‌ جز با امیر امكان‌پذیر نیست‌؛ این‌ امیر خواه‌ خوب‌ باشد یا بد! حاضران‌ عرض‌ كردند: امیر نیک درست‌؛ امّا امیر فاسق‌ چگونه‌ ممكن‌ است‌ مردم‌ را اصلاح‌ كند؟ (چه‌ سودی‌ برای‌ مردم‌ دارد؟) حضرت‌ علی‌ فرمود: خداوند به‌ وسیله‌ی‌ حاكم‌ بد نیز، راه‌ها را پر امن‌ می‌گرداند، تحت‌ قیادت‌ و فرماندهی‌ او، جهاد با دشمنان‌ كافر ادامه‌ خواهد یافت‌، مال‌ فی‌ّ به‌ دست‌ می‌آید، حدود به‌ اجرا در خواهد آمد، حج‌ بیت‌ الله برقرار می‌ماند، و در قلمرو او، مسلمان‌ تا واپسین‌ لحظات‌ زندگی‌، با احساس‌ امنیت‌، به‌ عبادت‌ الله تعالی‌ مشغول‌ می‌شود([[12]](#footnote-12)).

و اما روایتی‌ كه‌ بعضی‌ از نویسندگان‌ در ضمن‌ این‌ آیه‌ نقل‌ كرده‌ و از آن‌ ثابت‌ كرده‌اند كه‌ منظور از «اولی‌الامر»، «دوازده‌ امام‌» هستند، در كتابی‌ معتبر با سندی‌ صحیح‌ مروی‌ نیست‌، اگر نویسنده‌ای‌ خیالات‌ و معتقدات‌ خویش‌ را به‌ شكل‌ روایت‌ درآورده‌ به‌ طرف‌ آیه‌ای‌ از قرآن‌ مجید نسبت‌ دهد، كاری‌ از دست‌ ما بر نمی‌آید؛ و این‌ روش‌ مخصوص‌ نویسندگان‌ بی‌مایه‌ است‌ كه‌ نمونه‌ی‌ آن‌ در طول‌ تاریخ‌ فراوان‌ بوده‌ است([[13]](#footnote-13))‌.

2) ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة‌: 3].

«امروز (احكام‌) دین‌ شما را برایتان‌ كامل‌ كردم‌ و (با عزّت‌ بخشیدن‌ به‌ شما و استوار داشتن‌ گام‌هایتان‌) نعمت‌ خود را بر شما تكمیل‌ نمودم‌ و اسلام‌ را به‌ عنوان‌ آئین‌ خداپسند برای‌ شما برگزیدم‌».

در این‌ آیه‌ هم‌ ذكری‌ از امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ نیست‌، در ضمن‌ این‌ آیه‌، روایاتی‌ كه‌ مصنفین‌ و مؤلفین‌ نقل‌ كرده‌اند در هیچ‌ كتاب‌ معتبری‌ ذكر نشده‌ است‌. علاوه‌ بر این‌، ادعای‌ بعضی‌ درباره‌ی‌ این‌ آیه‌ مبنی‌ بر این‌كه‌ در هنگام‌ بازگشت‌ از «حجةالوداع‌» در محلی‌ به‌ نام‌ «غدیر خُم‌» روز هجدهم‌ ذی‌الحجه‌ پس‌ از ایراد خطبه‌ نازل‌ شد، صحیح‌ نیست‌؛ چراكه‌ جمهور مفسرین‌ بر این‌ مطلب‌ اتفاق‌ رأی‌ دارند كه‌ این‌ آیه‌ی‌ كریمه‌ در «حجةالوداع‌» و در میدان‌ «عرفات‌»، در روز عرفه‌، شامگاه‌ روز جمعه‌ نهم‌ ذی‌الحجه‌ نازل‌ شد.

تقریباً در تمام‌ كتاب‌های‌ سیرت‌، حدیث‌ و تفسیر آمده‌ كه‌ فردی‌ یهودی‌ به‌ حضرت‌ عمر فاورق‌ گفت‌: «ای‌ امیرالمؤمنین‌، در كتاب‌ شما (قرآن‌) چنان‌ آیه‌ای‌ موجود است‌ كه‌ اگر به‌ ما یهودیان‌ نازل‌ می‌شد، روز نزول‌ آن‌ را عید می‌گرفتیم‌. حضرت‌ عمر فاروق پرسید: كدام‌ آیه‌؟ آن‌ یهودی‌ این‌ آیه‌ را خواند: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ حضرت‌ فاروق‌ فرمود: من‌ می‌دانم‌ كه‌ این‌ آیه‌ چه‌ روزی‌ و چه‌ جایی‌ نازل‌ شده‌ است‌؛ روز عرفه‌، جمعه‌ در عرفات‌ نازل‌ شد، هنگامی‌ كه‌ رسول‌ اكرم‌ در میدان‌ عرفات‌ وقوف‌ كرده‌ بودند (یعنی‌ نزولش‌ در حجةالوداع‌ روز جمعه‌، روز عرفه‌، میدان‌ عرفات‌ بود)، عیدی‌ بزرگ‌تر از این‌، چه‌ می‌تواند باشد؟»([[14]](#footnote-14)).

خود حضرت‌ علی‌ نیز می‌فرماید كه‌ این‌ آیه‌ روز عرفه‌ به‌ وقت‌ شام‌ (یعنی‌ نهم‌ ذی‌الحجه‌) نازل‌ شده‌ بود ([[15]](#footnote-15)).

علامه‌ آلوسی‌ : در تفسیر خود «روح‌ المعانی‌» می‌نویسد:

«بعضی‌ها از حضرت‌ ابوسعید خدری‌ این‌ روایت‌ را نقل‌ كرده‌اند كه‌ آیه‌ی: ‌ : ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ در غدیر خم‌ هنگامی‌ نازل‌ شد كه‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ به‌ حضرت‌ علی‌ فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ» پس‌ از نزول‌ این‌ آیه‌، حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ فرمودند: «الله أكبر علي‌ إكمال‌ الدين‌ وإتمام‌ النعمة ورضاء الرب‌ برسالتي‌ و ولاية علي‌ كرّم‌ الله وجهه‌ بعدي».

علامه‌ آلوسی‌ : پس‌ از نقل‌ این‌ روایت‌ می‌فرماید:

«این‌ روایت‌، نمونه‌ای‌ از افتراهای‌ بزرگ‌ است‌ و الفاظ‌ ركیک این‌ روایت‌ (علاوه‌ بر سند آن‌) خود شاهدی‌ بر این‌ افترا می‌باشد»([[16]](#footnote-16)).

مفسَّر بزرگ‌ علاّمه‌ ابن‌كثیر : هم‌ در تفسیر مستند و معتبر خود، پس‌ از نقل‌ دو روایت‌ اهل‌ تشیع‌، می‌فرماید:

«نه‌ این‌ روایت‌ صحیح‌ است‌ و نه‌ آن‌ روایت‌، سخن‌ حق‌ كه‌ در آن‌ گنجایش‌ كم‌ترین‌ شک و تردیدی‌ وجود ندارد همان‌ است‌ كه‌ این‌ آیه‌ در روز عرفه‌ (نهم‌ ذی‌الحجه‌) روز جمعه‌ نازل‌ گشت‌، چنان‌كه‌ از حضرت‌ امیرالمؤمنین‌ عمر فاروق‌ و از حضرت‌ سمرةبن‌ جندب‌ مروی‌ است‌، نیز قول‌ شعبی‌، حضرت‌ قتاده‌، حضرت‌ شهر بن‌ حوشب‌ و دیگر ائمه‌ و علما همین‌ است»([[17]](#footnote-17)).

همین‌ علامه‌ ابن‌ كثیر در كتاب‌ معروف‌ و مشهور خود «البداية والنهاية» پس‌ از نقل‌ این‌ روایت‌ كه‌ درباره‌ی‌ آن‌ گفته‌ شد كه‌ در «غدیر خم‌» نازل‌ شده‌ می‌نویسد: «این‌ حدیث‌ نه‌ تنها منكر در حد اعلاست‌، بلكه‌ كذب‌ است‌؛ چون‌ كه‌ مخالف‌ با حدیث‌ مستند صحیحین‌ می‌باشد كه‌ در آن‌ از حضرت‌ امیرالمؤمنین‌ عمر فاروق‌ ثابت‌ شده‌ كه‌ این‌ آیه‌، روز جمعه‌ در عرفه‌ نازل‌ شده‌ بود»([[18]](#footnote-18)).

امام‌ فخرالدین‌ رازی‌ : در تفسیر كبیر، از همین‌ آیه‌ بر بطلان‌ این‌ ادعا استدلال‌ جسته‌ است‌، ایشان‌ می‌گویند:

«علمای‌ ما فرموده‌اند كه‌ این‌ آیه‌ ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ بر بطلان‌ قول‌ امامت‌ بلافصل‌ دلالت‌ می‌كند، برای‌ این‌كه‌ الله تعالی‌ در ابتدای‌ این‌ آیه‌ فرموده‌ است‌: ﴿ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِ﴾ «از امروز كافران‌ از (نابود كردن‌) دین‌ شما مأیوس‌ گشته‌اند، (و می‌دانند این‌ دین‌ ماندگار و جاودانه‌ است‌)، پس‌ از آنان‌ نترسید و از من‌ بترسید».

به‌ وضوح‌ پیداست‌ كه‌ كافران‌ از بروز تغییر و تبدیل‌ در دین‌ ناامید شده‌اند و نیز فرمود كه‌ اینک از آنان‌ نترسید و از من‌ بترسید! اگر امامت‌ حضرت‌ علی‌ ابن‌ ابی‌طالب ‌ از طرف‌ الله تعالی‌ و رسولش‌ منصوص‌، یعنی‌ نص‌ واجب‌ الطاعة می‌بود، طبق‌ این‌ آیه‌ كسی‌ كه‌ آن‌ را پنهان‌ می‌كرد و در آن‌ تبدیل‌ و تغییر ایجاد می‌نمود باید ناامید شود، یعنی‌ یک نفر از صحابه‌ نمی‌توانست‌ این‌ نص‌ را انكار نماید و نه‌ در آن‌ تغییر به‌ وجود آورد و نه‌ آن‌ را مخفی‌ نگه‌ دارد، و وقتی‌ كه‌ هیچ‌ كدام‌ از اینها صورت‌ نگرفت‌، بلكه‌ نه‌ ذكری‌ از نص‌ امامت‌ شد و نه‌ خبر آن‌ ظاهر گشت‌ و نه‌ روایتی‌ در این‌باره‌ نقل‌ شد، دانستیم‌ كه‌ حضرت‌ علی‌ ابن‌ ابی‌طالب‌ یقیناً منصوص‌ بالامامت‌ نبود»([[19]](#footnote-19)).

اگر بر این‌ عبارت‌ امام‌ المتكلمین‌ امام‌ رازی‌ : با خونسردی‌ تمام‌ غور شود، خواننده‌ی‌ محترم‌ بدون‌ تردید به‌ این‌ نتیجه‌ خواهد رسید كه‌ این‌ آیه: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾‌ نه‌ تنها امامت‌ را ثابت‌ نمی‌كند، بلكه‌ دلیلی‌ روشن‌ و آشكار برای‌ جمهور اهل‌ سنت‌ و جماعت‌ می‌باشد. والله الموفق‌([[20]](#footnote-20)).

3) ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧﴾ [المائدة: 67].

«ای‌ فرستاده‌ی‌ (خدا، محمد مصطفی‌!) هر آنچه‌ از سوی‌ پروردگارت‌ بر تو نازل‌ شده‌ است‌ (به‌ تمام‌ و كمال‌ و بدون‌ هیچ‌گونه‌ خوف‌ و هراسی‌ به‌ مردم‌) برسان‌ (و آنان‌ را بدان‌ دعوت‌ كن‌)، و اگر چنین‌ نكنی‌، رسالت‌ خدا را (به‌ مردم‌) نرسانده‌ای‌، (و ایشان‌ را بدان‌ فرا نخوانده‌ای‌؛ چراكه‌ تبلیغ‌ جمیع‌ اوامر و احكام‌ بر عهده‌ی‌ توست‌، و كتمان‌ جزء از جانب‌ تو، كتمان‌ كل‌ّ به‌ شمار است‌)، و خداوند تو را از (خطرات‌ احتمالی‌ كافران‌ و اذیت‌ و آزار) مردمان‌ محفوظ‌ می‌دارد...».

اهل‌ تشیع‌ معتقدند این‌ آیه‌ كمی‌ پیش‌ از خطبه‌ی‌ «غدیرخُم‌» (18 ذی‌الحجه‌ سال‌ دهم‌ هجرت‌) نازل‌ شده‌، پیش‌ از این‌، حكم‌ امامت‌ علی‌ بر حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ نازل‌ شده‌ بود، ولی‌ ایشان‌ بنا به‌ دلایلی‌، از رسانیدن‌ آن‌ حكم‌ می‌ترسیدند تا این‌كه‌ این‌ آیه‌ نازل‌ شد و به‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ دستور داده‌ شد كه‌ حكم‌ امامت‌ علی ‌ را در بین‌ مردم‌ اعلام‌ نمایید، ما شما را حفاظت‌ خواهیم‌ كرد. حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ مطابق‌ با این‌ آیه‌ در تاریخ‌ 18 ذی‌الحجه‌ سال‌ دهم‌ هجری‌ در محلی‌ به‌ نام‌ «غدیر خم‌» امامت‌ حضرت‌ علی‌ را اعلام‌ كردند و از مردمان‌ حاضر در آنجا به‌ دست‌ حضرت‌ علی‌ بیعت‌ گرفتند.

ما به‌ جای‌ تفسیر و تشریح‌ كامل‌ آیه‌، توجه‌ شما را به‌ چند نكته‌ جلب‌ می‌كنیم‌ كه‌ از آن‌ ماهیت‌ و حقیقت‌ این‌ استدلال‌ واضح‌ خواهد شد:

1- نكته‌ای‌ كه‌ قبل‌ از هر چیز در این‌ آیه‌ قابل‌ توجه‌ می‌باشد این‌كه‌ بعضی‌ها در صدد اثبات‌ عقیده‌ی‌ امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ از این‌ آیه‌ هستند، در حالی‌ كه‌ در این‌ آیه‌، نه‌ ذكری‌ از حضرت‌ علی‌ است‌ و نه‌ حرفی‌ از امامت‌؛ بلكه‌ به‌ طور عام‌ به‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ حكم‌ داده‌ شده‌ كه‌ شما در تبلیغ‌ احكام‌ خداوندی‌ از هیچ‌ كوششی‌ دریغ‌ نورزید، خداوند متعال‌ شما را حفاظت‌ خواهد كرد، كافران‌ بپذیرند یا نپذیرند، شأن‌ تبلیغ‌ شما از آن‌ متأثر نمی‌گردد؛ چراكه‌ هدایت‌ كافران‌ در دست‌ الله است‌، نه‌ به‌ دست‌ شما.

این‌ خلاصه‌ و مطلب‌ آیه‌ از الفاظ‌، ترجمه‌، سیاق‌ و سباق‌ آن‌ می‌باشد، با احتمالات‌ بسیار بعید هم‌ نه‌ عقیده‌ی‌ امامت‌ ثابت‌ می‌شود و نه‌ امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ !.

2- طبق‌ رأی‌ علامه‌ ابن‌تیمیه‌ و جمهور مفسرین‌، این‌ آیه‌، عقیده‌ی‌ امامت‌ را ردّ می‌كند؛ چراكه‌ در این‌ آیه‌، به‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ دستور داده‌ شده‌ تمام‌ احكام‌ دین‌ را برساند، پس‌ اگر عقیده‌ی‌ امامت‌ حكمی‌ از احكام‌ دین‌ می‌بود، چگونه‌ ممكن‌ است‌ كه‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ آن‌ حكم‌ را در ملأ عام‌، واضح‌ و روشن‌ به‌ امت‌ بیان‌ نكرده‌ باشند؟ به‌ همین‌ علت‌، حضرت‌ عایشه‌ ل می‌فرماید: «شخصی‌ كه‌ گمان‌ برد حضرت‌ محمد مصطفی‌ چیزی‌ از وحی‌ را مخفی‌ نگه‌ داشته‌، دروغگوست‌؛ چراكه‌ الله تعالی‌ به‌ رسول‌ اكرم‌ دستور داد، تمام‌ دین‌ را به‌ امت‌ ابلاغ‌ كند».

همچنین‌ اگر حكم‌ عقیده‌ی‌ امامت‌ یا امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ را حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ به‌ امت‌ رسانیده‌ باشند، چگونه‌ ممكن‌ است‌ كه‌ امت‌ بر آن‌ حكم‌، عمل‌ نكند یا حداقل‌ به‌ هنگام‌ اختلاف‌، از آن‌ حكم‌ استدلال‌ نشود، در حالی‌ كه‌ پس‌ از وفات‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ صحابه‌ كرام‌ از مهاجرین‌ و انصار وقتی‌ كه‌ در «سقیفه‌ی‌ بنی‌ساعده‌» گرد هم‌ آمدند، دلایل‌ مختلفی‌ پیش‌ كردند، امّا هیچ‌ یک از ایشان‌ این‌ نص‌ (عقیده‌ی‌ امامت‌) را مطرح‌ نكردند.

و پس‌ از آن‌ نیز خلافت‌ حضرت‌ عمر فاروق‌ و حضرت‌ عثمان‌ غنی‌ و واقعات‌ شورا‌ روی‌ داد، چرا هیچ‌ فردی‌ از صحابه‌ ـ كه‌ حضرت‌ علی‌ نیز یكی‌ از آنان‌ بود ـ چنین‌ نصی‌ را مطرح‌ نكرد، حتی‌ در دوره‌ی‌ خلافت‌ خود حضرت‌ علی‌ اختلافاتی‌ بروز نمود، ولی‌ در آن‌ هنگام‌ نیز، كسی‌ از اصحاب‌ (به‌ شمول‌ اهل‌ بیت‌) نص‌ عقیده‌ی‌ امامت‌ را اظهار نكرد، آیا این‌ همه‌، دلیل‌ روشنی‌ بر عدم‌ وجود چنین‌ نصی‌ نیست‌؟ و این‌ ادعا، ادعای‌ محض‌ بدون‌ دلیل‌ است‌؛ ادعایی‌ كه‌ هیچ‌كدام‌ از صحابه‌ و اهل‌ بیت‌، نه‌ قایل‌ به‌ آن‌ بودند و نه‌ ناقل‌ آن‌!.

3- نویسندگان‌ شیعه‌ مدعی‌ هستند كه‌ این‌ آیه‌، پس‌ از «حجةالوداع‌» و پیش‌ از خطبه‌ی‌ «غدیر خم‌» نازل‌ شده‌ است‌، پس‌ از نزول‌ همین‌ آیه‌، آن‌حضرت‌ در تاریخ‌ 18 ذی‌الحجه‌ سال‌ دهم‌ هجری‌ در محلی‌ به‌ نام‌ «غدیر خم‌»، امامت‌ علی‌ را اعلام‌ كردند، كسانی‌ كه‌ خطبه‌ی‌ رسول‌الله در حجةالوداع‌ را كه‌ در میدان‌ عرفات‌ در تاریخ‌ 9 ذی‌الحجه‌ در برابر هزاران‌ صحابه‌ ایراد نمودند، خوانده‌اند به‌ خوبی‌ می‌دانند كه‌ در این‌ خطبه‌ی‌ تاریخی‌ حجةالوداع‌ وقتی‌ كه‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ حضار را از مسایل‌ بنیادی‌ و مهم‌ دین‌ اسلام‌ آگاه‌ می‌كردند، در آخر رو به‌ اصحاب‌ فرمودند:

«وقد تركت‌ فیكم‌ ما لم ‌تضلوا بعده‌ إن‌ اعتصمتم‌ به‌؛ كتاب‌ الله وأنتم‌ تسئلون‌ عنی‌ فما أنتم‌ قائلون‌؟ قالوا: ونشهد أنك قد بلغت‌ وأدیت‌ ونصحت‌. فقال‌ - بأصبعه‌ السبابة یرفعها إلی‌ السماء وینكتها إلی‌ الناس‌ و یقول‌-: اللهم‌ اشهد! اللهم‌ اشهد! اللهم‌ اشهد! ثلاث‌ مرات‌»([[21]](#footnote-21)). «بدانید كه‌ من‌ در میان‌ شما چیزی‌ از خود به‌ جا می‌گذارم‌ كه‌ اگر به‌ آن‌ چنگ‌ بزنید هرگز گمراه‌ نخواهید شد و آن‌ كتاب‌ الله است‌ و درباره‌ی‌ من‌ از شما پرسیده‌ خواهید شد، آن‌گاه‌ چه‌ جواب‌ خواهید داشت؟ حاضرین‌ عرض‌ كردند: ما گواهی‌ می‌دهیم‌ كه‌ شما به‌ طور كامل‌ ابلاغ‌ كردید، حق‌ آن‌ را ادا نمودید و خیرخواه‌ ما بودید. پس‌ از آن‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ در حالی‌ كه‌ انگشت‌ سبابه‌اش‌ را به‌ طرف‌ آسمان‌ بلند نموده‌، رو به‌ مردم‌ كرده‌ فرمودند: پروردگارا! گواه‌ باش‌، پروردگارا! گواه‌ باش‌، پروردگارا! گواه‌ باش‌».

حالا چگونه‌ ممكن‌ است‌ كه‌ در نهم‌ ذی‌الحجه‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ با گواه‌ ساختن‌ الله تعالی‌، از صحابه‌ی‌ كرام‌ اقرار و اعتراف‌ بگیرند كه‌ من‌ تمام‌ عقاید و احكام‌ دینی‌ را به‌ شما ابلاغ‌ نمودم‌ و در تاریخ‌ 18 ذی‌الحجه‌ در محلی‌ به‌ نام‌ «غدیر خم‌» عقیده‌ای‌ را كه‌ به‌ قول‌ ایشان‌ مخفی‌ نگه‌ داشته‌ بود! اظهار كنند، آیا این‌ مطلب‌ برای‌ خواننده‌ای‌ كه‌ انصاف‌پسند باشد قابل‌ درک و فهم‌ است‌؟!.

4- تمام‌ روایات‌ مستندی‌ كه‌ در شأن‌ نزول‌ این‌ آیه‌ی‌ كریمه‌: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ وارد شده‌ همگی‌، ادعای‌ مبنی‌ بر نزول‌ این‌ آیه‌ در حجة الوداع‌ را نفی‌ می‌كند.

از روایاتی‌ كه‌ علامه‌ ابن‌ جریر طبری‌، امام‌ ثعالبی‌، امام‌ فخرالدین‌ رازی‌، علامه‌ قرطبی‌، علامه‌ آلوسی‌ و جمهور مفسرین‌ از حضرت‌ عبدالله بن‌ شفیق‌، حضرت‌ عایشه‌ و حضرت‌ عبدالله بن‌ عباس‌ ب ذكر كرده‌اند، معلوم‌ می‌شود كه‌ این‌ آیه‌ خیلی‌ قبل‌ از حجة الوداع‌ نازل‌ شده‌ بود. از بعضی‌ روایات‌ چنین‌ برمی‌آید كه‌ این‌ آیه‌ «مكّی‌» است‌ ولی‌ بیشتر مفسرین‌، این‌ آیه‌ را «مدنی‌» می‌دانند.

علامه‌ قرطبی‌ : می‌نویسد:

«دلیل‌ مدنی‌ بودن‌ این‌ آیه‌ روایتی‌ است‌ كه‌ امام‌ مسلم :‌ در صحیح‌ خویش‌ از حضرت‌ عایشه‌ ل نقل‌ كرده‌ است‌، حضرت‌ عایشه‌ ل می‌فرماید: «پس‌ از آمدن‌ به‌ مدینه‌، شبی‌ رسول‌الله بیدار بودند و فرمودند: كاش‌ یكی‌ از اصحابم‌، از من‌ نگهبانی‌ می‌كرد، حضرت‌ عایشه‌ ل می‌فرماید: در این‌ هنگام‌ صدای‌ تصادم‌ شمشیرها به‌ گوش‌ رسید، حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ پرسیدند: كیستی‌؟ گفت‌: سعد بن‌ ابی‌وقاص‌ هستم‌، حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ فرمودند: برای‌ چه‌ آمدی‌؟ گفت‌: احساس‌ كردم‌ خطری‌ متوجه‌ شماست‌، برای‌ حفاظت‌ و نگاهبانی‌ از شما آمده‌ام‌، حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ در حق‌ وی‌ دعا كردند و خوابیدند».

علاوه‌ بر صحیح‌ مسلم‌ در روایات‌ دیگری‌ می‌آید كه‌ در این‌ هنگام‌، آواز شمشیرها را شنیدم‌، حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ پرسیدند: كیستی‌؟ پاسخ‌ دادند: ما سعد و حذیفه‌ هستیم‌، برای‌ نگاهبانی‌ از شما آمده‌ایم‌. رسول‌ الله به‌ خواب‌ رفتند، حتی‌ كه‌ ما آواز خواب‌ ایشان‌ را شنیدیم‌ و این‌ آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ﴾‌ نازل‌ شد.

حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ سر از خیمه‌ی‌ پوستی‌ بیرون‌ آورده‌ فرمودند: «ای‌ مردم‌! برگردید؛ چراكه‌ الله تعالی‌ خود مرا حفاظت‌ می‌كند»([[22]](#footnote-22)).

علامه‌ فخرالدین‌ رازی‌ : در شأن‌ نزول‌ این‌ آیه‌، ده‌ وجه‌ نوشته‌ است‌، دهمین‌ وجه‌ این‌ است‌ كه‌ طبق‌ بعضی‌ از روایات‌، این‌ آیه‌ در مورد فضیلت‌ حضرت‌ علی ‌ (نه‌ كه‌ امامت‌) نازل‌ شده‌ بود. امام‌ رازی‌ پس‌ از ذكر ده‌ وجه‌ می‌نویسد:

«اگر چه‌ تعداد این‌ روایات‌ مختلف‌ بسیار است‌، امّا در مورد این‌ آیه‌ بهتر همین‌ است‌ كه‌ بر حفاظت‌ از مكر و فریب‌ یهودیان‌ و مسیحیان‌، حمل‌ كرده‌ شود و با بی‌پروایی‌ از آنها دستور به‌ تبلیغ‌ داده‌ شده‌ است‌، برای‌ این‌كه‌ در قبل‌ و بعد این‌ آیه‌، روی‌ سخن‌ با یهودیان‌ و مسیحیان‌ است‌، برای‌ همین‌ قائل‌ شدن‌ به‌ وجوهاتی‌ كه‌ این‌ آیه‌ را از سیاق‌ و سباق‌ منفک و منقطع‌ می‌گراند، ممتنع‌ به‌ نظر می‌رسد»([[23]](#footnote-23)).

علامه‌ آلوسی‌ : پس‌ از بحثی‌ طولانی‌ درباره‌ی‌ خطبه‌ی‌ «غدیر خم‌» و روایات‌ شیعه‌ در ضمن‌ این‌ آیه‌، در خاتمه‌ می‌نویسد:

«روایاتی‌ از اهل‌ سنت‌ كه‌ بیانگر نزول‌ این‌ آیه‌ در فضیلت‌ حضرت‌ علی‌ است‌ اگر پذیرفته‌ شود كه‌ درست‌ و قابل‌ استدلال‌ هستند، باز هم‌ از آنها فضیلت‌ حضرت‌ علی‌ ثابت‌ می‌شود یا كه‌ طبق‌ این‌ روایات‌ حضرت‌ علی‌ محبوب‌ مؤمنین‌ است‌ و ما هرگز این‌ را انكار نمی‌كنیم‌، بلكه‌ هر كس‌ (فضیلت‌ حضرت‌ علی‌ و محبوبیت‌ ایشان‌ را) انكار كند او را ملعون‌ می‌دانیم‌»([[24]](#footnote-24)).

5- آخر این‌ آیه: ﴿وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾‌ «و خدا شما را از مردمان‌ محفوظ‌ خواهد داشت‌، همانا خداوند كفار را هدایت‌ نمی‌دهد». خود دلیلی‌ است‌ بر این‌كه‌ مراد از این‌ آیه‌، ابلاغ‌ عقیده‌ی‌ امامت‌ در حضور صحابه‌ی‌ كرام‌ نمی‌تواند باشد، چون‌ كه‌ بنا به‌ قول‌ شیعه‌، حضرت‌ رسول‌ اكرم در ابلاغ‌ عقیده‌ی‌ امامت‌ از مخالفت‌ صحابه‌ی‌ كرام‌ بیمناک بودند؛ و در این‌ آیه‌ ذكری‌ از صحابه‌ی‌ كرام‌ نیست‌، بلكه‌ از كافران‌ سخن‌ به‌ میان‌ آمده‌ است‌، بنابراین‌ چطور می‌توان‌ صحابه‌ كرام‌ را از این‌ آیه‌ مراد گرفت‌، مگر این‌كه‌ شخصی‌ گستاخ‌ و دریده‌ دهن‌، صحابه‌ی‌ كرام‌ را ـ نعوذبالله ـ كافر قرار دهد، آنانی‌ كه‌ قرآن‌ درباره‌ی‌شان‌ می‌فرماید: ﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ خدا از آنان‌ خشنود و آنان‌ از خدا خشنودند.

خلاصه‌ی‌ كلام‌ آن‌كه‌، از هر جهت‌ به‌ این‌ آیه‌ نگریسته‌ و الفاظ‌، ترجمه‌، سیاق‌ و سباق‌ و همچنین‌ روایات‌ شأن‌ نزول‌ آن‌ مورد بررسی‌ قرار گیرد، به‌ هیچ‌ نحوی‌، از این‌ آیه‌، عقیده‌ی‌ امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ به‌ اثبات‌ نمی‌رسد و اثبات‌ این‌ عقیده‌ از آیات‌ مذكور، در واقع‌ چیزی‌ جز تحریف‌ معنوی‌ قرآن‌ مجید نیست‌ ([[25]](#footnote-25)).

روش‌ استدلال‌ بعضی‌ از نویسندگان‌ اهل‌ تشیع‌ از احادیثی‌ كه‌ در ذیل‌ این‌ آیات‌ می‌آوردند، به‌ دو صورت‌ است‌:

الف‌- از احادیثی‌ استدلال‌ می‌گیرند كه‌ در كتب‌ متداول‌ و معتبر حدیث‌ وجود ندارد؛ بلكه‌ یا در كتب‌ مصنفین‌ شیعه‌ یافت‌ می‌شود یا اگر راوی‌ سنّی‌ آن‌ را نقل‌ كرده‌ باشد، با استناد به‌ راویان‌ شیعه‌ نقل‌ كرده‌ است‌، بدیهی‌ است‌ كه‌ استدلال‌ از روایات‌ بی‌اعتبار یک طرفه‌ چگونه‌ ممكن‌ است‌ درست‌ باشد؟

ب‌- به‌ احادیثی‌ استدلال‌ می‌كنند كه‌ در كتب‌ متداول‌ حدیث‌ وجود دارد و به‌ اعتبار سند، در درجه‌ی‌ «صحیح‌» یا «حسن‌» قرار دارد، اینها احادیثی‌ هستند كه‌ در آنها فضایل‌ و مناقب‌ حضرت‌ علی‌ بیان‌ شده‌ است‌. از این‌ احادیث‌ صحیح‌ فضایل‌ و مناقب‌ این‌گونه‌ استدلال‌ می‌گیرند كه‌ وقتی‌ حضرت‌ علی‌ دارای‌ چنین‌ فضایلی‌ هستند به‌ طور حتم‌ هم‌ ایشان‌ مستحق‌ امامت‌ بلافصل‌ می‌باشند، امّا این‌ روش‌ استدلال‌، چیزی‌ جز مغالطه‌ی‌ سطحی‌ نیست‌؛ چراكه‌ تا جایی‌ كه‌ مربوط‌ به‌ فضایل‌ و مناقب‌ بی‌شمار حضرت‌ علی‌ می‌شود ـ خوارج‌ را بگذار كه‌ منكرش‌ باشند ـ خوشه‌چینی‌ از اهل‌ سنت‌ و جماعت‌ این‌ فضایل‌ حضرت‌ علی‌ را انكار نمی‌كند، بلكه‌ این‌ فضایل‌ را با دل‌ و جان‌ می‌پذیرد، به‌ نشر و تبلیغ‌ آن‌ می‌پردازد، آنها را خود می‌خواند و به‌ دیگران‌ تدریس‌ می‌كند و به‌ نسل‌های‌ آینده‌ می‌رساند، بنابراین‌ هیچ‌ اختلافی‌ در ثبوت‌ فضایل‌ برای‌ حضرت‌ علی‌ وجود ندارد.

اهل‌ سنّت‌، در مورد فضایل‌ حضرت‌ علی‌ از شیعه‌ها دلیل‌ نمی‌خواهند؛ چراكه‌ ذخیره‌ی‌ صحیح‌ و مستند فضایل‌ را كه‌ اهل‌ سنّت‌ در مقابله‌ با خوارج‌ جمع‌ كرده‌، بسیار بیشتر و قوی‌تر از احادیث‌ دیگران‌ می‌باشد. بلكه‌ فراتر از آن‌، اهل‌ سنّت‌ منكر امامت‌ به‌ وقت‌ خود حضرت‌ علی‌ هم‌ نیستند، آنها كاملاً قبول‌ دارند كه‌ حضرت‌ علی‌ شخصیت‌ والاصفات‌، مزین‌ به‌ تمام‌ فضایلی‌اند كه‌ در احادیث‌ صحیح‌ بیان‌ شده‌ است‌ و این‌كه‌ ایشان‌ از ابتدا نیز اهلیت‌ و صلاحیت‌ برای‌ این‌ امامت‌ را داشتند كه‌ نهایتاً مسئولیت‌ آن‌ را به‌ عنوان‌ خلیفه‌ی‌ راشد چهارم‌ به‌ دوش‌ گرفتند، این‌ چیز دیگر است‌ كه‌ در ابتدا كسانی‌ بودند كه‌ نسبت‌ به‌ ایشان‌، از اهلیت‌ و صلاحیت‌ بیشتری‌ برخوردار بودند، به‌ همین‌ خاطر عملاً آنان‌ جلوتر از حضرت‌ علی‌ خلیفه‌ شدند. اهل‌ سنت‌ بر این‌ باور است‌ كه‌ حضرت‌ علی‌ زمانی‌ كه‌ در حیات‌ طیبه‌ی‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ خدمات‌ بزرگ‌ دینی‌ انجام‌ می‌دادند اهلیت‌ و صلاحیت‌ برای‌ این‌ امامت‌ را داشتند و آن‌ هنگام‌ هم‌ وقتی‌ ایشان‌ در دوران‌ خلافت‌ حضرت‌ ابوبكر صدیق‌ ، حضرت‌ عمر فاروق‌ و حضرت‌ عثمان‌ غنی با آنان‌ بیعت‌ كردند، از علم‌، فضل‌، كرم‌ و شجاعت‌ خویش‌، امت‌ را مستفیض‌ می‌گردانیدند.

به‌ همین‌ خاطر باید این‌ مطلب‌ به‌ خوبی‌ در اذهان‌ جای‌گیر شود كه‌ اهل‌ سنت‌ نه‌ منكر فضایل‌ حضرت‌ علی‌ هستند و نه‌ منكر صلاحیت‌ ایشان‌ برای‌ امامت‌ و قیادت‌([[26]](#footnote-26)).

**پاسخ‌ به‌ يك‌ اشكال‌ در پرتو اقوال‌ اهل‌ بيت‌**

ممكن‌ است‌ افرادی‌ این‌ اشكال‌ را مطرح‌ نمایند كه‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ در میان‌ تمامی‌ صحابه‌، امامت‌ حضرت‌ علی‌ را اعلام‌ نكرده‌ باشند، بلكه‌ به‌ چند تن‌ از یاران‌ مخصوص‌ خویش‌ و اهل‌ بیت‌ درباره‌ی‌ امامت‌ و یا وصایت‌ علی‌ راهنمایی‌ها كرده‌ باشند ـ كه‌ بعضی‌ از نویسندگان‌ شیعه‌ در كتب‌ خود چنین‌ می‌نویسند ـ

برای‌ جواب‌ این‌ اشكال‌ از گفته‌های‌ خود حضرت‌ علی‌ و حضرت‌ عبدالله بن‌ عباس‌ ب استفاده‌ می‌كنیم‌. عبدالله بن‌ سباء منافق‌ و گروهش‌، در آن‌ زمان‌ نیز خرافاتی‌ از قبیل‌: «حضرت‌ علی‌، وصی‌َّ رسول‌ الله »، «به‌ اموری‌ وصیت‌ كرده‌ كه‌ دیگران‌ از آن‌ بی‌خبرند»، در میان‌ مسلمانان‌ شایع‌ كرده‌ بودند. پروردگار متعال‌ بر اهل‌ بیت‌ نبوی‌، رحمت‌های‌ بیكران‌ نازل‌ فرماید كه‌ آنان‌ بلافاصله‌ پرده‌ از خرافات‌ برداشتند و با بانگ‌ رسا اعلام‌ كردند كه‌ اینها به‌ دور از حقیقت‌ هستند.

ما در این‌ مورد فقط‌ سه‌ روایت‌ را نقل‌ می‌كنیم‌:

1- «عَنْ أَبِى جُحَيْفَةَ قَالَ قُلْتُ لِعَلِىٍّ هَلْ عِنْدَكُمْ شَىْءٌ مِنَ الْوَحْىِ إِلاَّ مَا فِى كِتَابِ اللَّهِ قَالَ وَالَّذِى فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَعْلَمُهُ إِلاَّ فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلاً فِى الْقُرْآنِ، وَمَا فِى هَذِهِ الصَّحِيفَةِ. قُلْتُ وَمَا فِى الصَّحِيفَةِ قَالَ الْعَقْلُ وَفَكَاكُ الأَسِيرِ، وَأَنْ لاَ يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ»([[27]](#footnote-27)). «از حضرت‌ ابوجحیفه‌ روایت‌ است‌ كه‌ من‌ از حضرت‌ علی‌ پرسیدم‌: آیا چیزی‌ نزد شما یافت‌ می‌شود كه‌ در قرآن‌ وجود نداشته‌ باشد؟ فرمود: قسم‌ به‌ آن‌ ذاتی‌ كه‌ دانه‌ را شكافت‌ و جان‌ را آفرید، نزد ما چیزی‌ علاوه‌ بر آن‌كه‌ در قرآن‌ نوشته‌ شده‌ وجود ندارد، مگر این‌كه‌ كسی‌ درک و فهمی‌ موهبتی‌ در كتاب‌ الله داشته‌ باشد و در آنچه‌ در صحیفه‌ نوشته‌ شده‌، عرض‌ كردم‌: در صحیفه‌ چه‌ نوشته‌ شده‌؟ حضرت‌ علی‌ فرمودند: دیه‌، آزادی‌ زندانیان‌، احكام‌ قتل‌ نكردن‌ مسلمان‌ در برابر كافر و غیره‌».

2- «عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، قَالَ : سُئِلَ عَلِيٌّ : هَلْ خَصَّكُمْ رَسُولُ اللَّهِ بِشَيْءٍ ؟ فَقَالَ : مَا خَصَّنَا رَسُولُ اللَّهِ بِشَيْءٍ لَمْ يَعُمَّ بِهِ النَّاسَ إِلَّا مَا فِي قِرَابِ سَيْفِي ، فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً فِيهَا : لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الأَرْضِ ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَهُ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَى مُحْدِثًا»([[28]](#footnote-28)). «از حضرت‌ ابوطفیل‌ روایت‌ است‌ كه‌ از حضرت‌ علی‌ پرسیده‌ شد: آیا رسول‌ الله چیزی‌ مخصوص‌، به‌ شما داده‌اند؟ فرمود: ایشان‌ به‌ ما چیزی‌ خصوصی‌ كه‌ به‌ عموم‌ مردم‌ نداده‌ باشند، ندادند، جز آنچه‌ در نیام‌ شمشیرم‌ است‌، سپس‌ صحیفه‌ای‌ از آن‌ بیرون‌ آورد كه‌ نوشته‌ بود: لعنت‌ خداست‌ بر كسی‌ كه‌ برای‌ غیرالله ذبح‌ كند و لعنت‌ خداست‌ بر آن‌ شخصی‌ كه‌ نشانه‌های‌ زمین‌ را بدزدد ـ مطابق‌ با روایت‌ دیگر ـ بر آن‌ شخصی‌ كه‌ نشانه‌های‌ زمین‌ را تغییر دهد، و خدا لعنت‌ كند كسی‌ را كه‌ به‌ پدرش‌ لعنت‌ فرستد و لعنت‌ خدا بر آن‌ كسی‌ كه‌ مجرمی‌ را پناه‌ دهد».

3- «عن‌ ابن‌ عباس‌ ب قال‌: كان‌ رسول‌ الله عبداً مأموراً ما اختصنا دون‌ الناس‌ بشي‌ء إلاّ بثلاث‌: أمرنا أن‌ نسبغ‌ الوضوء وألاَّ نأكل‌ الصدقة وأن‌ لاّ نتري‌ حماراً على‌ فرس‌»([[29]](#footnote-29)). «از حضرت‌ عبدالله بن‌ عباس‌ ب روایت‌ است‌ كه‌ رسول‌ الله بنده‌ای‌ مأمور بودند؛ به‌ ایشان‌ دستور داده‌ شده‌ بود (تمام‌ احكام‌ دین‌ را به‌ مردم‌ ابلاغ‌ نمایند) كه‌ در هیچ‌ چیزی‌ نسبت‌ به‌ عموم‌ مردم‌ قائل‌ به‌ خصوصیت‌ ما (اهل‌ بیت‌) نشوند مگر در سه‌ مورد: 1) به‌ ما دستور داده‌ شد كه‌ به‌ طور كامل‌ و به‌ نحو احسن‌ وضو بگیریم‌. 2) مال‌ صدقه‌ نخوریم‌. 3) خر را (برای‌ جفت‌گیری‌) بر اسب‌ ماده‌ سوار نكنیم»([[30]](#footnote-30))‌.

آنچه‌ نقل‌ شد مقدماتی‌ بودند برای‌ فهم‌ بهتر «حدیث‌ غدیر». البته‌ مطالب‌ بیان‌ شده‌ صرفاً دیدگاه‌ اهل‌ سنّت‌ و جماعت‌ می‌باشد و برای‌ پاسخ‌ به‌ سؤالات‌ جوانان‌ و دانشجویان‌ اهل‌ سنّت‌ بیان‌ شده‌ و به‌ هیچ‌ وجه‌ هدف‌ مناظره‌ و مجادله‌ با برادران‌ اهل‌ تشیع‌ نیست‌ و نباید بحث‌های‌ علمی‌ را با مسائل‌ سیاسی‌ اشتباه‌ گرفت‌. همان‌طور كه‌ در كشورمان‌ سالانه‌ صدها كتاب‌ و رساله‌ چاپ‌ و منتشر می‌شوند مبنی‌ بر اثبات‌ عقیده‌ی‌ «امامت‌» و نیز در مورد بحث‌ «غدیر خُم‌» ما نیز این‌ حق‌ برای‌ خود محفوظ‌ می‌دانیم‌ كه‌ باورها و عقایدمان‌ را برای‌ نسل‌ جوان‌ اهل‌ سنّت‌ ایران‌ كه‌ جمعیت‌ قابل‌ توجهی‌ از این‌ مملكت‌ را تشكیل‌ می‌دهند، بازگو و تشریح‌ نماییم‌.

امید است‌ كه‌ در باب‌ مباحث‌ علمی‌ از تعصّب‌ و تنگ‌نظری‌ به‌ دور باشیم‌ و مؤدبانه‌ به‌ نقد و بررسی‌ آرا و اندیشه‌های‌ مختلف‌ بپردازیم‌.

اللهم‌ احفظنا من‌ البلایا والخطایا

ایوب‌ گنجی‌، سنندج‌، مسجد جامع‌ قُبا

ربیع‌الثانی‌ 1427 ه.ق.‌ ـ اردیبهشت‌ 1385 شمسی‌

**حديث‌ غدير، مولاي‌ مؤمنان‌ و ما اهل‌ سنّت‌**

 به‌ نام‌ آن‌كه‌ جان‌ را فكرت‌ آموخت‌

قسمت‌ عظیمی‌ از مجموعه‌ی‌ احادیث‌ رسول‌ خدا فقط‌ حاوی‌ فضایل‌ و مناقب‌ خصوصی‌ و عمومی‌ اصحاب‌ ایشان‌ است‌.

«حدیث‌ غدیر خُم‌» از همین‌ طیف‌ احادیث‌ است‌ كه‌ مُبَین‌ فضیلتی‌ بزرگ‌ برای‌ یكی‌ از برترین‌ یاران‌ رسول‌ خدا ـ حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ كرَّم‌َ اللهُ وَجْهَه‌ُ ـ می‌باشد. وی‌ در این‌ حدیث‌، «مولای‌ هر مؤمن‌» معرّفی‌ شده‌ است‌.

هر چند در بینش‌ اهل‌ سنّت‌ معنا و مقصد این‌ وصف‌ بسیار صاف‌ و واضح‌ است‌، لیكن‌ گفتنی‌هایی‌ چند این‌ معنا و مقصد را مدلّل‌ می‌سازد و رساله‌ی‌ حاضر به‌ همین‌ غرض‌ نگاشته‌ شده‌ است‌. بنابراین‌، مقصود بیان‌ و شرح‌ اوصاف‌ و فضایل‌ مسلّم‌ آن‌ یار محبوب‌ رسول‌ خدا نیست‌ كه‌ او، آن‌ است‌ كه‌ خدا و رسولش‌ وصف‌ نموده‌اند.

به‌ راستی‌ ما چه‌ توانیم‌ گفت‌ در وصف‌ یاران‌ برگزیده‌ی‌ پیامبر خدا كه‌ پروردگان‌ نبوّت‌ بودند و تبلور قرآن‌ و سنّت‌ با این‌ زبان‌ آغشته‌ به‌ گناهان‌ و قلوب‌ تیره‌ و قلم‌های‌ شكسته‌ و ریایی‌؟

ای‌ كاش‌ تونل‌ زمان‌ واقعیت‌ می‌داشت‌ و باز ما این‌ سعادت‌ نصیبمان‌ می‌شد كه‌ به‌ كرّات‌ از آن‌ گذرگاه‌ با سیر قهقرایی‌ قرون‌ را در می‌نوردیدیم‌ و در بارگاه‌ پاک اصحاب‌ رسول‌ خدا حضور می‌یافتیم‌ و بوسه‌ بر آستان‌ صحابیت‌ و رفعت‌ و تقدس‌ تک تک آنان‌ می‌زدیم‌ و با ترنّم‌ كلام‌ الهی‌ و نبوت‌ در وصف‌ آنان‌، مراتب‌ دوستی‌ و غلامی‌ و پیروی‌ خویش‌ را ابراز می‌نمودیم‌ و در این‌ سفر چون‌ به‌ بارگاه‌ علی‌، محبوب‌ رسول‌ و خلیفه‌ی‌ چهارم‌ وی‌ می‌رسیدیم‌ عاشقانه‌ فریاد بر می‌آوردیم‌:

 سلام‌ بر تو ای‌ مولای‌ ما!

تو از درخشنده‌ترین‌ ستارگان‌ آسمان‌ هدایت‌

اسلام‌ هستی‌ كه‌ نور از خورشید نبوّت‌ داری‌!

تو را دوست‌ داریم‌ كه‌

  بدون‌ محبّت‌ تو، دعوای‌ اسلام‌ و ایمان‌،

دعوایی‌ است‌ بی‌بنیاد

و

ادعای‌ داشتن‌ قصری‌

امّا از پایه‌ ویران‌...!

«حدیث‌ غدیر خُم‌» به‌ نام‌ مخصوص‌تر «حدیث‌ موالات‌» هم‌ یاد می‌شود. این‌ حدیث‌ در نوشتار حاضر از دیدگاه‌ اهل‌ سنت‌ نگریسته‌ شده‌ و تجزیه‌ و تحلیل‌ گردیده‌ است‌. فقط‌ به‌ این‌ هدف‌ كه‌ تفسیر حدیث‌ و استنباط‌ اهل‌ سنّت‌ از آن‌ با پایه‌ها و توضیحات‌ مربوطه‌ برای‌ همه‌ به‌ ویژه‌ برای‌ جوانان‌ اهل‌ سنّت‌ روشن‌ گردد؛ بدون‌ این‌كه‌ انگیزه‌های‌ جدلی‌ در تهیه‌ی‌ آن‌ نقش‌ یا حتی‌ ردّپایی‌ داشته‌ باشد و یا رأی‌ مخالف‌ به‌ استخفاف‌ گرفته‌ شود. نجابت‌ و وقار مباحث‌، این‌ ادّعا را به‌ روشنی‌ ثابت‌ می‌كند.

و ما توفیقی‌ إلاَّ بالله

محمد سلیم‌ آزاد، عمری‌ مجددی‌

شوال‌ 1424 ه. ق‌ ـ كوه‌ون‌

**آغاز قصّه‌**

فتح‌ مكّه‌ در سال‌ هشتم‌ هجری‌، پیروزی‌ اسلام‌ در شبه‌ جزیره‌ عربستان‌ را پس‌ از بیست‌ و یک سال‌ رنج‌ و غربت‌ و تكاپو، مسجّل‌ ساخت‌ و نشانی‌ بزرگ‌ از شكست‌ قطعی‌ و همیشگی‌ غول‌ كفر و شرک در آن‌ دیار بود. با نابودی‌ و بعضاً اسلام‌ سردمداران‌ بت‌پرستی‌ و عناد كه‌ عمدتاً از قبیله‌ی‌ بزرگ‌ و مقتدای‌ عرب‌ ـ قریش‌، قبیله‌ی‌ رسول‌ خدا ـ بودند، افراد و قبایل‌ دیگر عرب‌ هم‌ در برابر نیروی‌ سهمگین‌ اسلام‌ اسلحه‌ بر زمین‌ نهادند و گروه‌ گروه‌ به‌ این‌ آیین‌ فاتح‌ درآمدند.

پیام‌ آسمانی‌ ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١ وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ٢ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [النصر: 1-3].

این‌ پیروزی‌ نهایی‌ را به‌ رسول‌ خدا تبریک می‌گفت‌.

بر پیروزی‌ موعود اسلام‌، دو سال‌ بعد از آن‌؛ در سال‌ دهم‌ سنگ‌ تمام‌ و كمال‌ گذاشته‌ شد. تدبیر خداوند حكیم‌ و علیم‌ چنین‌ اقتضا نمود كه‌ رسول‌ او در آن‌ سال‌ در مكه‌ی‌ مكرّمه‌ ضمن‌ حج‌ّ بیت‌الله با اكثر قریب‌ به‌ اتفاق‌ مسلمانان‌ اجتماع‌ نماید تا علاوه‌ بر نمایش‌ پیروزی‌ با شكوه‌ و نفوذ اسلام‌، هم‌ نتیجه‌ی‌ سال‌ها زحمات‌ و فداكاری‌های‌ خود و یارانش‌ را از نزدیک مشاهده‌ كند و هم‌ سخنانی‌ به‌ عنوان‌ پیام‌ها و وصایای‌ كلی‌ و اتمام‌ حجت‌ به‌ امّت‌ ابلاغ‌ نماید. این‌ حج‌ّ چون‌ آخرین‌ حج‌ّ رسول‌ خدا بود، «حجّة الودَاع‌» نامیده‌ شد.

**پيام‌ حجّة الوداع‌**

رسول‌ خدا در روز بیست‌ و پنجم‌ ذیقعده‌ به‌ قصد حج‌ بیت‌الله از مدینه‌ خارج‌ شد. به‌ یقین‌ برجستگی‌ و اهمیت‌ این‌ سفر علاوه‌ بر آخرین‌ حج‌ّ بودن‌ رسول‌ خدا اعلام‌ تكمیل‌ دین‌ از طرف‌ خداوند متعال‌ در روز عرفه‌ و وصایا و درس‌های‌ جامعی‌ است‌ كه‌ آن‌ حضرت‌ در هر قسمت‌ از مناسک حج‌ّ و در هر فرصت‌ بالأخص‌ در خطبه‌ی‌ حجّة الوداع‌ ابلاغ‌ فرمودند. به‌ این‌ سفر با نظر به‌ همین‌ اعلام‌ الهی‌ و ابلاغ‌ نبوی‌، «حجّة الاسلام» و «حجّة البلاغ» هم‌ می‌گویند.

سه‌ چیر از مهم‌ترین‌ و محوری‌ترین‌ درس‌ها و پیام‌های‌ «حجّة الوداع» بود كه‌ عبارتند از:

1) تكمیل‌ دین‌ خدا؛ خداوند متعال‌ در روز نهم‌ ذیحجّه‌ ـ روز عرفه‌ ـ ناموس‌ خود را با این‌ پیام‌ بر رسول‌ خویش‌ نازل‌ فرمود: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة:‌ 3]. «(احكام‌) دین‌ شما را برایتان‌ كامل‌ كردم‌ و (با عزّت‌ بخشیدن‌ به‌ شما و استوار داشتن‌ گام‌هایتان‌) نعمت‌ خود را بر شما تكمیل‌ نمودم‌ و اسلام‌ را به‌ عنوان‌ آیین‌ خداپسند برای‌ شما برگزیدم»([[31]](#footnote-31)).

این‌ بزرگ‌ترین‌ تحفه‌ی‌ الهی‌ برای‌ رسول‌ و مسلمانان‌ و مهم‌ترین‌ ره‌آورد سفر حجّة الوداع‌ بود. این‌ آیه‌ ضمناً این‌ پیام‌ را ابلاغ‌ می‌كرد كه‌ اسلام‌ از هر نظر كامل‌ شده‌ و از آن‌ پس‌ برای‌ هیچ‌ كس‌ بهانه‌ی‌ ازدیاد یا مجال‌ تنقیص‌ وجود ندارد.

2) حفظ‌ وحدت‌ و اجتناب‌ از قتال‌ یكدیگر و رعایت‌ حقوق‌ متقابل‌؛ مسلمانان‌ جز به‌ همبستگی‌ كه‌ تا آن‌ زمان‌ كلید موفقیت‌ها و پیروزی‌های‌ پی‌ در پی‌شان‌ بود، نمی‌توانستند عامل‌ و حامل‌ و مبلّغ‌ این‌ دین‌ باشند.

3) ابلاغ‌ دین‌ به‌ نسل‌های‌ آینده‌؛ پرواضح‌ است‌ كه‌ بدون‌ تبلیغ‌، دامنه‌ی‌ رسالت‌ در همان‌ عهد محدود می‌شد؛ در حالی‌ كه‌ اسلام‌ آخرین‌ دین‌ آسمانی‌ بود و می‌بایست‌ به‌ همه‌ی‌ افراد بشر برسد و تا قیامت‌ ادامه‌ یابد.

درس‌ها و تذكّرات‌ نبوی‌ در این‌ خطبه‌ كاملاً حساب‌ شده‌ و اساسی‌ و سرنوشت‌ساز بود([[32]](#footnote-32)). اگر آن‌ فرستاده‌ی‌ خدا در آن‌ زمان‌ به‌ وحی‌ نتیجه‌ی‌ دین‌ و طرز عمل‌ دست‌ پروردگانش‌ را پس‌ از خود می‌دانست‌، تاریخ‌ این‌ حقیقت‌ را برای‌ ما هم‌ روشن‌ و مبرهن‌ ساخت‌ و ثابت‌ شد كه‌ پس‌ از رحلت‌ رسول‌ خدا طوری‌ كه‌ وی‌ انتظار داشت‌، می‌دانست‌ این‌ دین‌ نوپا نه‌ تنها دچار بیشی‌ و كمی‌ و ركود نگردید، بلكه‌ اصحاب‌ او با انسجام‌ و وحدت‌ و مایه‌ گذاشتن‌ صادقانه‌ از جان‌ و مال‌ و عمر خویش‌ باعث‌ تداوم‌ و پیشرفت‌ آن‌ به‌ اقصی‌ نقاط‌ عالم‌ شدند.

بدین‌ ترتیب‌، رسول‌ خدا كه‌ در پرتو اخبار غیبی‌ و كاملاً خصوصی‌ دورنمایی‌ روشن‌ و خوشحال‌ كننده‌ از آینده‌ی‌ امت‌ می‌دید، با سرور و اطمینان‌ كامل‌ مناسک حج‌ را به‌ پایان‌ برد و در روز چهاردهم‌ ذیحجّه‌ عازم‌ مدینه‌ گردید.

**در حاشيه‌ي‌ سفر حجّة الوداع‌**

در آخرین‌ ایام‌ حجّة الوداع‌ موضوعی‌ پیش‌ آمد كه‌ در ابتدا كاملاً جزیی‌ بود، ولی‌ چون‌ دهان‌ به‌ دهان‌ گشت‌، رسول‌ خدا را خوش‌ نیامد. موضوع‌ مطالبی‌ شكایت‌آمیز درباره‌ی‌ حضرت‌ علی‌ بود كه‌ از طرف‌ بعضی‌ همراهان‌ او نزد رسول‌ خدا عنوان‌ شد و در میان‌ حجّاج‌ هم‌ شایع‌ شده‌ بود.

**اصل‌ ماجرا و عوامل‌ ايراد خطبه‌ي‌ غدير**

حضرت‌ علی‌ و حضرت‌ خالد در سفر حج‌ با رسول‌ خدا همراه‌ نبودند. رسول‌ خدا قبل‌ از سفر، هر كدام‌ از آنان‌ را همراه‌ سپاهی‌ به‌ یمن‌ فرستاده‌ بود([[33]](#footnote-33)). خالد را اول‌ فرستاده‌ بود و علی‌ را بعد از او تا ضمن‌ تقویت‌ روحی‌ سپاه‌ خالد، خُمس‌ اموال‌ غنیمت‌ را تحویل‌ بگیرد.

دو سپاه‌ برای‌ مدتی‌ در سرزمین‌ یمن‌ به‌ فعالیت‌های‌ جهادی‌ و تبلیغی‌ مشغول‌ شدند.

در این‌ سفر، رفتار ظریف‌ و دقیق‌ حضرت‌ علی‌ در چند مورد (ظاهراً) موجب‌ ناراحتی‌ بعضی‌ از افراد و به‌ دنبال‌ آن‌ شكایت‌ علیه‌ او گردید. این‌ موارد در پرتو روایاتی‌ كه‌ در كُتُب‌ صحیح‌ حدیث‌ نقل‌ شده‌اند، در چهار مطلب‌ قابل‌ نشاندهی‌ است‌([[34]](#footnote-34)):

1) بُرَیده‌ اسلمی‌ ـ كه‌ یكی‌ از افراد سپاه‌ بود ـ می‌گوید:

«در دلم‌ نسبت‌ به‌ حضرت‌ علی‌ مقداری‌ كدورت‌ وجود داشت‌، اتفاقاً رسول‌الله نیز علی‌ را به‌ سوی‌ خالد فرستاد تا خُمس‌ اموال‌ را بگیرد. وی‌ كنیزكی‌ را از سهم‌ خمس‌ برای‌ خود برداشت‌، و چون‌ مورد سؤال‌ قرار گرفت‌، توضیح‌ داد كه‌ آن‌ كنیز در قسمت‌ خُمس‌ افتاد و از خمس‌ در سهم‌ اهل‌ بیت‌ پیامبر داخل‌ شد و بعد هم‌ در سهم‌ آل‌ علی‌ قرار گرفت‌. خبر به‌ حاكم‌ یمن‌ ـ حضرت‌ خالد رسید. ایشان‌ از این‌ موضوع‌ ناراحت‌ شده‌ و نامه‌ای‌ به‌ پیامبر نوشتند كه‌ من‌ حاضر شدم‌ نامه‌ را نزد ایشان‌ ببرم‌، چنین‌ كردم‌. وقتی‌ نامه‌ را برای‌ آن‌ حضرت‌ می‌خواندم‌، در اثنای‌ قرائت‌ دستم‌ را گرفت‌ و از خواندن‌ بازداشت‌ و فرمود: از علی‌ ناراحتی‌؟ گفتم‌: بله‌. فرمود: از این‌ به‌ بعد نسبت‌ به‌ او بُغض‌ نداشته‌ باش‌! بلكه‌ سعی‌ كن‌ دوستی‌ات‌ را با او بیشتر كنی‌. سوگند به‌ ذاتی‌ كه‌ روح‌ محمد در قبضه‌ی‌ قدرت‌ اوست‌، سهم‌ آل‌ علی‌ در خُمس‌ بیشتر از یک وصیفه است‌»([[35]](#footnote-35)).

بریده‌ گوید:

«بعد از آن‌ سخن‌ نبی‌ خدا ، هیچ‌ كس‌ به‌ نزدم‌ محبوب‌تر از علی‌ نیست‌»([[36]](#footnote-36)).

2) عمرو بن‌ شاس‌ اسلمی‌ ـ از اصحاب‌ حدیبیه‌ و بیعت‌ رضوان‌ ـ می‌گوید:

«من‌ یكی‌ از همراهان‌ علی‌ در سپاهی‌ بودم‌ كه‌ رسول‌الله به‌ یمن‌ فرستاد. علی‌ در حق‌ّ من‌ مقداری‌ جفا نمود كه‌ به‌ سبب‌ آن‌ در دلم‌ نسبت‌ به‌ او كدورت‌ پیدا شد. وقتی‌ به‌ مدینه([[37]](#footnote-37)) رسیدیم‌ در مجالس‌ مختلف‌ از او شكایت‌ می‌كردم‌ و قصّه‌ را نزد هر كس‌ كه‌ می‌دیدم‌، باز می‌گفتم‌. روزی‌ در مسجد رسول‌الله وارد شد. وقتی‌ دید به‌ چشمانش‌ نگاه‌ می‌كنم‌، به‌ سوی‌ من‌ نگریست‌ تا كه‌ رفتم‌ و پیش‌ وی‌ نشستم‌. فرمود: ای‌ عمرو! به‌ خدا كه‌ مرا آزرده‌ نمودی‌. گفتم‌: إنالله وإنا إلیه‌ راجعون‌! از این‌كه‌ رسول‌ خدا را بیازارم‌، به‌ خدا و رسول‌ پناه‌ می‌برم‌. فرمودند: هركس‌ علی‌ را بیازارد، مرا آزرده‌ است‌»([[38]](#footnote-38)).

جفایی‌ كه‌ عمرو بن‌ شاس‌ به‌ آن‌ اشاره‌ می‌فرماید، در روایات‌ دیگر تصریحی‌ بر آن‌ صورت‌ نگرفته‌ است‌. امّا شاید رفتار ظریف‌ و مبتنی‌ بر تقوای‌ علی‌ كه‌ در دو روایت‌ بعد از ایشان‌ گزارش‌ شده‌، قسمت‌ عمومی‌تر آن‌ را تصویر نماید.

3) ابو سعید، سعد بن‌ مالک خُدری‌ ـ صحابی‌ جلیل‌القدر و از راویان‌ طراز اول‌ احادیث‌ نبوی‌ ـ گوید:

«رسول‌الله علی‌ بن‌ ابی‌طالب‌ را به‌ یمن‌ فرستاد و من‌ هم‌ یكی‌ از افراد لشكر بودم‌ كه‌ با او خارج‌ شدم‌. شترانی‌ از مال‌ زكات‌ أخذ گردید (و به‌ دستمان‌ افتاد). از او خواستیم‌ اجازه‌ دهد بر آن‌ سوار شویم‌؛ چراكه‌ شتران‌ خودمان‌ وضعیت‌ خوبی‌ نداشتند و به‌ خوبی‌ ضعف‌ در آنان‌ مشاهده‌ می‌شد. علی‌ نپذیرفت‌ و گفت‌: حق‌ّ شما در این‌ شتران‌ مانند سایر مسلمانان‌ فقط‌ سهمی‌ مشخص‌ است‌.

وقتی‌ از یمن‌ بر می‌گشتیم‌، علی‌ جانشینی‌ برای‌ خود تعیین‌ كرد و خود سریعاً به‌ سوی‌ مكه‌ حركت‌ نمود تا همراهی‌ پیامبر را دریابد و این‌ افتخار (همراهی‌ پیامبر در حجةالوداع‌) نصیبش‌ گشت‌. پس‌ از انجام‌ مناسك‌، رسول‌الله به‌ وی‌ فرمود: نزد یارانت‌ برگرد تا به‌ آنان‌ برسی‌ و امیرشان‌ باشی‌. در این‌ اثنا ما تقاضایمان‌ را نزد امیر تعیین‌ شده‌ی‌ علی‌ تكرار كردیم‌، او تقاضایمان‌ را پذیرفت‌ و شتران‌ صدقه‌ را به‌ ما سپرد. وقتی‌ علی‌ به‌ ما رسید و فهمید كه‌ شتران‌ زكات‌ مورد استفاده‌ قرار گرفته‌اند و ضعیف‌ شدن‌ آنان‌ را بر اثر استعمال‌ مشاهده‌ كرد، امیر انتخابی‌اش‌ را فرا خواند و به‌ باد ملامت‌ گرفت‌. با خود گفتم‌: سوگند به‌ خدا اگر به‌ مدینه‌ (شهر مكه‌) رسیدیم‌ موضوع‌ را به‌ اطلاع‌ رسول‌ الله خواهم‌ رساند و او را از برخوردهایی‌ تند و سختگیری‌هایی‌ كه‌ چشیده‌ایم‌ با خبر خواهم‌ كرد.

چون‌ به‌ مدینه‌ (شهر مكه‌) رسیدیم‌، روز بعد متوجه‌ رسول‌ الله شدم‌ تا به‌ آنچه‌ كه‌ قسم‌ یاد كرده‌ بودم‌، عمل‌ كنم‌. در راه‌ ابوبكر صدیق‌ را دیدم‌ كه‌ از نزد رسول‌ الله خارج‌ شده‌ بود. مرا دید و كنارم‌ ایستاد و خوشامد گفت‌ و احوال‌ همدیگر را پرسیدیم‌. از من‌ پرسید چه‌ وقت‌ رسیدید؟ گفتم‌: دیشب‌. با من‌ به‌ سوی‌ رسول‌ الله بازگشت‌. او داخل‌ شد و به‌ آن‌ حضرت‌ گفت‌: این‌ سعد بن‌ مالک بن‌ شهید است‌. فرمود: اجازه‌ بده‌ بیاید.. داخل‌ شدم‌ و به‌ رسول‌ الله سلام‌ دادم‌. ایشان‌ هم‌ بر من‌ سلام‌ گفتند. آن‌گاه‌ كاملاً متوجه‌ من‌ شدند و از من‌ درباره‌ی‌ خودم‌ و اهلم‌ و در تمام‌ موارد دیگر سؤال‌ نمودند. گفتم‌: ای‌ رسول‌ خدا! چه‌ برخوردهای‌ تند و چه‌ سختگیری‌هایی‌ از علی‌ چشیده‌ایم‌! رسول‌الله از جایش‌ تكان‌ خورد. من‌ شروع‌ كردم‌ به‌ برشمردن‌ مواردی‌ كه‌ از او دیده‌ بودم‌ كه‌ رسول‌ خدا بر رانم‌ زد ـ و من‌ نزدیک ایشان‌ بودم‌ ـ و گفت‌: ای‌ سعد بن‌ مالک بن‌ شهید! خودت‌ را از بعضی‌ سخنان‌ كه‌ در حق‌ برادرت‌ علی‌ می‌گویی‌ باز بدار! به‌ خدا سوگند او در راه‌ خدا به‌ طریق‌ شایسته‌ رفتار كرده‌ است‌. با خود گفتم‌: مادرت‌ به‌ عزایت‌ بنشیند سعد بن‌ مالك‌! چرا متوجه‌ نشدی‌ كه‌ تا به‌ امروز در یک چیز ناپسند بسر برده‌ای‌... سوگند به‌ خدا دیگر هیچ‌گاه‌ نه‌ سرّاً و نه‌ علناً از علی‌ به‌ بدی‌ یاد نخواهم‌ كرد»([[39]](#footnote-39)).

4) یزید بن‌ طلحه‌ بن‌ یزید بن‌ ركانه‌ گوید:

«سپاهیان‌ علی‌ بن‌ ابی‌طالب‌ كه‌ با او در یمن‌ بودند، از دست‌ او ناراحت‌ شدند. چون‌ هنگام‌ مراجعت‌، علی‌ بر آنان‌ مردی‌ گماشت‌ و خود با عجله‌ به‌ سوی‌ رسول‌ الله حركت‌ كرد. آن‌ مرد به‌ هر یک از سربازان‌ لباسی‌ نو داد تا به‌ تن‌ كنند. وقتی‌ سپاه‌ نزدیک شد، علی‌ به‌ سویشان‌ شتافت‌ تا ملاقاتشان‌ كند. دید كه‌ آنان‌ لباس‌های‌ نو به‌ تن‌ دارند. گفت‌: این‌ چه‌ كاری‌ است‌؟ گفتند: فلان‌ كس‌ اینها را داده‌ تا بپوشیم‌. او را صدا زد و علّت‌ آن‌ كارش‌ را پرسید. او گفت‌: افراد را لباس‌ نو پوشاندم‌ تا با ظاهری‌ آراسته‌ در میان‌ مردم‌ ظاهر شوند. علی‌ گفت‌: چرا صبر نكردی‌ تا به‌ رسول‌ الله برسی‌ و آن‌ طوری‌ كه‌ خود می‌خواهد درباره‌ی‌ این‌ لباس‌ها تصمیم‌ بگیرد؟ آن‌گاه‌ دستور داد همه‌ آن‌ لباس‌های‌ نو را از تن‌ به‌ در كنند و همه‌ را به‌ جای‌ قبل‌ برگردانند. افراد سپاه‌ دل‌آزرده‌ شدند و وقتی‌ میان‌ مردم‌ رسیدند، از رفتار علی‌ شكایت‌شان‌ را اظهار كردند و نزد رسول‌ الله نیز در این‌ مورد از علی‌ گله‌ نمودند»([[40]](#footnote-40)).

5) حضرت‌ عمران‌ بن‌ حصین‌ گوید([[41]](#footnote-41)) : «... در سفر یمن‌ كه‌ قصه‌ی‌ جاریه‌ پیش‌ آمد، مردم‌ اعتراض‌ كردند. چهار نفر از اصحاب‌ تصمیم‌ گرفتند وقتی‌ نزد رسول‌الله برگردیم‌، به‌ ایشان‌ خواهیم‌ گفت‌ كه‌ علی‌ چه‌ كارهایی‌ را انجام‌ داده‌ (و چه‌ برخوردهایی‌ را با افراد داشته‌ است‌) مسلمانان‌ پس‌ از مراجعت‌ از سفر، قبل‌ از هر كار دیگری‌، به‌ ملاقات‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ می‌رفتند، بعد از آن‌ رهسپار خانه‌های‌ خویش‌ می‌شدند. این‌ قافله‌ هم‌، پس‌ از بازگشت‌، جهت‌ عرض‌ سلام‌ به‌ محضر حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ شرفیاب‌ شدند. یكی‌ از آن‌ گروه‌ چهار نفری‌ بلند شده‌ و عرض‌ كرد: یارسول‌الله! شما علی‌ را ندیدید چه‌ كارها كه‌ نكرد؟! پیامبر پس‌ از شنیدن‌ سخنش‌، روی‌ از او برگرداند. دومی‌ بلند شد و شكایت‌ خویش‌ را مطرح‌ كرد. پیامبر اكرم‌ از او هم‌ اعراض‌ نمود. سومی‌ بلند شد و شكایت‌ خویش‌ را در مورد علی‌ مطرح‌ كرد. آن‌ حضرت‌ به‌ حرف‌های‌ او هم‌ توجهی‌ ننمود. و نوبت‌ به‌ نفر چهارمی‌ رسید، او هم‌ همانند بقیه‌ی‌ دوستانش‌ شكایاتی‌ در مورد رفتار حضرت‌ علی‌ تقدیم‌ پیامبر نمود. پس‌ از اتمام‌ شكایات‌، پیامبر در حالی‌ كه‌ ناراحتی‌ و خشم‌ در چهره‌ی‌ مباركش‌ نمایان‌ بود، رو به‌ آنها كرده‌ و فرمود: شما از علی‌ چه‌ می‌خواهید؟! شما از علی‌ چه‌ می‌خواهید؟! شما از علی‌ چه‌ می‌خواهید؟! همانا علی‌ از من‌ است‌ و من‌ از اویم‌. بعد از من‌ او محبوب‌ و مولای‌ هر مؤمنی‌ است‌([[42]](#footnote-42)).

علامه‌ واقدی‌ در كتاب‌ المغازی‌ می‌گوید:

«حضرت‌ علی‌ هنگام‌ بازگشت‌ از یمن‌ همراه‌ لشكر بود، تا وقتی‌ كه‌ به‌ منطقه‌ای‌ به‌ نام‌ «فتق‌» (كه‌ روستایی‌ در نزدیكی‌ طائف‌ می‌باشد) رسیدند. آنجا بود كه‌ حضرت‌ علی‌ لشكر را رها كرده‌ و «ابورافع‌» را به‌ عنوان‌ جانشین‌ خود قرار داد، و خود با عجله‌ آهنگ‌ مكّه‌ نواخت‌ تا به‌ پیامبر ملحق‌ شود. پس‌ از انجام‌ مراسم‌ حج‌، حضرت‌ علی‌ به‌ پیشنهاد رسول‌الله دوباره‌ به‌ سوی‌ افرادش‌ برگشت‌. در این‌ هنگام‌ لشكر یمن‌ از «سدره‌» وارد مكه‌ می‌شد. و در این‌ لحظه‌ بود كه‌ حضرت‌ علی‌ به‌ خاطر پوشیدن‌ لباس‌های‌ غنیمتی‌ و استفاده‌ از شتران‌ زكات‌، افرادش‌ را تنبیه‌ كرد»([[43]](#footnote-43)).

این‌ نكته‌ را باید به‌ یاد داشته‌ باشیم‌ كه‌ در هر كدام‌ از احادیث‌ كه‌ لفظ‌ «مدینه‌» به‌ كار رفته‌ است‌، منظور از آن‌ همان‌ معنای‌ عمومی‌ لفظ‌ «مدینه‌» می‌باشد كه‌ مطلقاً بر شهر اطلاق‌ می‌گردد و در روایات‌ نقل‌ شده‌ مراد شهر «مكّه‌» می‌باشد.

از جمع‌بندی‌ روایاتی‌ كه‌ از كتُب‌ حدیث‌ و همچنین‌ «البداية و النهاية» و دیگر كتب‌ تفسیر و تاریخ‌ نقل‌ نمودیم‌ به‌ خوبی‌ این‌ نتیجه‌ به‌ دست‌ می‌آید كه‌ در دل‌ برخی‌ از مردم‌، خصوصاً افرادی‌ كه‌ در سفر یمن‌ همراه‌ حضرت‌ علی‌ بودند، نسبت‌ به‌ ایشان‌ بدگمانی‌ و كدورتی‌ ایجاد شده‌ بود. و اصل‌ ماجرا با تمام‌ جزییات‌ خویش‌ به‌ طور خلاصه‌ در همین‌ چند مورد روایت‌ شده‌ است‌: یعنی‌ گله‌یه‌ی‌ یاران‌ حضرت‌ علی‌ از نحوه‌ی‌ رفتار ایشان‌ در موارد مذكور.

رسول‌ خدا این‌ گله‌ها را نپسندیدند. همه‌ می‌دانیم‌ حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ پسر عمو و داماد رسول‌ خدا و از پیشگامان‌ مسلمانان‌ و حامی‌ جان‌فدای‌ رسول‌ و فاتح‌ خیبر و از قهرمانان‌ بزرگ‌ تمام‌ غزوات‌ و صاحب‌ فضایل‌ و مناقب‌ مخصوص‌ و از اسوه‌های‌ همیشه‌ پاینده‌ی‌ مسلمانان‌ در ایمان‌، فداكاری‌، شجاعت‌، علم‌، حلم‌، سخاوت‌ و... است‌. او همچنین‌ كسی‌ بود كه‌ تقدیر و تدبیر ازلی‌ خداوند متعال‌ در كارنامه‌ی‌ زندگی‌اش‌ عنوان‌ خلیفه‌ی‌ چهارم‌ آخرین‌ فرستاده‌ی‌ خدا را رقم‌ زده‌ بود و رسول‌ خدا این‌ موضوع‌ را مثل‌ سایر علوم‌ خویش‌ درباره‌ی‌ آینده‌ به‌ وحی‌ می‌دانست‌. پس‌ شخصیت‌ چنین‌ كسی‌ نمی‌بایست‌ به‌ این‌ سادگی‌ مورد قضاوت‌ سطحی‌ برخی‌ مؤمنان‌ قرار گیرد.

حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ كه‌ یكی‌ از درس‌های‌ مهم‌ این‌ مدرسه‌ی‌ سیارش‌، «برحذر داشتن‌ اُمت‌ اسلامی‌ از تفرقه‌ و دودستگی‌» بود، چگونه‌ می‌توانست‌ تحمّل‌ كند كه‌ به‌ طور جمعی‌ در دل‌ مردم‌ نسبت‌ به‌ یكی‌ از اهل‌ بیتش‌ بدگمانی‌ ایجاد شود؟! در حالی‌ كه‌ حضرت‌ علی‌ از بزرگان‌ صحابه‌ و از «السابقون‌ الأولون‌» به‌ شمار می‌آید و در آینده‌ می‌باید در وقت‌ خود، وظایف‌ و مسئولیت‌ رهبری‌ و امامت‌ این‌ امت‌ را بر عهده‌ بگیرد. به‌ همین‌ جهت،‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ در «غدیرخُم‌» نه‌ تنهابرائت‌ حضرت‌ علی‌ را آشكارا ساخت‌، بلكه‌ به‌ امت‌ اسلامی‌ نیز دستور داد كه‌ نسبت‌ به‌ اهل‌ بیت‌ به‌ طور عموم‌ و نسبت‌ به‌ حضرت‌ علی‌ به‌ طور خصوص‌ محبّت‌ و ارادت‌ ویژه‌ داشته‌ باشند([[44]](#footnote-44)).

حضرت‌ علی‌ در هیچ‌ كدام‌ از موارد مطرح‌ شده‌، دچار تقصیر نشده‌ بود. در مورد اول‌ حق‌ او چنان‌ كه‌ رسول‌ خدا فرمودند، بیشتر از یک «وصیفه‌» بود و او آن‌ را پس‌ از تقسیم‌ مشروع‌ متصرّف‌ شد. در موارد دیگر هم‌، ایشان‌ از رأی‌ دقیق‌ مبتنی‌ بر تقوای‌ بلند خویش‌ كه‌ گاه‌ از نظر دیگران‌ به‌ صورت‌ سختگیری‌ هم‌ روی‌ می‌نمایاند، كار گرفت‌ و راضی‌ نشد قبل‌ از این‌كه‌ اموال‌ توسط‌ رسول‌ الله تقسیم‌ شوند، كسی‌ از آنها استفاده‌ كند.

رسول‌ خدا در بیان‌ همین‌ خصوصیت‌ متقیانه‌ی‌ او ـ آن‌گاه‌ كه‌ مردم‌ از او گله‌ كردند ـ فرمود: «ای‌ مردم‌! از علی‌ شكایت‌ نداشته‌ باشید. به‌ خدا سوگند كه‌ او درباره‌ی‌ خدا ـ یا در راه‌ خدا ـ سخت‌ می‌گیرد»([[45]](#footnote-45)). (و این‌ نه‌ جای شكایت‌ كه‌ موجب‌ ستایش‌ و تحسین‌ است‌). به‌ نظر رسول‌ خدا آنان‌ برداشت‌شان‌ از كارهای‌ حضرت‌ علی‌ ظاهری‌ بود و می‌بایست‌ نظرشان‌ را درباره‌ی‌ او مساعد كنند. خوشبختانه‌ شور و شعب‌ در حجّةالوداع‌ ـ آن‌ تجلی‌گاه‌ شكوه‌ بی‌سابقه‌ و پیروزی‌ بزرگ‌ اسلام‌ بر تمام‌ مظاهر كفر و شرک ـ بسی‌ بیشتر از آن‌ بود كه‌ حوادث‌ جزیی‌ و حاشیه‌ای‌ را مجالی‌ برای‌ خودنمایی‌ و اهمیت‌ در قلوب‌ و اذهان‌ مسلمانان‌ بدهد. حادثه‌ی‌ سفر یمن‌ كه‌ فقط‌ در میان‌ یک سپاه‌ نسبتاً كوچک و در مقایسه‌ با جمعیت‌ بی‌شمار حضار در حج‌ حقیقتاً هیچ‌، به‌ وقوع‌ پیوسته‌ بود، با همه‌ی‌ شكوه‌های‌ یاران‌ علی ‌ در اذهان‌ عموم‌ به‌ حدّ نگران‌ كننده‌ اثر نگذاشت‌ و مهم‌ و ناراحت‌كننده‌ تلقّی‌ نگشت‌. از این‌ رو سفر حجّةالوداع‌ بدون‌ این‌كه‌ ذرّه‌ای‌ از شوكت‌ و شكوه‌ و عظمتش‌ كاسته‌ گردد، آخرین‌ روزها و ساعات‌ خویش‌ را كماكان‌ ادامه‌ داد.

و اما رسول‌ خدا به‌ دلیل‌ دورنگری‌ پیامبرانه‌اش‌ از این‌ پیشآمد هر چند كه‌ دلواپس‌ نشد، اما از كنار آن‌ هم‌ بدون‌ اهمیت‌ و بی‌توجهانه‌ نگذشت‌.

مگر هدف‌ رسول‌ خدا از گردهم‌ آوردن‌ جمعیت‌ بسیار زیاد مسلمانان‌ در آن‌ مكان‌ مقدس‌ ضمن‌ ادای‌ مناسک حج‌، به‌ نمایش‌ درآوردن‌ قدرت‌ عظیم‌ اسلام‌ در قالب‌ یكپارچگی‌ مسلمانان‌ و تلقین‌ مؤمنان‌ به‌ پاس‌ داشتن‌ اتحاد ظاهری‌ و باطنی‌ و پرهیز از دست‌ زدن‌ به‌ عوامل‌ تفرقه‌انگیز نبود؟ پس‌ آیا شكایت‌ ـ به‌ هر قالب‌ و هر چه‌ كه‌ بود ـ علیه‌ یكی‌ از بزرگ‌ترین‌ یاران‌ رسول‌ خدا این‌ مانور بزرگ‌ را حداقل‌ در این‌ جنبه‌ بر هم‌ نمی‌زد؟

ایشان‌ هر چند می‌دانست‌ رویدادهایی‌ معمولاً در چنان‌ سفرهایی‌ میان‌ مجاهدان‌ به‌ وقوع‌ می‌پیوندد و دیر یا زود انعكاس‌ آن‌ مانند موارد مشابه‌ دیگر در میان‌ یاران‌ تربیت‌ یافته‌اش‌ برای‌ همیشه‌ ختم‌ می‌گردد، ولی‌ این‌ بار موضوع‌ فرق‌ می‌كرد.

سخن‌ و شكایت‌ از علی‌ بود و او در اسلام‌ بلند مرتبه‌تر و اهمیتش‌ بیشتر از آن‌ بود كه‌ چنین‌ زود در معرض‌ برداشت‌های‌ نامطلوب‌ قرار گیرد. برای‌ همین‌ تصمیم‌ گرفتند تا خصوصیت‌ و جایگاه‌ ممتاز او را برای‌ دیگران‌، بالأخص‌ برای‌ كسانی‌ كه‌ از او ناراحت‌ شده‌ بودند، بیان‌ دارد تا كینه‌ها به‌ محبّت‌ و گسیختگی‌ پیش‌ آمده‌ مثل‌ قبل‌ به‌ پیوستگی‌ و یكدلی‌ بدل‌ گردد.

اما این‌ كار در كجا و چه‌ زمان‌ می‌بایست‌ انجام‌ گیرد؟ این‌ را در آن‌ لحظه‌ خداوند متعال‌ و رسول‌ او بهتر می‌دانستند؟

**در سفر بازگشت‌ به‌ مدينه‌**

سفر تاریخی‌ و بزرگ‌ «حجّةالوداع‌» و به‌ القاب‌ دیگر؛ «حجّةالإسلام‌» و «حجّة البلاغ‌» با موفقیت‌ تمام‌ پایان‌ یافت‌ و حجاج‌ آفاقی‌؛ آنان‌ كه‌ مسكن‌شان‌ جز مكّه‌ بود، همه‌ عازم‌ دیار خویش‌ گردیدند.

رسول‌ خدا نیز با همراهانش‌ به‌ سوی‌ «مدینه‌ی‌ منوّره‌» رهسپار شدند. در روز هیجدهم‌ ذی‌الحجّة به‌ منطقه‌ای‌ به‌ نام‌ «جُحفه‌» رسیدند. در نزدیكی‌ «جُحفه‌» غدیری([[46]](#footnote-46)) وجود داشت‌ كه‌ «غدیر خُم‌» نامیده‌ می‌شد. جای‌ خوبی‌ بود تا مسافران‌ در آنجا اندكی بیاسایند و خستگی‌ راه‌ را از تن‌ دور كنند و پس‌ از تجدید قوا و حصول‌ نشاطی‌ تازه‌ به‌ سوی‌ مدینه‌ ره‌ سپرند.

لشكر به‌ فرمان‌ رسول‌ خدا همانجا اُطراق‌ نمود. یاران‌ همه‌ مشغول‌ كاری‌ شدند. بعضی‌ مركب‌ها را بستند و به‌ تیمار آنها پرداختند. برخی‌ برای‌ وضو و بعضی‌ برای‌ تهیه‌ی‌ هیزم‌ به‌ اطراف‌ پراكنده‌ شدند، گروهی‌ مشغول‌ آماده‌ كردن‌ غذا شدند و... .

در اثنای‌ این‌ مشغولی‌ همه‌ ندای‌ منادی‌ را شنیدند. وقت‌ ظهر بود و ندا مردم‌ را به‌ آماده‌ شدن‌ برای‌ نماز پیشین‌ فرا می‌خواند.

مردم‌ از هر سو رو به‌ جانب‌ نقطه‌ای‌ نهادند كه‌ رسول‌ خدا آنجا حضور داشت‌. برای‌ آن‌حضرت‌ زیر سایه‌ دو درخت‌ جای‌ استراحت‌ درست‌ كرده‌ بودند. زمین‌ را جاروب‌ زده‌ و بالای‌ شاخه‌ها چادری‌ انداخته‌ بودند تا اشعه‌ی‌ خورشید بر وجود ایشان‌ نتابد.

یاران‌ همه‌ جمع‌ آمدند. نماز ظهر خوانده‌ شد. پس‌ از نماز، رسول‌ خدا برخاست‌ و رو به‌ جانب‌ قوم‌ نمود. همه‌ می‌دانستند كه‌ ایشان‌ قصد ایراد سخن‌ دارند، لذا ساكت‌ و بدون‌ سر و صدا متوجه‌ آنحضرت‌ شدند. پیامبر فرمود:

آنچه‌ رسول‌ خدا در «غدیر خُم‌» بیان‌ فرمود، مطلبی‌ راجع‌ به‌ حضرت‌ علی‌ بود؛ موضوعی‌ كه‌ از وقت‌ شایع‌ شدن‌ گله‌ها و اظهار ناراحتی‌ برخی‌ از او، در صدد بیان‌ آن‌ بود.

مردمی‌ كه‌ جلو ایشان‌ قرار داشتند، اغلب‌ از مهاجران‌ و انصار بودند؛ كسانی‌ كه‌ میثاق‌ بسته‌ بودند هر چه‌ از خدا و رسول‌ او می‌شنوند، امتثال‌ نمایند و در این‌ راه‌ چنان‌ صداقت‌ و شایستگی‌ نشان‌ داده‌ بودند كه‌ خداوند متعال‌ در قرآن‌ آنان‌ را صاحب‌ رضای‌ متقابل‌ معرّفی‌ فرموده‌ بود([[47]](#footnote-47))، و رسول‌ خدا از ناحیه‌ی‌ آنان‌ از هر حیث‌ مطمئن‌ بود و یقین‌ داشت‌ سخنانش‌ در نزد آنان‌ قدر خواهد داشت‌ و به‌ زودی‌ بدون‌ كم‌ و كاست‌ مورد عمل‌ قرار خواهد گرفت‌. لذا بهترین‌ زمان‌ در آن‌ سفر برای‌ ایراد یک سخن‌ درباره‌ی‌ علی‌ فرا رسیده‌ بود.

**آنچه‌ پيامبر در غدير خُم‌ فرمودند**([[48]](#footnote-48))**:**

خطبه‌ و حدیث‌ غدیر در كتب‌ حدیث‌ اهل‌ سنت‌ و جماعت‌ به‌ شیوه‌های‌ مختلفی‌ ثبت‌ شده‌ است‌ كه‌ به‌ صورت‌ گذرا آن‌ را از كتاب‌های‌ مختلف‌ حدیث‌ با الفاظ‌ گوناگون‌ تقدیم‌ می‌كنیم‌:

**1) صحيح‌ مسلم‌؛**

در صحیح‌ مسلم‌ در باب‌ «فضائل‌ علی‌» خطبه‌ی‌ غدیر با این‌ الفاظ‌ ثبت‌ شده‌ است‌:

«أَمَّا بَعْدُ أَلاَ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِىَ رَسُولُ رَبِّى فَأُجِيبَ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَأَهْلُ بَيْتِى أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى»([[49]](#footnote-49)). «هان‌ ای‌ مردم‌! همانا من‌ هم‌ انسان‌ هستم‌، و نزدیک است‌ كه‌ پیک پروردگارم‌ (مرگ‌) به‌ سراغم‌ بیاید و من‌ اجابتش‌ كنم‌، در میان‌ شما دو چیز گران‌بها بر جای‌ می‌گذارم‌؛ یكی‌ «كتاب‌الله» است‌ ـ كه‌ در آن‌ هدایت‌ و نور می‌باشد ـ پس‌ از آن‌ رسول‌ اكرم‌ مردم‌ را تشویق‌ به‌ چنگ‌ زدن‌ به‌ كتاب‌ الله كردند. سپس‌ فرمودند: دیگری‌ «اهل‌ بیت‌»ام‌، درباره‌ی‌ اهل‌ بیتم‌، شما را متوجه‌ پروردگار می‌كنم‌، خدا را در نظر داشته‌ باشید».

**2) جامع‌ ترمذي‌**

ترمذی‌ اشاره‌ای‌ به‌ واقعه‌ی‌ غدیر و خطبه‌ و حدیث‌ آن‌ روز نكرده‌ است‌ و فقط‌ در باب‌ «مناقب‌ علی‌ » سه‌ روایت‌ را نقل‌ می‌كند:

1) روایت‌ عمران‌ بن‌ حصین‌ (را كه‌ در صفحات‌ قبل‌ در قسمت‌ عوامل‌ ایراد خطبه‌ی‌ غدیر، آن‌ را در مورد پنجم‌ نقل‌ كرده‌ایم‌).

2) روایت‌ دوم‌ را از حضرت‌ زید بن‌ ارقم‌ نقل‌ می‌كند كه‌ پیامبر فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ»: «هر كه‌ من‌ مولی‌ (محبوب‌) اویم‌، علی‌ نیز مولای‌ اوست‌».

3) روایت‌ حضرت‌ براء بن‌ عازب‌ (كه‌ شبیه‌ آن‌ را قبلاً در عوامل‌ ایراد خطبه‌ی‌ غدیر در مورد اول‌ ذكر كردیم‌).

**3) سنن‌ ابن‌ماجه‌**

ابن‌ ماجه‌ از حضرت‌ براء بن‌ عازب‌ این‌ گونه‌ روایت‌ می‌كند:

ما همراه‌ رسول‌الله از سفر حج‌ برمی‌گشتیم‌. در مسیر راه‌، جایی‌ فرود آمدند، دستور به‌ نماز دادند، سپس‌ دست‌ حضرت‌ علی‌ را گرفته‌ و فرمودند: «أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا بَلَى. قَالَ: أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟. قَالُوا بَلَى. قَالَ: فَهَذَا وَلِىُّ مَنْ أَنَا مَوْلاَهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاَهُ اللَّهُمَّ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». «آیا من‌ نسبت‌ به‌ مؤمنان‌ برتر و دلسوزتر از خودشان‌ نیستم‌؟ گفتند: آری‌! باز فرمودند: آیا من‌ نزد مؤمنان‌ محبوب‌تر از جانشان‌ نیستم‌؟ گفتند: آری‌! فرمودند: پس‌ هر كس‌ كه‌ من‌ محبوب‌ اویم‌، علی‌ نیز محبوب‌ اوست‌، پروردگارا! هر كه‌ او را دوست‌ بدارد، تو نیز او را دوست‌ بدار. و هر كس‌ كه‌ او را دشمن‌ بگیرد، تو نیز او را دشمن‌ بگیر!».

**4) سنن‌ نسايي‌**

در السنن‌ الكبری‌ از نسایی‌ روایات‌ دیگری‌ در مورد حضرت‌ علی‌ آمده‌ همچون‌ حدیث‌ بریده‌ و عمران‌ بن‌ حصین‌ (كه‌ قبلاً ذكر شده‌اند)، اما حدیثی‌ كه‌ به‌ غدیر مربوط‌ می‌شود، از حضرت‌ زید بن‌ ارقم‌ می‌باشد كه‌ می‌فرماید:

زمانی‌ كه‌ رسول‌الله از حجةالوداع‌ برمی‌گشتند در غدیر خُم‌ فرود آمدند. طبق‌ دستور ایشان‌، زیر چند درخت‌ بزرگ‌، پاک و تمیز شد و آنحضرت‌ در آنجا ایستاده‌ و فرمودند: «كأني قد دعيت فأجبت إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله وعترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فإنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض ثم قال إن الله مولاي وأنا ولي كل مؤمن ثم أخذ بيد علي فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»([[50]](#footnote-50)). «احساس‌ می‌كنم‌ به‌ سوی‌ پروردگارم‌ فراخوانده‌ شده‌ام‌، و عزم‌ رفتن‌ دارم‌، من‌ در میان‌ شما دو چیز گران‌قدر كه‌ یكی‌ از دیگری‌ بزرگ‌تر است‌ می‌گذارم‌، كتاب‌ الله و خاندانم‌، اهل‌ بیتم‌، اكنون‌ ببینید پس‌ از من‌، شما با آنان‌ چگونه‌ رفتار می‌كنید؟ چراكه‌ این‌ دو از هم‌ جدا نمی‌شوند تا این‌كه‌ در حوض‌ كوثر نزد من‌ بیایند. سپس‌ فرمودند: همانا خداوند مولای‌ من‌ است،‌ و من‌ محبوب‌ هر مؤمن‌ هستم‌. سپس‌ دست‌ علی‌ را گرفته‌ و فرمودند: هر كس‌ كه‌ من‌ محبوب‌ اویم‌، علی‌ نیز محبوب‌ اوست‌، پروردگارا! هر كس‌ با او محبت‌ دارد، او را دوست‌ بدار، و هر كس‌ با او دشمن‌ می‌كند، دشمنش‌ بدار».

**5) مُسند امام‌ احمد**

امام‌ احمد : در مُسندش‌ روایات‌ متعددی‌ را ذكر كرده‌ است‌ كه‌ اكثر آنها را قبلاً یادآور شده‌ایم‌، و در اینجا تنها یک روایت‌ را از مُسند ایشان‌ كه‌ اندكی‌ با روایات‌ قبلی‌ تفاوت‌ دارد، نقل‌ می‌كنیم‌.

حضرت‌ براء بن‌ عازب‌ گوید: پیامبر در حالی‌ كه‌ دست‌ حضرت‌ علی‌ را گرفته‌ بودند، فرمودند:

«أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّى أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟. قَالُوا بَلَى. قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّى أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟. قَالُوا بَلَى. قَالَ فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِىٍّ فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاَهُ فَعَلِىٌّ مَوْلاَهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاَهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». قَالَ فَلَقِيَهُ عُمَرُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ هَنِيئاً يَاابْنَ أَبِى طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ»([[51]](#footnote-51)). «آیا شما نمی‌دانید كه‌ من‌ برای‌ مؤمنین‌ عزیزتر از جانشان‌ هستم‌؟ عرض‌ كردند: چرا نیستید! فرمودند: آیا نمی‌دانید كه‌ من‌ برای‌ هر مؤمن‌ محبوب‌تر از جانش‌ هستم‌؟ عرض‌ كردند: چرا نیستید! سپس‌ دست‌ علی‌ را گرفته‌ و فرمودند: هر كس‌ مرا دوست‌ دارد، (باید) علی‌ را نیز دوست‌ داشته‌ باشد. پروردگارا! هركس‌ علی‌ را دوست دارد، او را دوست‌ بدار! و هر كس‌ كه‌ با علی‌ دشمنی‌ می‌كند، او را دشمن‌ بدار. حضرت‌ براء می‌گوید: بعد از این‌ سخن‌، حضرت‌ عمر نزد حضرت‌ علی‌ رفته‌ و فرمود: ای‌ علی‌! مباركت‌ باشد، از امروز محبوب‌ هر مرد و زن‌ مؤمن‌ هستی‌».

**سند حديث‌ غدير**

«حدیث‌ غدیر» اگرچه‌ نه‌ «متواتر» است‌ و نه‌ «متفق‌علیه‌»([[52]](#footnote-52))، اما طبق‌ قول‌ راجح‌، حدیث‌ صحیح‌ است‌ و با طرق‌ متعدد روایت‌ شده‌ است‌ كه‌ اصطلاحاً بعضی‌ از آنهادر درجه‌ی‌ «صحیح‌»، و بعضی‌ در درجه‌ی‌ «حسن‌» قرار دارد. و بنابر روایت‌ شدن‌ از طرق‌ متعدد، این‌ حدیث‌ از زمره‌ی‌ «مشهور» به‌ شمار می‌آید، و شهادت‌ و گواهی‌ علاّمه‌ ابن‌حجر عسقلانی‌ : و علاّمه‌ ابن‌حجر هیتمی‌ : در مورد صحت‌ این‌ حدیث‌، كافی‌ می‌باشد.

علاّمه‌ ابن‌حجر در «فتح‌الباری‌، شرح‌ صحیح‌ بخاری‌» می‌فرماید:

«حدیث‌ «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ» را ترمذی‌ و نسایی‌ بیان‌ كرده‌اند و با طرق‌ مختلف‌، روایت‌ شده‌ است‌. «ابن‌عقده‌» در كتابی‌ مسقل‌، همه‌ی‌ طرق‌ آن‌ را جمع‌آوری‌ كرده‌ است‌. خیلی‌ از اسانید این‌ حدیث‌ در مرتبه‌ی‌ «صحیح‌» و «حسن‌» قرار دارند»([[53]](#footnote-53)).

علاّمه‌ ابن‌حجر هیتمی‌ : نیز در مورد این‌ حدیث‌ می‌گوید:

«بدون‌ تردید این‌ حدیث‌، صحیح‌ است‌. جماعتی‌ از محدثین‌ مانند ترمذی‌، نسایی‌ و احمد (رحمهم ‌الله) این‌ حدیث‌ را تخریج‌ كرده‌اند. این‌ حدیث‌، اسانید بسیار دارد. شانزده‌ صحابی‌، این‌ حدیث‌ را روایت‌ كرده‌اند و مطابق‌ با یک روایت‌ مسند احمد، سی‌ صحابی‌ این‌ حدیث‌ را از حضرت‌ رسول‌اكرم‌ شنیده‌اند. هنگامی‌ كه‌ در دوره‌ی‌ خلافت‌ حضرت‌ علی‌ با وی‌ مخالفت‌ شد، اصحاب‌ به‌ وسیله‌ی‌ همین‌ حدیث‌ گواهی‌ دادند. بسیاری‌ از اسانیدش‌، به‌ درجه‌ی‌ «صحیح‌» و «حسن‌» رسیده‌اند.

سخن‌ افرادی‌ كه‌ بر صحت‌ این‌ حدیث‌، اعتراض‌ كنند یا با این‌ قول‌ كه‌ در آن‌ وقت‌ حضرت‌ علی‌ در یمن‌ بوده‌ است‌، حدیث‌ را رد كنند، بی‌اعتبار است‌؛ چراكه‌ بازگشت‌ حضرت‌ علی‌ از یمن‌ و شركتش‌ همراه‌ رسول‌الله در حجةالوداع‌، به‌ ثبوت‌ رسیده‌ است‌.

همچنین‌ سخن‌ كسانی‌ كه‌ گفته‌اند: «اللهم‌ وال‌ من‌ والاه‌» بر حدیث‌ اضافه‌ شده‌ است‌، پذیرفتنی‌ نیست‌؛ برای‌ این‌كه‌ این‌ اضافه‌، با چندین‌ سند روایت‌ شده‌ است‌ و امام‌ ذهبی‌ : بیشتر سندها را صحیح‌ قرار داده‌ است‌»([[54]](#footnote-54)).

**محورهاي‌ خطبه‌ي‌ غدير**

اگر نگاهی‌ دقیق‌ به‌ متن‌ كامل‌ «حدیث‌ غدیر» داشته‌ باشیم‌ این‌ نتیجه‌ را خواهیم‌ یافت‌ كه‌ این‌ خطبه‌ از دو بخش‌ تشكیل‌ شده‌ است‌:

 یكی‌ فضیلت‌ و عظمت‌ اهل‌ بیت‌،

دوم‌ محبّت‌ و دوستی‌ با حضرت‌ علی‌ .

قسمت‌ اول‌ به‌ «حدیث‌ ثقلین‌» و بخش‌ دوم‌ به‌ «حدیث‌ موالات» شهرت‌ دارد. البته‌ اختلاف‌ و غوغای‌ ایجاد شده‌ و بازار گرم‌ و داغ‌ نویسندگان‌ مربوط‌ به‌ بخش‌ دوم‌ حدیث‌، یعنی‌ «حدیث‌ موالات‌» می‌باشد كه‌ از آن‌ امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ را ثابت‌ می‌كنند، اما بخش‌ اول‌ از اهمیت‌ قابل‌ توجهی‌ برخوردار است‌ كه‌ به‌ فهم‌ و درک بهتر بخش‌ دوم‌ نیز كمک می‌كند، به‌ همین‌ علّت‌ ابتدا مختصری‌ در مورد «حدیث‌ ثقلین‌».

**حديث‌ ثقلين‌**

حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ در ابتدای‌ این‌ خطبه‌، چنین‌ فرمودند:

«أَمَّا بَعْدُ أَلاَ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِىَ رَسُولُ رَبِّى فَأُجِيبَ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَأَهْلُ بَيْتِى أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِى أَهْلِ بَيْتِى»([[55]](#footnote-55)). «هان‌ ای‌ مردم‌! همانا من‌ هم‌ انسان‌ هستم‌، و نزدیک است‌ كه‌ پیک پروردگارم‌ (مرگ‌) به‌ سراغم‌ بیاید و من‌ اجابتش‌ كنم‌، در میان‌ شما دو چیز گران‌بها بر جای‌ می‌گذارم‌؛ یكی‌ «كتاب‌الله» است‌ ـ كه‌ در آن‌ هدایت‌ و نور می‌باشد ـ پس‌ از آن‌ رسول‌ اكرم‌ مردم‌ را تشویق‌ به‌ چنگ‌ زدن‌ به‌ كتاب‌ الله كردند. سپس‌ فرمودند: دیگری‌ «اهل‌ بیت‌»ام‌، درباره‌ی‌ اهل‌ بیتم‌، شما را متوجه‌ پروردگار می‌كنم‌، خدا را در نظر داشته‌ باشید».

«إِنِّى قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ وَعِتْرَتِى أَهْلُ بَيْتِى أَلاَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَىَّ الْحَوْضَ»([[56]](#footnote-56)). «من‌ در میان‌ شما دو چیز گران‌قدر كه‌ یكی‌ از دیگری‌ بزرگ‌تر است‌ گذاشتم‌؛ كتاب‌ الله و خاندانم‌ اهل‌ بیت‌ من‌، اكنون‌ ببینید پس‌ از من‌، شما با آنان‌ چگونه‌ رفتار می‌كنید؟ چراكه‌ این‌ دو از هم‌ جدا نمی‌شوند تا این‌كه‌ در حوض‌ كوثر نزد من‌ بیایند».

حدیث‌ ثقلین‌ و ترجمه‌ی‌ آن‌ تقدیم‌ شد؛ رسول‌الله در این‌ خطبه‌اش‌، «ثقلین‌» یعنی‌ دو چیز گران‌بها را ذكر فرمودند و خاطر نشان‌ ساختند كه‌ من‌ دو چیز را گذاشته‌ و می‌روم‌، اوّلی‌ «كتاب‌الله»؛ آن‌گاه‌ توجه‌ مردم‌ را به‌ چنگ‌ زدن‌ به‌ «كتاب‌الله» و عمل‌ بر آن‌ مبذول‌ داشتند و فرمودند: مقام‌ «كتاب‌الله» والاتر از هر چیز دیگری‌ است‌. پس‌ از بیان‌ فضایل‌ «كتاب‌الله»، از «اهل‌بیت‌» نام‌ برده‌ و فرمودند: درباره‌ی‌ «اهل‌ بیتم‌» شما را متوجه‌ پروردگار می‌كنم‌.

تنها چیزی‌ كه‌ از روایت‌ مسلم‌ معلوم‌ می‌شود این‌ است‌ كه‌ هدف‌ از ذكر «اهل‌بیت‌»، معرفی‌ كردن‌ حقوق‌ «اهل‌بیت‌» و خوش‌رفتاری‌ مردم‌ با آنهاست‌، به‌ همین‌ خاطر، ایشان‌ (طبق‌ روایت‌ مسلم‌) درباره‌ی‌ آنها فرمودند: درباره‌ی‌ اهل‌ بیتم‌ خدا را یادآوریتان‌ می‌كنم‌، امّا روایت‌ نسایی‌ و مسند احمد، آشكارا نشان‌ می‌دهد كه‌ ذكر «اهل‌بیت‌» به‌ عنوان‌ دومین‌ چیز گران‌بها از «ثقلین‌» می‌باشد. بنابراین‌، اولی‌ «كتاب‌الله» و دومی‌ «اهل‌بیت‌» می‌باشد.

در اینجا ممكن‌ است‌ در ذهن‌ خواننده‌ی‌ گرامی‌، این‌ اشكال‌ پیدا شود كه‌ از آیات‌ بی‌شمار كتاب‌ الله و از احادیث‌ طیبه‌، چنین‌ معلوم‌ می‌شود كه‌ بعد از كتاب‌الله، مقام‌ دوم‌ از آن‌ «سنّت‌» رسول‌الله است‌، برای‌ همین‌ است‌ كه‌ در جاهای‌ متعدد با تعبیرات‌ مختلف‌ این‌ مطلب‌ عنوان‌ شده‌ است‌: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾، ﴿ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ﴾ ﴿وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ﴾ و در اینجا پس‌ از «كتاب‌الله»، «اهل‌بیت‌» مطرح‌ شده‌ است‌، پاسخ‌ چیست‌؟

بدون‌ تردید، گران‌بهاترین‌ چیز بعد از «كتاب‌الله»، «سنّت‌» رسول‌ الله می‌باشد. در این‌ مسئله‌، جای‌ هیچ‌گونه‌ شكی‌ وجود ندارد. اهل‌ اسلام‌ نیز در این‌باره‌ اختلاف‌ نظر ندارند كه‌ مقام‌ دوم‌ پس‌ از كتاب‌الله به‌ چه‌ چیزی‌ اختصاص‌ دارد. منظور از ذكر «اهل‌بیت‌» در حدیث‌ «ثقلین‌»، «سنّت‌» رسول‌ الله می‌باشد، سخن‌ همین‌ است‌ و بس‌. برای‌ این‌كه‌ «اهل‌بیت‌»، عاشقان‌ راستین‌ سنّت‌ نبوی‌ بودند، همین‌ها بودند كه‌ با صدق‌ دل‌ بر آن‌ عمل‌ می‌كردند. بنابراین‌، ذكر «اهل‌بیت‌» در واقع‌، قایم‌ مقام‌ ذكر «سنّت‌نبوی‌» است‌.

روایات‌ موطای‌ امام‌ مالک در مستدرک حاكم‌ نیز، این‌ مطلب‌ را تأیید می‌كنند.

در موطای‌ امام‌ مالک : چنین‌ آمده‌ است‌:

«مَالِكٍ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ». «به‌ امام‌ مالك‌، این‌ روایت‌ رسیده‌ است‌ كه‌ رسول‌ الله فرمودند: من‌ در میان‌ شما دو چیز می‌گذارم‌ تا زمانی‌ كه‌ به‌ آن‌ چنگ‌ زنید هرگز گمراه‌ نخواهید شد؛ «كتاب‌الله» و «سنّت‌ پیامبرش‌»»([[57]](#footnote-57)).

در مستدرک حاكم‌، روایتی‌ از حضرت‌ ابوهریره‌ نقل‌ شده‌ كه‌ رسول‌الله در «حجةالوداع‌» فرمودند:

«إني‌ قد تركت‌ فيكم‌ شيئين: لن‌ تضلوا بعدهما، كتاب‌ الله وسنتي‌، ولن‌ يتفرقا حتى‌ يردا علي‌َّ الحوض»([[58]](#footnote-58)). «همانا من‌ در میان‌ شما دو چیز گذاشته‌ام‌ كه‌ با وجود آن‌ دو، هرگز گمراه‌ نخواهید شد؛ «كتاب‌الله و سنّت‌ام‌»، و آن‌ دو هرگز از یكدیگر جدا نخواهند شد تا این‌كه‌ در حوض‌ كوثر نزد من‌ بیایند».

بسیاری‌ از آیات‌ و احادیث‌ كه‌ در آنها نام‌ «كتاب‌ و سنّت‌»، با هم‌ ذكر شده‌اند و این‌ دو روایت‌ كه‌ نقل‌ كردیم‌ را نمی‌توان‌ نادیده‌ گرفت‌، پس‌ باید قبول‌ كنیم‌ كه‌ ذكر «اهل‌ بیت‌» در «حدیث‌ ثقلین‌»، قایم‌ مقام‌ «سنّت‌ نبوی‌» است‌. مراد بودن‌ «سنّت‌ نبوی‌» از «اهل‌بیت‌» در اینجا، چنان‌ است‌ كه‌ در حدیثی‌ دیگر، حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ صریحاً حكم‌ داده‌ است‌ كه‌ به‌ سنّت‌ خلفای‌ راشدین‌ چنگ‌ زنید.

«عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الـمهديين‌ من ‌بَعْدِي تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»([[59]](#footnote-59)). «بر شماست‌ كه‌ به‌ سنت‌ من‌ و سنت‌ خلفای‌ راشدین‌ هدایت‌ یافتگان‌ پس‌ از من‌ عمل‌ كنید، بر آن‌ چنگ‌ زنید و با دندان‌ محكم‌ بگیرید».

مقصود اصلی‌، سنّت‌ رسول‌ الله است‌، آشنایی‌ و شناخت‌ این‌ «سنّت‌»، از طریق‌ آشنایی‌ با سنّت‌ خلفای‌ راشدین‌ و اهل‌بیت‌ میسر می‌گردد و عمل‌ بر سنّت‌ اینان‌، عمل‌ بر سنت‌ آن‌ حضرت‌ به‌ شمار می‌آید؛ چراكه‌ خلفای‌ راشدین‌ و اهل‌ بیت‌ از میان‌ جمع‌ صحابه‌ی‌ كرام‌ به‌ علت‌ دارا بودن‌ امتیازات‌ نمایانی‌، ملاک و معیاری‌ برای‌ عمل‌ بر سنّت‌ آن‌ حضرت‌ می‌باشند.

به‌ هر حال‌؛ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ در این‌ بخش‌ از خطبه‌ی‌ خود (حدیث‌ ثقلین‌)، امت‌ را به‌ چنگ‌ زدن‌ به‌ قرآن‌، تعظیم‌ و بزرگداشت‌ اهل‌ بیت‌ و پیروی‌ از اسوه‌ی‌ حسنه‌ی‌ آنان‌ رهنمود كردند و فضایل‌ اهل‌ بیت‌ را برشمردند.

ترجمه‌ی‌ حدیث‌ ثقلین‌ و آنچه‌ ما در تشریح‌ مفهوم‌ آن‌ گفتیم‌ بسیار واضح‌ است‌، هر خواننده‌ی‌ منصف‌ بدون‌ جانبداری‌ (از فرقه‌ای‌)، با خواندن‌ آن‌ به‌ همین‌ نتیجه‌ خواهد رسید، امّا اهل‌ تشیع‌ معتقدند كه‌ از حدیث‌ ثقلین‌، مسئله‌ی‌ امامت‌ و خلافت‌ اهل‌بیت‌ به‌ ثبوت‌ می‌رسد. و نتیجه‌ می‌گیرند كه‌ حق‌ امامت‌ و خلافت‌، تنها و تنها از آن‌ اهل‌ بیت‌ می‌باشد. در حالی‌ كه‌ (براساس‌ دیدگاه‌ اهل‌ سنّت‌) این‌ مفهوم‌ و برداشت‌ نه‌ در حدیث‌ بیان‌ شده‌ و نه‌ می‌توان‌ از الفاظ‌ حدیث‌، آن‌ را به‌ اثبات‌ رسانید. بسیار آشكار است‌ كه‌ در الفاظ‌ حدیث‌ نه‌ ذكری‌ از ائمه‌ به‌ میان‌ آمده‌ و نه‌ از امام‌ و نه‌ از خلافت‌ و امامت‌، اگر حضرت‌ رسول‌الله واقعاً می‌خواستند اعلام‌ كنند كه‌ خلافت‌ و امامت‌، فقط‌ و فقط‌ در انحصار «اهل‌بیت‌» است‌، هیچ‌ نیرویی‌ نمی‌توانست‌ ایشان‌ را از این‌ كار باز دارد، ولی‌ هدف‌ ایشان‌ نه‌ اعلام‌ این‌ مطلب‌ بود و نه‌ بیان‌ آن‌. بلكه‌ آن‌حضرت‌ می‌خواستند به‌ طور واضح‌ امت‌ را به‌ محبّت‌ و اكرام‌ «اهل‌بیت‌» متوجه‌ گردانند و همین‌ مطلب‌ را در خطبه‌ی‌ خویش‌ اظهار داشتند، در حالی‌ كه‌ مردم‌ را از خدا می‌ترسانیدند آنان‌ را به‌ محبّت‌ با «اهل‌بیت‌» تشویق‌ نمودند. بنابر همین‌، امت‌ اسلامی‌، محبّت‌ با «اهل‌ بیت‌» را جزیی‌ از ایمان‌ و وسیله‌ی‌ نجات‌ خود می‌داند.

**\* نكته‌هايي‌ در مورد حديث‌ ثقلين‌**

1- اوّلین‌ نكته‌ای‌ كه‌ از «حدیث‌ ثقلین‌» به‌ دست‌ می‌آید این‌ است‌ كه‌ تنها «كتاب‌» برای‌ ارشاد و رهنمایی‌ انسان‌ كافی‌ نیست‌، بلكه‌ همراه‌ كتاب‌، فردی‌ نیاز است‌ تا امر هدایت‌ به‌ دست‌ آید.

بالاتر از قرآن‌ مجید، چه‌ چیزی‌ می‌تواند سرچشمه‌ی‌ نور و هدایت‌، واقع‌ شود؟ امّا همراه‌ همین‌ قرآن‌ مجید كه‌ دولت‌ تلاوت‌ و سرمایه‌ی‌ كتاب‌ و حكمت‌ از آن‌، نصیب‌ آدمی‌ می‌گردد، وجود انسان‌های‌ متّقی‌ و به‌ حد تكامل‌ رسیده‌ از لحاظ‌ ظاهر و باطن‌، قطعی‌ است‌ تا بتوانند به‌ هدف‌ بزرگ‌ «تزكیه‌» نایل‌ آیند([[60]](#footnote-60)).

به‌ عبارت‌ دیگر، برای‌ گام‌ نهادن‌ در مسیر هدایت‌، لازم‌ است‌ همراه‌ «كتاب‌الله»، «رجال‌الله» نیز موجود باشند. اوّلین‌ كسی‌ كه‌ كار مهم‌ «تزكیه‌» را به‌ انجام‌ رسانید، حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ بودند. آن‌حضرت‌ از صحابه‌ی‌ كرام‌ ـ كه‌ اهل‌بیت‌ را نیز شامل‌ می‌شود([[61]](#footnote-61)) ـ چنان‌ افرادی‌ تربیت‌ كردند كه‌ با استفاده‌ از تعلیم‌ و روش‌ تزكیه‌ی‌ ایشان‌ درون‌ و برون‌ خویش‌ را نورانی‌ و مزین‌ ساختند. و پس‌ از رحلت‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ برای‌ رساندن‌ آن‌ نور به‌ سرتاسر دنیا، قیام‌ كردند. در نتیجه‌ی‌ كوشش‌های‌ بی‌دریغ‌ آنان‌، سر تا سر دنیا از انوار دین‌، روشن‌ گشت‌.

البته‌ پس‌ از رحلت‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ صحابه‌ی‌ كرام‌ و اهل‌ بیت‌ (هر یک با استقامت‌ تمام‌ بر تمامی‌ دین‌ در زندگانی‌ خویش‌) در راه‌ نشر و ترویج‌ دین‌ و فرهنگ‌ اسلامی‌ در ابعاد و شعبه‌های‌ مختلف‌، مشغول‌ به‌ كار شدند. یكی‌ جهاد را برگزید، یكی‌ راه‌ تبلیغ‌ را، یكی‌ روایت‌ حدیث‌ را می‌پسندید و دیگری‌ تفقه‌ را، یكی‌ به‌ امور خلافت‌ اشتغال‌ داشت‌ و دیگری‌ به‌ امر تزكیه‌ی‌ قلب‌، یكی‌ ظاهر امت‌ را درست‌ می‌كرد و دیگری‌ باطن‌ امت‌ را.

چون‌ «اهل‌بیت‌» عموماً از خلافت‌ فاصله‌ داشتند یا از جانب‌ پروردگار در این‌ زمینه‌، كار گرفتن‌ از ایشان‌ مقدر نبود (كه‌ مبادا نبوّت‌ تبدیل‌ به‌ سلطنت‌ وراثتی‌ شود) بیشتر به‌ تفقه‌ فی‌الدین‌، حكمت‌ ربّانی‌ و تزكیه‌ی‌ نفس‌ پرداختند، و در این‌ زمینه‌ها بدون‌ تردید، آنان‌ به‌ امتیازات‌ و ویژگی‌های‌ بخصوصی‌ دست‌ یافتند. رضي‌ الله عنهم‌ عن‌ جميع‌ الصحابة وجزاهم‌ الله عن‌ الأمة خير الجزاء.

2ـ نكته‌ی‌ دومی‌ كه‌ از حدیث‌ ثقلین‌، ثابت‌ می‌شود این‌ است‌ كه‌ پس‌ از ارتحال‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ همچنان‌كه‌ برای‌ ارشاد و هدایت‌، چنگ‌ زدن‌ به‌ «كتاب‌الله» ضروری‌ است‌، محبّت‌ با «اهل‌بیت‌»، تكریم‌ و بزرگداشت‌ آنان‌ نیز جهت‌ هدایت‌ یافتن‌ لازم‌ می‌باشد. در این‌ حدیث‌، اگر چه‌ ذكری‌ از «سنّت‌» به‌ میان‌ نیامده‌ ولی‌ سنّت‌، چیزی‌ جدا از «كتاب‌الله» هم‌ نیست‌؛ چراكه‌ از یک طرف‌ اگر سنّت‌، تفسیر اجمالی‌ «كتاب‌الله» و عبارت‌ از تنفیذ و اجرای‌ كتاب‌الله در زندگانی‌ باشد، از طرف‌ دیگر، قرآن‌ كریم‌ مملو از ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ﴾ است‌. به‌ همین‌ دلیل‌، احتیاجی‌ به‌ اثبات‌ «سنّت‌» وجود ندارد؛ چراكه‌ اهمیت‌ و حجیت‌ «سنّت‌»، از خود «كتاب‌الله» به‌ ثبوت‌ می‌رسد. بسیاری‌ از آیات‌ قرآن‌ كریم‌ و احادیث‌، (همان‌ طور كه‌ قبلاً اشاره‌ كردیم‌) بیانگر همین‌ مطلب‌ هستند، البته‌ به‌ چند وجه‌، حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ در این‌ محل‌، محبّت‌ و تكریم‌ با «اهل‌ بیت‌» را به‌ طور خاص‌ واضح‌ فرمودند كه‌ اینک به‌ ذكر آن‌ وجوه‌ می‌پردازیم‌:

الف‌) درباره‌ی‌ محبّت‌ با اهل‌ بیت‌ و اكرام‌ آنان‌، نص‌ّ صریح‌ و واضحی‌ در قرآن‌ مجید نازل‌ نشده‌ است([[62]](#footnote-62)). به‌ همین‌ علت‌، حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ مطابق‌ با مقتضای‌ حال‌، مردم‌ را به‌ محبّت‌ با اهل‌ بیت‌ و تكریم‌ آنان‌ متوجه‌ نموده‌ فرمودند: «أذكركم‌ الله فی‌ أهل‌ بیتی‌» درباره‌ی‌ اهل‌ بیتم‌ شما را توصیه‌ می‌كنم‌ كه‌ خدا را در نظر داشته‌ باشید([[63]](#footnote-63)).

ب‌) چون‌ عده‌ای‌ از صحابه‌ی‌ كرام‌ از دست‌ حضرت‌ علی‌ شكایت‌ داشتند (در جریان‌ سفر یمن‌) احتمال‌ داشت‌ امت‌ نسبت‌ به‌ این‌ طبقه‌ی‌ قابل‌ احترام‌ از جماعت‌ مسلمین‌، بد گمان‌ شود، به‌ همین‌ سبب‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ در این‌ خطبه‌، امت‌ را متوجه‌ی‌ عظمت‌ و محبّت‌ اهل‌ بیت‌ گردانیدند.

ج‌) اگر این‌ مطلب‌ هم‌ در نظر گرفته‌ شود كه‌ پس‌ از ارتحال‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم ‌ شرف‌ قیادت‌ امت‌ بالاجماع‌، نصیب‌ حضرت‌ ابوبكر صدیق‌ ، حضرت‌ عمر فاروق‌ و حضرت‌ عثمان‌ غنی‌ خواهد شد و امت‌، دیدگانش‌ را فرش‌ راه‌ این‌ صحابه‌ی‌ كرام‌ خواهد كرد و بی‌پروا از ملامت‌ ملامت‌گری‌، به‌ طور كامل‌ و به‌ نحو احسن‌ بر این‌ عمل‌ خواهد نمود، احتمال‌ این‌ خطر وجود داشت‌ كه‌ با سخت‌كوشی‌ در مقاصد عالی‌ دین‌؛ این‌ امت‌، محبت‌ و اكرام‌ اهل‌ بیت‌ را به‌ فراموشی‌ بسپارد. به‌ همین‌ جهت‌، مناسب‌ بود كه‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ برای‌ آوردن‌ امت‌ خود به‌ جاده‌ی‌ اعتدال‌، آنان‌ را به‌ طرف‌ محبت‌ و اكرام‌ اهل‌ بیت‌ سوق‌ دهد.

3- مطلب‌ سوم‌ كه‌ از حدیث‌ ثقلین‌ به‌ اثبات‌ می‌رسد این‌ است‌ كه‌ «قرآن‌ و سنّت‌» همیشه‌ با هم‌ هستند و هیچ‌گاه‌ از همدیگر جدا نمی‌شوند؛ چراكه‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم ‌ در این‌ خطبه‌ فرمود: «إنَّهُما لَن‌ یتفرَّقا حتَّی‌ یردا علی‌ الحوض‌» «این‌ دو (قرآن‌ و اهل‌ بیت‌) هرگز از همدیگر جدا نخواهند شد تا این‌كه‌ در حوض‌ كوثر نزد من‌ بیایند».

از این‌ جمله‌، به‌ خوبی‌ معلوم‌ می‌شود كه‌ اهل‌ حق‌، كسانی‌ هستند كه‌ تا واپسین‌ لحظات‌ زندگی‌، به‌ این‌ هر دو چنگ‌ زنند و در بین‌ آن‌ دو، جدایی‌ نیفكنند([[64]](#footnote-64)).

**اهل‌ بيت‌ چه‌ كساني‌ هستند؟**

4- چون‌ لفظ‌ اهل‌بیت‌ در حدیث‌ ثقلین‌، چند بار تكرار شده‌ مناسب‌ است‌ كه‌ در اینجا این‌ مطلب‌ هم‌ روشن‌ شود كه‌ منظور از اهل‌ بیت‌ چیست‌؟ و بر چه‌ افرادی‌ صادق‌ می‌آید؟

در زبان‌ عربی‌، به‌ اهل‌ خانه‌، اهل‌ بیت‌ گفته‌ می‌شود، یعنی‌ افرادی‌ كه‌ به‌ طور مستقل‌ و دایمی‌ در خانه‌ سكونت‌ دارند، چنان‌چه‌ در عرف‌ عام‌، وقتی‌ اهل‌ خانه‌ گفته‌ می‌شود زن‌، فرزندان‌ نابالغ‌ و غیره‌ را شامل‌ می‌شود، فرزندانی‌ كه‌ ازدواج‌ كرده‌ در خانه‌ای‌ دیگر، سكونت‌ داشته‌ باشند، عموماً در اهل‌ خانه‌ی‌ خود به‌ شمار نمی‌آیند. منظور از اهل‌بیت‌، در لغت‌ و عرف‌ عام‌ همین‌ است‌.

و امّا با توجه‌ به‌ قرآن‌ و سنت‌، علاوه‌ از ازواج‌ مطهرات‌ رسول‌ الله ، در اهل‌ بیت‌ و عترت‌، دختران‌ ایشان‌، داماد ایشان‌ حضرت‌ علی‌ نوه‌های‌ ایشان‌ حضرت‌ حسن‌ و حضرت‌ حسین‌ (و عموی‌ ایشان‌ حضرت‌ عباس‌ و فرزندان‌ آنها و دیگر بستگان‌) هم‌ داخل‌ هستند.

در عُرف‌ جهان‌، همسران‌ و ازواج‌ از جمله‌ی‌ اهل‌ بیت‌ (اهل‌ خانه‌) به‌ شمار می‌آیند. همچنین‌ شمولیت‌ ازواج‌ مطهرات‌ ـ رضی‌ الله عنهن‌ ـ در اهل‌ بیت‌، از نص‌َّ قطعی‌ قرآن‌ كریم‌ به‌ اثبات‌ می‌رسد.

قرآن‌ كریم‌ با صراحت‌ می‌فرماید:

﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤﴾ [الأحزاب‌:‌ 33].

«و در خانه‌های‌ خود بمانید (و جز برای‌ كارهایی‌ كه‌ خدا بیرون‌ رفتن‌ برای‌ انجام‌ آن‌ را اجازه‌ داده‌ است‌، از خانه‌هایتان‌ بیرون‌ نروید) و همچون‌ جاهلیت‌ پیشین‌ در میان‌ مردم‌ ظاهر نشوید و خودنمایی‌ نكنید (و اندام‌ و وسایل‌ زینت‌ خود را در معرض‌ تماشای‌ دیگران‌ قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زكات‌ را بپردازید و از خدا و پیغمبرش‌ اطاعت‌ نمایید، خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی‌ را از شما اهل‌ بیت‌ (پیغمبر) دور كند و شما را كاملاً پاک سازد».

این‌ آیه‌ درباره‌ی‌ این‌كه‌ ازواج‌ مطهرات‌، از جمله‌ی‌ اهل‌ بیت‌ محسوب‌ می‌شوند، صریح‌ می‌باشد؛ چراكه‌ این‌ آیه‌ از آیات‌ اخری‌ یک ركوع([[65]](#footnote-65)) می‌باشد. این‌ ركوع‌ از آیه‌ی‌ 28: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ﴾ شروع‌ و در آیه‌ی‌ مذكور به‌ اتمام‌ رسیده‌ است‌. مخاطب‌ تمام‌ این‌ آیات‌، ازواج‌ مطهرات‌ هستند. در این‌ ركوع‌، از اول‌ گرفته‌ تا آخر ركوع‌، 26 صیغه‌ و ضمیر مؤنث‌ آورده‌ شده‌ است‌ كه‌ همگی‌ بدون‌ شک و تردید راجع‌ به‌ طرف‌ ازواج‌ مطهرات‌ هستند([[66]](#footnote-66)).

بنابراین‌، از این‌ نص‌ّ قطعی‌ قرآن‌ مجید به‌ ثبوت‌ رسید كه‌ ازواج‌ مطهرات‌ در اهل‌ بیت‌ داخل‌ هستند.

امّا شامل‌ بودن‌ حضرت‌ علی‌، حضرت‌ فاطمه‌، حضرت‌ حسن‌ و حضرت‌ حسین از احادیث‌ صحیح‌ به‌ اثبات‌ می‌رسد. حدیثی‌ در صحیح‌ مسلم‌ است‌:

«عن‌ سعد بن‌ أبي‌وقاص‌ قال‌: لما أنزلت‌ هذه الآية ﴿نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ﴾ دعا رسول‌ الله علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً فقال‌: اللهم‌ هؤلاء أهل‌ بيتي‌» «از حضرت‌ سعد بن‌ ابی‌وقاص‌ روایت‌ است‌ كه‌ وقتی‌ این‌ آیه‌ ﴿نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ﴾ [آل‌عمران: 61] حضرت‌ علی‌، حضرت فاطمه‌، حضرت‌ حسن‌ و حضرت‌ حسین را فرا خوانده‌ فرمودند: الها! اینها اهل‌ بیت‌ من‌ هستند».

«وعن‌ عائشة ل قالت‌: خَرَجَ النَّبِىُّ غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِىٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِىٌّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33]»([[67]](#footnote-67)). «حضرت‌ عایشه‌ ل می‌فرماید: روزی‌ صبح‌ هنگام‌، حضرت‌ رسول‌ اكرم از خانه‌ بیرون‌ رفتند، چادری‌ رنگین‌ با تارهای‌ سیاه‌، روی‌ خود انداخته‌ بودند. حسن‌ پسر علی‌ آمد، او را در چادر داخل‌ كردند، سپس‌ حسین‌ آمد، او را هم‌ داخل‌ چادر جای‌ دادند، سپس‌ فاطمه‌ آمد، او را نیز داخل‌ كردند. اندكی‌ بعد، علی‌ آمد، او را هم‌ داخل‌ چادر جای‌ دادند، سپس‌ این‌ آیه‌ را تلاوت‌ فرمودند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33] خداوند می‌خواهد پلیدی‌ را از شما دور گرداند و شما را پاكیزه‌ نگه‌ دارد»([[68]](#footnote-68)).

از این‌ احادیث‌ صحیحه‌، واضح‌ شد كه‌ در اهل‌بیت‌، نه‌ تنها ازواج‌ مطهرات‌، بلكه‌ حضرت‌ علی‌، حضرت‌ فاطمه‌، حضرت‌ حسن‌ و حضرت‌ حسین‌ هم‌ داخل‌ می‌باشند؛ (چراكه‌ تصریح‌ آن‌ در احادیث‌ صحیحه‌ آمده‌ است‌)، بلكه‌ فراتر از این‌ دیگر بستگان‌ نزدیک حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ یعنی‌: عموی‌ ایشان‌ حضرت‌ عباس و فرزندانش‌ و دیگر پسر عموهای‌ ایشان‌، در اهل‌ بیتی‌ كه‌ حكم‌ به‌ تكریم‌ و احترام‌ آنها داده‌ شده‌، (براساس‌ درجات‌شان‌) داخل‌ هستند. اینان‌ را «بنوهاشم‌» می‌گویند و استفاده‌ از مال‌ زكات‌ برای‌ آنها شرعاً ناجایز است‌.

از حضرت‌ زیدبن‌ ارقم‌ كه‌ راوی‌ حدیث‌ ثقلین‌ می‌باشد، پرسیده‌ شد: آیا ازواج‌ مطهرات‌ در اهل‌ بیت‌ رسول‌ اكرم‌ داخل‌ نیستند؟ حضرت‌ زیدبن‌ ارقم‌ فرمود:

«نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِمَ الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ. قَالَ وَمَنْ هُمْ قَالَ هُمْ آلُ عَلِىٍّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبَّاسٍ . قَالَ كُلُّ هَؤُلاَءِ حُرِمَ الصَّدَقَةَ قَالَ نَعَمْ». (مسلم‌) «ازواج‌ مطهرات‌ از اهل‌ بیت‌ ایشان‌ هستند ولی‌ در اینجا مراد از اهل‌ بیت‌ (كه‌ دستور به‌ اكرام‌ آنها داده‌ می‌شود) كسانی‌ هستند كه‌ گرفتن‌ صدقه‌ (زكات‌) بر آنان‌ حرام‌ است‌ و آنها: آل‌ علی‌، آل‌ عقیل‌، آل‌ جعفر و آل‌ عباس‌ می‌باشند».

« وفي‌ الاكمال‌ شرح‌ مسلم‌: قد جاء ذلك‌ عن‌ زيد مفسراً في‌ غير هذا وقيل:‌ مَنْ‌ آل‌ محمد؟ قال‌: الذين‌ لا تحل‌ لهم‌ الصدقة... الخ‌ » ([[69]](#footnote-69)).

خلاصه‌ این‌كه‌ در «اهل‌ بیتی»‌ كه‌ حقوقشان‌ در حدیث‌ ثقلین‌ یادآوری‌ شده‌ و محبت‌ و اكرام‌شان‌ بر امت‌ لازم‌ گشته‌، ازواج‌ مطهرات‌ رسول‌ الله ، دختران‌، داماد، نوه‌ها، عموی‌ ایشان‌ و پسر عموهایشان‌، مرتبه‌ به‌ مرتبه‌، داخل‌ هستند. اهل‌ بیتی‌ كه‌ هر یک بنابر فضایل‌ مخصوص‌ خود استحقاق‌ اكرام‌، تعظیم‌، عظمت‌ و مرتبه‌ای‌ را داراست‌ كه‌ رسول‌ الله در احادیث‌ صحیح‌ برای‌ آنان‌ ثابت‌ كرده‌ و به‌ آن‌ دستور داده‌ است‌.

البته‌ باید به‌ خاطر داشت‌ اگرچه‌ تمام‌ اهل‌ بیت‌، فی‌الجمله‌ مستحق‌ اكرام‌، تعظیم‌ و محبّت‌ هستند، اما در میان‌ آنها نیز اختلاف‌ مراتب‌ وجود دارد و این‌ اختلاف‌ مراتب‌ هم‌ فقط‌ از احادیث‌ صحیح‌ ثابت‌ است‌. (اینجا مجال‌ تفصیل‌ آن‌ نیست‌) مثلاً برای‌ ما هر چهار دختر رسول‌ الله قابل‌ احترام‌، تعظیم‌ و اكرام‌ هستند، اما از میان‌ آنان‌، مقامی‌ كه‌ حضرت‌ سیده‌ فاطمه‌ ل دارد، بقیه‌ی‌ خواهران‌ از آن‌ برخوردار نیستند؛ چراكه‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ به‌ حضرت‌ فاطمه‌ ل لقب‌ «سيدة نساء أهل‌ الجنة» «(سرور زنان‌ بهشت‌) را دادند»([[70]](#footnote-70)).

5- در آخر این‌ نكته‌ را نیز باید متذكر شویم‌ كه‌ حكم‌ محبّت‌ و اكرام‌ اهل‌ بیت‌ تنها به‌ دلیل‌ پیوند خویشاوندی‌ نیست‌ (وگرنه‌ ابولهب‌ و ابوجهل‌ نیز از خویشاوندان‌ ایشان‌ بودند) بلكه‌ در كنار پیوند خویشاوندی‌، دلیل‌ اصلی‌ آن‌، سرمایه‌ی‌ «ایمان‌» است‌ كه‌ در نتیجه‌ی‌ محبت‌ و قربت‌ رسول‌ الله نصیب‌ اهل‌بیت‌ شد. آنها به‌ دلیل‌ این‌كه‌ مستقیماً تحت‌ تربیت‌ و مراقبت‌ رسول‌الله بودند در تزكیه‌ی‌ نفس‌، بهره‌ای‌ وافر بردند([[71]](#footnote-71)). و بدین‌گونه‌ پیوند خویشاوندی‌ به‌ همراه‌ سرمایه‌ی‌ ایمانی‌ به‌ رونق‌ و درخشندگی‌ ایشان‌ افزوده‌ است‌. این‌ واقعیت‌ را رسول‌ الله در یک حدیث‌ بیان‌ فرموده‌اند:

«أَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِىَّ -جِهَارًا غَيْرَ سِرٍّ- يَقُولُ: إِنَّ آلَ أَبِى فلان لَيْسُوا بِأَوْلِيَائِى، إِنَّمَا وَلِيِّىَ اللَّهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ». وفي‌ رواية: «وَلَكِنْ لَهُمْ رَحِمٌ أَبُلُّهَا بِبَلاَلِهَا»([[72]](#footnote-72)). «حضرت‌ عمرو بن‌ العاص‌ می‌فرماید: از حضرت‌ رسول‌اكرم‌ در حالی‌ كه‌ ـ با صدای‌ بلند نه‌ آهسته‌ ـ می‌فرمودند شنیدم‌: خانواده‌ی‌ ابی‌ فلان‌، ولی‌ّ (محبوب‌) من‌ نیستند؛ ولی‌ّ (محبوب‌، یار، یاور و دوست‌) من‌، خداوند و مؤمنین‌ نیكوكار هستند».

این‌ حدیث‌ همان‌ طور كه‌ مرتبه‌ی‌ خویشاوندی‌ را واضح‌ می‌گرداند، در فهم‌ ترجمه‌ و مفهوم‌ لفظ‌ «ولی‌» نیز ما را یاری‌ می‌رساند؛ چراكه‌ همین‌ لفظ‌ در قسمت‌ دوم‌ خطبه‌ی‌ «غدیر خم‌» «موالات‌ علی‌» هم‌ ذكر شده‌ است‌.

**«حديث‌ غدير خُم‌» يا «حديث‌ موالات‌»**

سخنی‌ كه‌ در آن‌ مكان‌ ایراد گردید، به‌ دو نام‌ شهرت‌ دارد: «حدیث‌ غدیر خم‌»؛ چون‌ در نقطه‌ای‌ به‌ همین‌ نام‌ ایراد شد و «حدیث‌ موالات‌»؛ چون‌ در آن‌، بیان‌ لزوم‌ موالات‌ و محبّت‌ با حضرت‌ علی‌ است‌.

ابوطفیل‌ حدیث‌ را از زید بن‌ ارقم‌ این‌گونه‌ روایت‌ كرده‌ است‌:

«زمانی‌ كه‌ رسول‌ خدا از حجّةالوداع‌ برگشت‌ و در غدیرخُم‌ توقف‌ نمود، دستور داد زیر درختانی‌ كه‌ در آن‌ حدود وجود داشت‌ پاک و صاف‌ شود. سپس‌ فرمود:

احساس‌ می‌كنم‌ اجلم‌ نزدیک آمده‌ و من‌ دعوتش‌ را لبیک گفته‌ام‌. من‌ در میان‌ شما دو چیز گران‌سنگ‌ باقی‌ گذاشته‌ام‌: كتاب‌ خدا و عترتم‌؛ اهل‌ بیتم‌ را. خوب‌ بنگرید كه‌ پس‌ از من‌ با این‌ دو، چگونه‌ رفتار می‌كنید. چون‌ این‌ دو، هرگز از هم‌ جدا نمی‌شوند تا این‌كه‌ در حوض‌ بر من‌ وارد شوند. پس‌ از آن‌ فرمود: خداوند مولای‌ من‌ است‌ و من‌ مولای‌ هر مؤمنی‌. سپس‌ دست‌ علی‌ را گرفت‌ و فرمود: «مَن‌ْ كُنْت‌ُ مولاهُ فهذا ولیهُ». سپس‌ دعا كرد: «اللّهُمِّ وال‌ مَن‌ْ وَالاهُ وَعاد مَن‌ عَادَاه‌».

ابوطفیل‌ گوید: «من‌ از زید پرسیدم‌: آیا تو خود این‌ سخن‌ را از رسول‌ خدا شنیدی‌؟ گفت‌: نه‌ تنها من‌، بلكه‌ هر كس‌ كه‌ در آن‌ مكان‌ حضور داشت‌ با چشمان‌ خود دید و با گوش‌های‌ خود شنید»([[73]](#footnote-73)) .. سخن‌ به‌ اتمام‌ رسید و مقصود برآورده‌ شد!.

وقایع‌ مهم‌ سفر حجّة الوداع‌ با همین‌ مورد به‌ پایان‌ رسید و جمعیت‌ همراه‌ رسول‌ خدا با قلبی‌ صاف‌ و همه‌ یک دل‌ و یك‌رنگ‌ برادروار به‌ سوی‌ مركز اسلام‌ -مدینه-‌ گام‌ نهادند.

چنان‌كه‌ پیداست‌ «حدیث‌ غدیر» دارای‌ دو قسمت‌ مشخص‌ است‌: قسمت‌ اول‌، در بیان‌ اهمیت‌ قرآن‌ و اهل‌ بیت‌ نبی‌ ـ و به‌ روایتی‌ سنّت‌ او([[74]](#footnote-74)) ـ می‌باشد كه‌ مستقلاً به‌ آن‌ «حدیث‌ ثقلین‌» می‌گویند([[75]](#footnote-75)). و قسمت‌ دوم‌، درباره‌ی‌ موالات‌ با حضرت‌ علی‌ است‌ و مقصود اصلی‌ در آن‌ روز همین‌ مطلب‌ بود. «حدیث‌ موالات‌» به‌ طور مستقل‌ به‌ همین‌ قسمت‌ از حدیث‌ می‌گویند. این‌ حدیث‌ به‌ طُرُق‌ دیگر نیز با الفاظ‌ كمابیش‌ یكسان‌ از راویان‌ دیگر مروی‌ است‌.

«مجموع‌ این‌ روایات‌ شامل‌ احادیث‌ صحیح‌ غدیر به‌ طور كلی‌ به‌ ترتیب‌ ذیل‌ می‌باشند:

1) «إنَّ عَليّاً منِّي‌ وَأَنَا منه‌، وهو ولي‌ كل‌ مؤمن‌ بعدي‌»([[76]](#footnote-76)).

2) «مَن‌ْ كُنْت‌ مولاه‌ فعلي‌ّ مولاه‌»([[77]](#footnote-77)).

3) «أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟. قَالُوا بَلَى. قَالَ أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟. قَالُوا بَلَى. قَالَ: فَهَذَا وَلِىُّ مَنْ أَنَا مَوْلاَهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاَهُ اللَّهُمَّ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»([[78]](#footnote-78)).

4) «من‌ كنت‌ وليه‌ فعلي‌ٌّ وليه‌»([[79]](#footnote-79)).

5) «إنّ الله مولاي‌، و أنا وليّ كلّ مؤمن‌ ثم‌ أخذ بيد علي‌ فقال‌: مَن‌ كنتُ وليّه‌ فهذا وليّه‌. اللهم‌ وال‌ من‌ والاه‌ وعاد من‌ عاداه‌»([[80]](#footnote-80)).

با مقداری‌ توجه‌ خواهیم‌ فهمید كه‌ در این‌ روایات‌، پنج‌ لفظ‌ بارها تكرار شده‌اند: 1) ولی‌. 2) مولی‌. 3) أولی‌ (كه‌ ترجمه‌ی‌ هر سه‌ لفظ‌: محبوب‌، دوست‌، یاور و مددكار می‌باشد). 4) موالات‌ (كه‌ ترجمه‌ی‌ آن‌: محبّت‌ و دوستی‌ می‌باشد). 5) معادات‌ (كه‌ ترجمه‌ی‌ آن‌ دشمنی‌ و نفرت‌ می‌باشد).

جهت‌ رعایت‌ تسلسل‌ كلام‌ برای‌ مترجم‌ بهتر است‌ كه‌ به‌ ترتیب‌؛ «محبوب‌»، «محبت‌» و نفرت‌ را به‌ كار ببرد و یا «دوست‌»، «دوستی‌» و «دشمنی‌» را به‌ كار گیرد وگرنه‌ در كلام‌، توازن‌ برقرار نخواهد شد([[81]](#footnote-81)).

**حديث‌ غدير از دو ديدگاه‌**

از «حدیث‌ غدیر» دو برداشت‌ متفاوت‌ شده‌ است‌. این‌ برداشت‌ها در واقع‌ ریشه‌ی‌ اختلاف‌ دو دیدگاه‌ در مورد زمان‌ خلافت‌ حضرت‌ علی‌ به‌ حساب‌ می‌آیند.

یک استنباط‌ (اهل‌ تشیع‌)، حدیث‌ را سندی‌ بر خلافت‌ حضرت‌ علی‌ ـ بلافاصله‌ پس‌ از رسول‌الله ـ می‌داند. در این‌ استنباط‌، لفظ‌ «ولی‌» و «مولی‌» كه‌ در حدیث‌ به‌ كار رفته‌ به‌ معنی‌ متصرَّف‌ در امور (والی‌، امام‌، امیر و...) گفته‌ شده‌ است‌. طبق‌ این‌ نظر، رسول‌ خدا در این‌ سخن‌ خواست‌ همین‌ معنا را در حق‌ حضرت‌ علی‌ برای‌ دیگران‌ اعلام‌ فرماید تا همه‌ این‌ حقیقت‌ را از قبل‌ بدانند و هیچ‌ كس‌ دیگر برای‌ تصدّی‌ این‌ مقام‌ پس‌ از وی‌ كوشش‌ نكند و طمع‌ نداشته‌ باشد. اما بنا به‌ دلایلی‌ و موانعی‌ و بدون‌ این‌كه‌ علی‌ راضی‌ باشد، پس‌ از رسول‌ خدا این‌ مقام‌ به‌ وی‌ نرسید و او پس‌ از طی‌ دوران‌ خلافت‌ سه‌ خلیفه‌، به‌ عنوان‌ خلیفه‌ی‌ چهارم‌ بر این‌ مقام‌ نشست‌.

طبق‌ استنباط‌ و برداشتی‌ دیگر (اهل‌ سنّت‌)، حدیث‌ از بیان‌ خلافت‌ و امامت‌ ساكت‌ و عاری‌ است‌. طبق‌ این‌ برداشت‌، «ولی‌» و «مولی‌» در حدیث‌ به‌ معنی‌ دوست‌ و یاور و سرور است‌ و حدیث‌ از زمره‌ی‌ احادیث‌ حاوی‌ مناقب‌ و فضایل‌ است‌ كه‌ رسول‌ خدا درباره‌ی‌ یاران‌ خود، گاه‌ عموماً و گاه‌ خصوصاً بیان‌ می‌فرمود و این‌ حدیث‌ حاوی‌ منقبت‌ و فضیلت‌ خصوصی‌ حضرت‌ علی‌ می‌باشد و از آن‌ چیزی‌ بیش‌ از این‌ فضیلت‌ مستفاد نمی‌گردد. معتقدان‌ به‌ این‌ عقیده‌ كه‌ اهل‌ سنّت‌ و جماعت‌ ـ بدون‌ استثناء ـ هستند، عقیده‌ دارند كه‌ نه‌ منظور رسول‌ خدا بیان‌ خلافت‌ و امامت‌ بلافصل‌ علی‌ بود و نه‌ اصحاب‌ او كه‌ در عربیت‌ كامل‌ و به‌ سخنان‌ و مقصود نبوی‌ آشنایی‌ صد درصد داشتند، این‌ معنا در ذهن‌شان‌ متبادر شد. حتی‌ خود حضرت‌ علی‌ نیز از آن‌ سخن‌، چنین‌ چیزی‌ استنباط‌ نكرد.

**بينش‌ اهل‌ سنت‌**

اهل‌ سنّت‌ با قاطعیت‌ می‌گویند: «حدیث‌ غدیر» در بیان‌ فضیلت‌ حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ و تأكید بر محبّت‌ با ایشان‌ است‌ و مبنای‌ آن‌ كدورت‌ها و بغض‌ها و برداشت‌های‌ نامناسبی‌ بود كه‌ در آن‌ موقع‌ در ذهن‌ بعضی‌ از یاران‌ همسفر او وجود داشت‌.

**دلايل‌ اين‌ برداشت‌**

\* اول‌: علم‌ لغت‌ استخراج‌ معنی‌ امامت‌ و خلافت‌ را از كلمه‌ی‌ «ولی‌» و «مولی‌»، به‌ این‌ اطلاق‌ تأیید نمی‌كند.

نباید از نظر دور داشت‌ كه‌ نگریستن‌ به‌ دلایل‌ قولی‌ در سخن‌ عرب‌ از دریچه‌ی‌ لغت‌ و وضع‌، به‌ دو دلیل‌ مهم‌ و قطعاً ضروری‌ است‌: یكی‌ این‌كه‌ در سخنان‌ گویندگان‌ فصیح‌ و بلیغ‌ و بالأخص‌ آنان‌ كه‌ ماهرترین‌ هستند، الفاظ‌ و كلمات‌ همیشه‌ بر پایه‌های‌ دقیق‌ اصول‌ بلاغت‌ قرار دارند و كوچك‌ترین‌ تغییری‌ در آن‌، حامل‌ مفهومی‌ دیگر خواهد بود و تا به‌ این‌ اصول‌ توجه‌ نشود، مفهوم‌ اصلی‌ كلام‌ درک نمی‌شود و دیگر آن‌كه‌ در حدیث‌ مورد نظر ما، بحث‌ بر سر مطلبی‌ است‌ كه‌ كاملاً مهم‌ و سرنوشت‌ساز است‌ و اگر مدار اثبات‌ یا نفی‌ آن‌، همین‌ یک كلمه‌ باشد ـ كه‌ هست‌ ـ كنجكاوی‌ لغوی‌ در آن‌ بی‌تردید ضروری‌ است‌.

علم‌ لغت‌ ذخیره‌های‌ مطمئنش‌ را در این‌ مورد به‌ طور اجمال‌ و خلاصه‌ این‌گونه‌ به‌ ما ارایه‌ می‌كند:

«ولی‌» و «مولی‌» و «اولی‌» هر سه‌ مشتق‌ از «ولایت‌» هستند كه‌ در لغت‌ عرب‌ در اصل‌ به‌ معنی‌ نزدیكی‌، تعلق‌ و ارتباط‌ میان‌ دو چیز است‌، خواه‌ آن‌ قُرب‌ و تعلق‌ به‌ اعتبار مكان‌ باشد یا به‌ اعتبار نسبت‌ و یا به‌ اعتبار دین‌»([[82]](#footnote-82)). این‌ سه‌ كلمه‌ در اصطلاح‌ معانی‌ اندک تفاوتی‌ به‌ خود می‌گیرند:

«ولی‌» به‌ دوست‌ و محبوب‌ و مددكار می‌گویند([[83]](#footnote-83)) و به‌ صیغه‌ی‌ «اولیاء»([[84]](#footnote-84)) جمع‌ بسته‌ می‌شود. در قرآن‌ هر جا كه‌ این‌ كلمه‌ به‌ كار رفته‌، به‌ همین‌ معناست‌ نه‌ چیز دگر([[85]](#footnote-85)). این‌ كلمه‌ فقط‌ در صورتی‌ كه‌ مضاف‌ به‌ «أمر» یا «عهد» (ولی‌ أمر، ولی‌ عهد) باشد، به‌ معنی‌ امامت‌ و قیادت‌ هم‌ می‌آید.

«اولی‌» صیغه‌ی‌ اسم‌ تفضیل‌ و در اصطلاح‌ هم‌ به‌ معنی‌ اقرب‌ (نزدیك‌تر) و هم‌ به‌ معنی‌ احق‌ّ (حق‌ دارتر و شایسته‌تر) به‌ كار رفته‌ است‌. در قرآن‌ و حدیث‌ این‌ كلمه‌ نیز به‌ معنی‌ امام‌ و امیر نیامده‌، چون‌ اصلاً در سخن‌ عرب‌ به‌ اطلاق‌ برای‌ چنین‌ مفهومی‌ وضع‌ نشده‌ است‌.

و اما «مولی‌» از ماده‌ی‌ «ولایت‌»؛ این‌ تنها كلمه‌ای‌ است‌ كه‌ در اصطلاح‌، معانی‌ متعددی‌ به‌ خود می‌گیرد.

ابن‌ أثیر جزری‌ برای‌ «مولی‌» این‌ معانی‌ را یادآور شده‌ است‌:

«رب‌ّ (پرورنده‌، پروردگار)، مالک (صاحب‌، صاحب‌ اختیار)، سید (آقا)، منعم‌ (انعام‌كننده‌، نعمت‌دهنده‌)، معتق‌ (آزاد كننده‌)، ناصر (یاور، كمک كننده‌)، مُحب‌ (دوستدار)، تابع‌ (پیرو)، جار (همسایه‌) پسر عمو، حلیف‌ (هم‌ پیمان‌)، عقید (هم‌ پیمان‌)، صهر (داماد)، عبد (غلام‌، برده‌)، معتَق‌ (آزاد شده‌)، و منعَم‌ علیه‌ (كسی‌ كه‌ بر او انعام‌ شده‌)»([[86]](#footnote-86)).

این‌ معانی‌ متعدد «مولی‌» را حاج‌ سید جواد مصطفوی‌ نیز در ترجمه‌ و شرح‌ «اصول‌ كافی‌» با اضافه‌ی‌ معانی‌ «جلو» و «دنبال‌» آورده‌ است‌([[87]](#footnote-87)).

جمع‌ «مولی‌»، «موالی‌» می‌آید و به‌ همه‌ی‌ معانی‌ مذكور در حدیث‌ وارد شده‌ است‌، بدیهی‌ است‌ كه‌ یكی‌ از آن‌ همه‌ معانی‌، فقط‌ با در نظر گرفتن‌ سیاق‌ و سباق‌ كلام‌ و انگیزه‌ها و موضوع‌ ایراد آن‌ و گاه‌ شرایط‌ زمان‌ و مكان‌، امكان‌پذیر است‌. مثلاً وقتی‌ در حدیث‌ می‌خوانیم‌: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ نُكِحَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلاَهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ»: «نكاح‌ زن‌ بدون‌ اجازه‌ی‌ مولایش‌ باطل‌ است‌»، در اینجا «مولی‌» به‌ معنی‌ سرپرست‌ زن‌ است‌ نه‌ به‌ معنی‌ مُحب‌ یا همسایه‌! یا وقتی‌ می‌خوانیم‌: «مُزَينة وجُهينة وأسلم‌ وغفار موالي‌ الله ورسوله‌»: «قبایل‌ مزینه‌ و جهینه‌ و اسم‌ و غفار، مولایان‌ خدایند»، «مولی‌» در اینجا به‌ معنی‌ دوست‌ است‌ نه‌ رب‌ّ و مالك‌!.

با عنایت‌ به‌ این‌ داده‌های‌ علم‌ لغت‌ به‌ سادگی‌ می‌توان‌ این‌ نتیجه‌ را اخذ كرد:

از «حدیث‌ موالات‌» استدلال‌ به‌ خلافت‌ و امامت‌ مطلقاً ـ بالفصل‌ یا بلافصل‌ ـ صحیح‌ نیست‌. چون‌ اگر در این‌ حدیث‌ كلمه‌ «ولی‌» یا «اولی‌» را مدنظر قرار دهیم‌، هیچ‌ یک در عربی‌ مفهوم‌ امامت‌ و خلافت‌ را افاده‌ نمی‌كند. معنی‌ یكی‌ از این‌ دو كلمه‌ محبوب‌ و دوست‌ و یاور است‌ و دیگری‌، احق‌ّ و شایسته‌تر، نه‌ مالک یا رب‌ّ یا معنای‌ دیگری‌ كه‌ مفهوم‌ تصرّف‌ در امور و امامت‌ و پیشوایی‌ از آنها مستفاد گردد.

اگر مدار استنباط‌، كلمه‌ی‌ «مولی‌» باشد، با انبوه‌ معانی‌ آن‌ دچار می‌شویم‌ كه‌ اگر فقط‌ خود كلمه‌ را در نظر بگیریم‌، قطعاً در انتخاب‌ یكی‌ از آن‌ معانی‌ ناموفق‌ می‌مانیم‌. بنابراین‌، چاره‌ای‌ جز بررسی‌ موضوع‌ و عوامل‌ و انگیزه‌های‌ ایراد حدیث‌ و سیاق‌ و سباق‌ و كشف‌ قرینه‌ها نیست‌. تاریخ‌ روایی‌ و موثق‌ این‌ سیاق‌ و سباق‌ را روشن‌ می‌سازد و ثابت‌ می‌كند كه‌ عامل‌ و انگیزه‌ی‌ ایراد این‌ حدیث‌، جریانی‌ دارد كه‌ اندكی‌ قبل‌ از روز «غدیرخُم‌» پیش‌ آمد و آن‌ ناراحتی‌ بعضی‌ از همراهان‌ حضرت‌ علی‌ از او در سفر یمن‌ بود كه‌ رسول‌ الله نیز از آن‌ اطلاع‌ یافت‌.

در «غدیرخم‌» آن‌حضرت‌ خواست‌ با بیان‌ شافی‌ و مؤكّد خود، این‌ برداشت‌های‌ سوء نسبت‌ به‌ علی‌ را زایل‌، و فضایل‌ او را بیان‌ دارد تا بغض‌های‌ ایجاد شده‌ برطرف‌ گردد و به‌ جای‌ آن‌...، به‌ جای‌ بغض‌ چه‌ چیز؟ ظاهر است‌: به‌ جای‌ «بغض‌»، همیشه‌ «محبّت‌» می‌آید. بنابراین،‌ در اینجا منظور رسول‌ خدا از كلمه‌ی‌ «مولی‌»، محبوب‌ و دوست‌ است‌. همان‌طور كه‌ در قرآن‌ به‌ همین‌ معنا آمده‌ است‌:

﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [التحریم‌: 4].

«پس‌، خدا دوست‌ و مددكار او (رسول‌) است‌ و همچنین‌ جبریل‌ و مؤمنان‌ صالح‌».

\* دوم‌: معروف‌ترین‌ و رایج‌ترین‌ معنای‌ اصطلاحی‌ «ولی‌» یا «مولی‌» در كلام‌ عرب‌، مُحب‌ّ یا محبوب‌ است‌. به‌ طوری‌ كه‌ تقریباً در تمام‌ قرآن‌ به‌ همین‌ معنا به‌ كار رفته‌ و در احادیث‌ نیز علی‌الاطلاق‌ همین‌ معنا مورد نظر است.‌ و این‌ در اصطلاح‌، جایگزین‌ معنی‌ حقیقی‌ این‌ دو كلمه‌ می‌باشد. قاعده‌ و قانون‌ در تعیین‌ معانی‌ كلمات‌ این‌ است‌ كه‌ از آنها همیشه‌ باید معنای‌ حقیقی‌شان‌ را مراد دانست‌، مگر این‌كه‌ معنای‌ حقیقی‌ متعذّر باشد یا قرینه‌ای‌ در كلام‌، معنای‌ مجازی‌ آن‌ را معین‌ كرده‌ باشد.

در «حدیث‌ موالات‌»، نه‌ استنباط‌ معنی‌ حقیقی‌ كه‌ همان‌ معنای‌ مصطلح‌تر و رایج‌تر كلمه‌ی‌ «ولی‌» و «مولی‌» است‌، متعذّر می‌باشد و نه‌ قرینه‌ای‌ یكی‌ دیگر از معانی‌ مجازی‌ آن‌ را غالب‌ می‌سازد و بلكه‌ برعكس‌، علاوه‌ بر بی‌اشكال‌ بودن‌ معنی‌ حقیقی‌ و مصطلح‌تر، ماجرای‌ سفر یمن‌ و صدر و انتهای‌ كلام‌، بر حتمی‌ بودن‌ آن‌ معنا تأكید دارد.

\* سوّم‌: باب‌ «ولایت‌» كه‌ ضد عداوت‌ و به‌ معنی‌ دوستی‌ است‌، یک چیز و باب‌ «ولایت‌» كه‌ به‌ معنی‌ امامت‌ است‌ چیزی‌ دیگر است‌. اگر منظور دوّمی‌ باشد، آن‌گاه‌ كلمه‌ی‌ «والی‌» آورده‌ می‌شود نه‌ «ولی‌» یا «مولی‌». كسی‌ كه‌ والی‌ و امام‌ مردم‌ است‌، ولایت‌ و امامت‌ فقط‌ از او ثابت‌ است‌. امّا برای‌ «ولی‌» و «مولی‌» بودن‌، ثبوت‌ از دو طرف‌ شرط‌ است‌. كسی‌ كه‌ «ولی‌» یا «مولی‌» مردم‌ است‌، مردم‌ هم‌ متقابلاً «ولی‌» و «مولی‌» او هستند. در قرآن‌ در آیه‌های‌ زیادی‌ می‌خوانیم‌ كه‌ بندگان‌ نیك‌، اولیای‌ خداوند هستند و خداوند متعال‌ هم‌ مولی‌ و ولی‌ّ آنان‌ است‌. مانند آیه‌ی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾‌ [المائدة: 55]. و آیه‌ی: ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾‌ [التحریم: 4] و آیه‌ی: ﴿إِنَّ وَلِـِّۧيَ ٱللَّهُ﴾‌ [الأعراف: 19] و آیه‌ی: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾‌ [یونس: 62] و....

در «حدیث‌ موالات‌»، ضرورت‌ همین‌ دوستی‌ دو طرفه‌ میان‌ حضرت‌ علی‌ و سایر مؤمنان‌ بیان‌ شده‌ است‌، وگرنه‌ به‌ جای‌ «مولی‌» و «ولی‌»، حتماً «والی‌» می‌آمد.

\* چهارم‌: قسمت‌ آخر حدیث‌ كه‌ آمده‌ «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» معنی‌ دوستی‌ كه‌ ضد عداوت‌ است‌ را متعین‌ می‌سازد. «وال‌» هم‌ از ماده‌ی‌ «ولایت‌» و شكل‌ آمر این‌ كلمه‌ است‌. معنای‌ این‌ سخن‌ دعایی‌ بدون‌ اختلاف‌ این‌ است‌:

خدایا! دوست‌ دار كسی‌ را كه‌ با او دوستی‌ می‌كند و دشمن‌ دار كسی‌ را كه‌ با او دشمنی‌ می‌ورزد.

اگر «مولی‌» یا «ولی‌» در جمله‌ی‌ اول‌ به‌ معنی‌ امام‌ و خلیفه‌ گرفته‌ شود، این‌ جمله‌ی‌ دوم‌ را چگونه‌ باید ترجمه‌ كرد؟ چون‌ آن‌ وقت‌ به‌ مقتضای‌ صدر كلام‌ ترجمه‌ چنین‌ می‌شود:

«خدایا! خلیفه‌ ـ یا امام‌ ـ كن‌ كسی‌ را كه‌ او را خلیفه‌ یا امام‌ می‌كند و...!!!

\* پنجم‌: با در نظر آوردن‌ طریقی‌ دیگر از روایت‌ «حدیث‌ موالات‌»، به‌ كار رفتن‌ لفظ‌ «مولی‌» یا «ولی‌» در جمله‌ی‌ «من‌ كنت‌ُ مولاه‌...» قابل‌ توجه‌ است‌. چون‌ حدیث‌ در آن‌ طریق‌ با این‌ مقدمه‌ آغاز می‌شود: «أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ؟»([[88]](#footnote-88)). (آیا من‌ به‌ مؤمنان‌ از خودشان‌ هم‌ سزاوارتر نیستم‌؟) صحابه‌ جواب‌ مثبت‌ دادند. پس‌ از آن‌ رسول‌ خدا فرمود: «هر كه‌ من‌ مولای‌ او هستم‌، علی‌ هم‌ مولای‌ اوست‌».

باید دانست‌ كه‌ آن‌ جمله‌ی‌ تمهیدی‌، استشهادی‌ از آیه‌ی‌: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾ [الأحزاب: 6]([[89]](#footnote-89)) بود؛ بدین‌ غرض‌ با متوجه‌ كردن‌ -

مسلمانان‌ به‌ آن‌ توصیه‌ی‌ الهی‌ در حق‌ خود، افكارشان‌ را جلب‌ نماید كه‌ تبعاً موعظه‌ی‌ ایشان‌ را مؤثرتر و مهم‌تر می‌ساخت‌. و قطعاً به‌ معنی‌ اثبات‌ خلافت‌ و امامت‌ كسی‌ نبود. چون‌ آیه‌ی‌ ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ در بیان‌ خصوصیات‌ منحصر به‌ فرد (اولویت‌های‌ همه‌ جانبه‌ی‌) رسول‌ خدا نازل‌ شده‌ است‌ كه‌ به‌ هیچ‌ وجه‌ بر دیگران‌ صدق‌ نمی‌كند. ملاحظه‌ شود كه‌ در آیه‌ به‌ جای‌ اسم‌ گرامی‌ ایشان‌، لقب‌ وی‌ (نبی‌) آورده‌ شده‌ است‌ و این‌ دلالت‌ می‌كند كه‌ اولی‌ بودن‌ ایشان‌، به‌ نبوت‌ اوست‌ كه‌ خاصّه‌ی‌ ایشان‌ است‌ و این‌ مسأله‌ را هم‌ متذكر شده‌ كه‌ ﴿وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾: و همسرانش‌، مادران‌ شما هستند (هم‌ به‌ اعتبار احترام‌ و هم‌ به‌ اعتبار حرمت‌ نكاح‌ آنان‌) كه‌ این‌ هم‌ خاصّه‌ی‌ آن‌حضرت‌ به‌ نبوت‌ اوست‌.

خلاصه‌ در این‌ اولویت‌ هیچ‌ كس‌ شریک یا مثل‌ او نخواهد شد. پس‌ آن‌حضرت‌ با تذكر این‌ آیه‌، هرگز قصد اثبات‌ امامت‌ كسی‌ را مثل‌ امامت‌ خود نداشت‌. فرضاً اگر منظور آن‌حضرت‌ بیان‌ شایسته‌تری‌ حضرت‌ علی‌ به‌ خلافت‌ بود، برای‌ رعایت‌ اصول‌ بلاغی‌ و تصریح‌ بیشتر مقصود، عین‌ همان‌ الفاظ‌ را به‌ كار می‌برد و می‌فرمود: «فَمَن‌ كُنت‌ أولى به‌ مِنْ‌ نَفسه‌، فَعَلي‌ٌّ أولى به‌ مِن‌ْ نفسه‌».

\* ششم‌: اگر از همه‌ی‌ این‌ توضیحات‌ جانبی‌ حدیث‌ صرف‌نظر نماییم‌، باز هم‌ استدلال‌ از آن‌ به‌ امامت‌ درست‌ نیست‌. چون‌ در آن‌ صورت‌ هم‌ با كلمه‌ای‌ به‌ احتمال‌ معانی‌ زیاد سر و كار پیدا می‌شود كه‌ هرگاه‌ یک معنای‌ آن‌ انتخاب‌ شود، احتمال‌ معانی‌ دیگر در هر صورت‌ برقرار است‌. و قاعده‌ است‌ كه‌ برای‌ اثبات‌ یک مطلب‌ ـ آن‌ هم‌ مطلبی‌ مهم‌ و حیاتی‌ مانند امامت‌ ـ دلایل‌ یا دلیلی‌ باید عرضه‌ گردد كه‌ محتمل‌ چندین‌ معنا و ذی‌وجوه‌ نباشد؛ زیرا طبق‌ قاعده‌ی‌ محكم‌ در استدلال‌ و مناظرات‌: «إذا جاء الاحتمال‌ُ، بطل‌ الاستدلال‌ُ»، وقتی‌ پای‌ احتمال‌ در میان‌ باشد بدون‌ شک استدلال‌ باطل‌ خواهد شد.

تنها «محبّت‌» است‌ كه‌ وجود این‌ احتمال‌، در اثبات‌ آن‌ خلل‌ وارد نمی‌كند؛ زیرا «محبت‌» با تمام‌ معانی‌ مذكور قابل‌ جمع‌ است‌.

\* هفتم‌: از روایات‌ برمی‌آید كه‌ رسول‌ خدا قبل‌ از نزول‌ در «غدیرخُم‌» جمله‌ی‌ «من‌ كنت‌ُ مولاه‌ فَعَلي‌ٌّ مولاه‌» را تنها به‌ بعضی‌ از كسانی‌ كه‌ نزد وی‌ از علی ‌ شكایت‌ می‌كردند هم‌ گفته‌ بودند([[90]](#footnote-90)).

این‌ مسأله‌ می‌رساند كه‌ منظور آن‌حضرت‌ از این‌ جمله‌، تلقین‌ دوستی‌ با علی بوده‌ است‌. چون‌ اگر منظور، بیان‌ امامت‌ او می‌بود، به‌ آن‌ بیان‌ خصوصی‌ مبادرت‌ نمی‌ورزیدند، بلكه‌ همان‌ وقت‌ در اجتماع‌ عظیم‌ حج‌، این‌ سخن‌ را بیان‌ می‌فرمودند. اما دیدیم‌ تنها زمانی‌ تصمیم‌ به‌ بیان‌ عمومی‌ آن‌ گرفتند كه‌ فهمیدند شكایت‌ تقریباً بین‌ همه‌ شایع‌ شده‌ است‌.

\* هشتم‌: فرمودند: «من‌ كنت‌ُ مولاه‌ فعلي‌ّ مولاه‌» یا «فعلي‌ّ وليُّه‌». این‌ سخن‌ آن‌ وقت‌ راست‌ می‌آید كه‌ «مولی‌» به‌ معنی‌ دوست‌ و یاور و سرور گرفته‌ شود؛ چون‌ در غیر این‌ صورت‌ ـ اگر به‌ معنی‌ امام‌ باشد ـ ترجمه‌ی‌ حدیث‌ چنین‌ می‌شود: «هر كس‌ كه‌ من‌ امیر و امام‌ او هستم‌، علی‌ هم‌ امیر و امام‌ اوست‌»! در حالی‌ كه‌ دو نفر به‌ طور همزمان‌ هرگز امیر نمی‌شوند؛ بالاخص‌ زمانی‌ كه‌ یكی‌ از آن‌ دو امیر، رسول‌ خداوند متعال‌ باشد. اما معنای‌ دوستی‌ و سروری‌ یک ترجمه‌ی‌ سالم‌ و بی‌نقص‌ است‌. چون‌ دوستی‌ علی‌ و بلكه‌ تک‌تک صحابه‌ با دوستی‌ رسول‌ خدا به‌ طور همزمان‌ در یک قالب‌ نه‌ تنها امكان‌پذیر، بلكه‌ واجب‌ ضروری‌ است‌.

خواننده‌ی‌ عزیز! در مقدمه‌ خواندید كه‌ در روایتی‌ آمده‌: «... فعلي‌ّ ولي‌ّ كل‌ّ مؤمن‌ٍ بعدي‌»([[91]](#footnote-91)). شاید در ذهن‌ خواننده‌، این‌ حدیث‌ با مطلب‌ فوق‌ تناقض‌ داشته‌ باشد و این‌ تصریح‌ و تقیید، در پندار آنان‌ دلیل‌ مزبور را سُست‌ نماید، اما این‌ پندار درست‌ نیست‌؛ زیرا حدیث‌ مذكور از احادیث‌ نامعقول‌ و غیرقابل‌ احتجاج‌ است‌. محققان‌ رجال‌، روی‌ سند آن‌ بحث‌ كرده‌ و بدون‌ اختلاف‌، ضعیف‌ قلمداد كرده‌اند([[92]](#footnote-92)). البته‌ پیش‌تر گفتیم‌ كه‌ اگر اصل‌ حدیث‌ نیز صحیح‌ باشد، محققان‌ بر این‌ باورند كه‌ از سوی‌ افرادی‌ لفظ‌ «بعدی‌» اضافه‌ شده‌ است‌.

به‌ فرض‌ این‌كه‌ صحیح‌ و لفظ‌ «ولی‌» به‌ معنی‌ امام‌ و امیر هم‌ گفته‌ شود، فقط‌ گویای‌ این‌ مطلب‌ است‌ كه‌ علی‌ پس‌ از رسول‌ خدا خلیفه‌ می‌شود و در این‌ مورد سخنی‌ نیست‌. چون‌ همان‌طور كه‌ این‌ حدیث‌ گفته‌ بود، ایشان‌ بعد از رسول‌ خدا به‌ عنوان‌ خلیفه‌ی‌ چهارم‌ بر جای‌ وی‌ نشست‌. دلیل‌ مزبور، آن‌گاه‌ سُست‌ و ناقص‌ می‌شد كه‌ در مقابل‌ آن‌ حدیثی‌ وجود داشت‌ كه‌ اولاً قوی‌السند و كاملاً صحیح‌ بود و ثانیاً در آن‌ حدیث‌ فرضی‌ به‌ صراحت‌ می‌آمد: «علی‌ فوراً پس‌ از من‌ ـ یا متصلاً و بلافاصله‌ بعد از من‌ ـ ولی‌ شماست‌».

\* نهم‌: خواندیم‌ كه‌ وقتی‌ حضرت‌ بُریده‌ نزد رسول‌ خدا از حضرت‌ علی شكایت‌ نمود، آن‌ حضرت‌ او را از بغض‌ داشتن‌ نسبت‌ به‌ علی‌ برحذر داشت‌ و بریده‌ گفت‌: پس‌ از آن‌ هیچ‌ كس‌ نزد من‌ محبوب‌تر از علی‌ نبود.

در روایت‌ حضرت‌ ابو سعید نیز چنین‌ نتیجه‌ای‌ ظاهر شد. او سوگند یاد كرد كه‌ دیگر هیچ‌گاه‌ از علی‌ به‌ بدی‌ یاد نكند.

آنچه‌ در «غدیرخُم‌» رسول‌ خدا را به‌ سخن‌ گفتن‌ درباره‌ی‌ حضرت‌ علی‌ واداشت‌، همان‌ انگیزه‌ بود. بنابراین،‌ «حدیث‌موالات‌» در اصل‌ تكرار و تأكید همان‌ سخنان‌ خصوصی‌ در مجمع‌ عام‌ بود، امّا در اینجا با الفاظی‌ دیگر.

\* دهم‌: رسول‌ خدا فرمودند: «خداوند امت‌ مرا بر گمراهی‌ جمع‌ نمی‌كند»([[93]](#footnote-93)). این‌ مطلب‌ از مولای‌ مؤمنان‌ در نهج‌البلاغه‌ (خطبه‌ی‌ 127) هم‌ نقل‌ شده‌ است‌. یعنی‌ چنین‌ نیست‌ كه‌ همه‌ یا اكثر افراد امّت‌ بر چیزی‌ گردن‌ نهند كه‌ از حقیقت‌ به‌ دور باشد. آنچه‌ آنان‌ به‌ طور اجتماعی‌ می‌پسندیدند، عین‌ حقیقت‌ و ثمره‌ و نشانه‌ی‌ هدایت‌ است‌.

حضرت‌ عبدالله بن‌ مسعود ـ صحابی‌ معروف‌ و راوی‌ بزرگ‌ احادیث‌ نبوی‌ ـ مرفوعاً این‌ قاعده‌ی‌ كلی‌ را متذكر شده‌ است‌:

«آنچه‌ مسلمانان‌ پسندیدند، نزد خدا هم‌ پسندیده‌ است‌ و آنچه‌ مسلمانان‌ بد دانستند، نزد خدا هم‌ بد است‌ و مسلمانان‌ پس‌ از رسول‌ خدا ابوبكر را به‌ خلافت‌ برگزیدند». (پس‌ این‌ استخلاف‌ مورد رضای‌ خداوند متعال‌ است‌)([[94]](#footnote-94)).

و حضرت‌ علی‌ نیز فرمود:

«خداوند متعال‌ آنان‌ را پس‌ از پیامبرشان‌ بر بهترین‌شان‌ جمع‌ فرمودند»([[95]](#footnote-95)).

اگر «حدیث‌ موالات‌» بیانگر خلافت‌ بلافصل‌ علی‌ بود، طبق‌ آن‌ تضمین‌ نبوی‌، هیچ‌گاه‌ امت‌ بر خلافت‌ حضرت‌ ابوبكر جمع‌ نمی‌شد و بلكه‌ به‌ جای‌ وی‌ حضرت‌ علی‌ را بر می‌گزید. چون‌ آن‌ كار اولاً، ضعف‌ در كلام‌ نبوی‌ را ثابت‌ می‌كرد و ثانیاً، مخالفت‌ صریح‌ با دستور رسول‌ خدا و یک گمراهی‌ آشكار و غیرقابل‌ توجیه‌ بود!

\* یازدهم‌: چنان‌چه‌ «حدیث‌ موالات‌» بر معنای‌ خلافت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ حمل‌ شود، با دلیل‌ قوی‌تری‌ معارض‌ و از اعتبار ساقط‌ می‌گردد. آن‌ دلیل‌، اجماع‌ است‌؛ توضیح‌ آن‌كه‌: «حدیث‌ غدیر» خبر واحد است‌ و حكم‌ مستفاد از آن‌ ظنّی‌، اما استخلاف‌ ابوبكر به‌ اجماع‌ بود و حكم‌ اجماع‌، قطعی‌ می‌باشد كه‌ مخصوصاً در اینجا با قوی‌ترین‌ نوع‌ آن‌ یعنی‌ اجماع‌ صحابه‌ و در رأس‌ همه‌ی‌ آنان‌ مهاجران‌ و انصار ـ رضی‌الله عنهم‌ ـ سر و كار داریم‌.

\* دوازدهم‌: به‌ هر حال‌، «حدیث‌ موالات‌» نباید به‌ معنی‌ خلافت‌ بلافصل‌ حمل‌ گردد؛ زیرا با توجه‌ به‌ فضایل‌ و شرف‌ صحابه‌ كه‌ در قرآن‌ و حدیث‌ مصرّح‌ شده‌، آنان‌ از هر نظر مورد اعتماد رسول‌ خدا بودند و آن‌حضرت ایشان‌ را لایق‌ تبلیغ‌ و نشر احادیث‌ و اجرای‌ اهداف‌ خویش‌ تشخیص‌ داده‌ بود. با این‌ وصف‌ اگر «حدیث‌ موالات‌» گویای‌ خلافت‌ حضرت‌ علی‌ باشد، باید پذیرفت‌ صحابه‌ كه‌ آن‌ را شنیده‌ بودند، دستور رسول‌ خدا را اجرا نكردند و ـ معاذالله ـ مرتكب‌ خیانت‌ شدند. بدیهی‌ است‌ این‌ موضوع‌ به‌ صورت‌ عیبی‌ بزرگ‌ بر اولین‌ مبلّغان‌ اسلام‌ ثابت‌ می‌شد و همه‌ی‌ دین‌ را كه‌ آورده‌ی‌ آنان‌ است‌، مشكوک و غیرقابل‌ اعتماد می‌ساخت‌.

**حقايقي‌ كه‌ «چرا» به‌ وجود مي‌آورند**

دلایلی‌ كه‌ گذشت‌ فقط‌ پیرامون‌ الفاظ‌ و مفهوم‌ خود حدیث‌ وجود داشت‌. در این‌ زمینه‌ حقایق‌ دیگری‌ نیز هست‌ كه‌ بر استدلال‌ به‌ امامت‌ از «حدیث‌ موالات‌»، «چرا» وارد می‌كند.

ـ اگر مقصود رسول‌ خدا بیان‌ امامت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ بود، باید گفت‌ انتخاب‌ «غدیر خُم‌» برای‌ ابلاغ‌ این‌ حكم‌ مهم‌ اصلاً جای‌ مناسبی‌ نبود؛ چون‌ در آنجا جز اهل‌ مدینه‌ و مردم‌ چند روستای‌ اطراف‌ مدینه‌، هیچ‌ كس‌ دیگر از حاجیان‌ بی‌شمار در مكّه‌، حضور نداشت‌. اهل‌ مكّه‌ و دیه‌های‌ اطراف‌ آن‌ همان‌جا ماندند، اهل‌ بوادی‌ و سرزمین‌های‌ كمی‌ دور به‌ اطراف‌ پراكنده‌ شدند، اهل‌ یمن‌، مسیر یمن‌ را در پیش‌ گرفتند و بسیاری‌ از قبایل‌ همراه‌ رسول‌ خدا كه‌ تا مسافت‌هایی‌ با اهل‌ مدینه‌ اشتراک مسیر داشتند، قبل‌ از رسیدن‌ به‌ «جحفه‌» از آنان‌ جدا شده‌ بودند.

\* چرا رسول‌ خدا این‌ حكم‌ ضروری‌ را در موسم‌ حج‌ّ كه‌ اغلب‌ مسلمانان‌ حضور داشتند، بالاخص‌ در روز عرفه‌ یا دومین‌ روز منی‌ كه‌ جمعیتی‌ انبوه‌ در اطراف‌ ایشان‌ موج‌ می‌زد، ابلاغ‌ نفرمودند تا همه‌ بشنوند و برای‌ هیچ‌ كس‌ و هیچ‌ قبیله‌ای‌ عذری‌ در نپذیرفتن‌ خلافت‌ حضرت‌ علی‌ باقی‌ نماند و بلكه‌ همه‌ مبلِّغ‌ این‌ حكم‌ به‌ دیگران‌ در سرزمین‌های‌ دور دست‌ خودشان‌ باشند؟ خلافت‌ و امامت‌ حضرت‌ علی‌ فقط‌ برای‌ اهل‌ مدینه‌ كه‌ نبود؟!

ـ مسایل‌ مهم‌ ضرورتاً در بیان‌های‌ مفصّل‌ و خیلی‌ واضح‌ مطرح‌ می‌شوند. امامت‌ و خلافت‌ از بزرگ‌ترین‌ مسایل‌ حكومت‌ اسلامی‌ است‌. اگر رسول‌ خدا در «غدیر خُم‌» قصد داشت‌ حضرت‌ علی‌ را خلیفه‌ی‌ خود معرفی‌ كند، قاعدتاً می‌بایست‌ پس‌ از مقدمه‌ای‌ مناسب‌ و تمهیدی‌ مفصل‌، همراه‌ با بیان‌ ضرورت‌ و اهمیت‌ مسأله‌، اصل‌ سخن‌ را ابراز نماید، بالاخص‌ سخنی‌ كه‌ قرار بود با كلمات‌ ذی‌معانی‌ ابراز شود و به‌ تنهایی‌ مقصد را افاده‌ نمی‌كرد. و بعد از آن‌ هم‌ می‌بایست‌ بلافاصله‌ مردم‌ را به‌ لزوم‌ تمسّک به‌ آن‌ و مضرّات‌ اختلاف‌ متوجه‌ نماید تا مسأله‌ی‌ استخلاف‌ از هر جنبه‌ روشن‌ و بدین‌ طریق‌ اتمام‌ حجّت‌ شود.

\* چرا رسول‌ خدا در «غدیر خُم‌» در یک سخن‌ كوتاه‌ با مقدّمه‌ای‌ چند كلمه‌ای‌ كه‌ ربط‌ واضحی‌ هم‌ با مسأله‌ی‌ خلافت‌ نداشت‌، درباره‌ی‌ خلافت‌ حضرت‌ علی‌ با الفاظی‌ ذی‌وجوه‌ و محتمل‌ چندین‌ معنا و مقصد، سخن‌ گفت‌ و پس‌ از آن‌ نه‌ تنها توضیح‌ بیشتری‌ ارایه‌ نفرمود، بلكه‌ دعایی‌ ایراد كرد كه‌ به‌ مفهوم‌ ضرورت‌ محبّت‌ و مودّت‌ با علی‌ بود؟ این‌ در حالی‌ بود كه‌ رسول‌ خدا توسط‌ وحی‌، دورنمای‌ آینده‌ی‌ امت‌ به‌ ویژه‌ مشكلاتی‌ كه‌ با آن‌ مواجه‌ می‌شدند را به‌ خوبی‌ می‌دید و این‌ ایجاب‌ می‌كرد تعیین‌ خلیفه‌ در آن‌ روز با بیانی‌ بسیار مفصل‌ و شافی‌ همراه‌ با تبیین‌ وظیفه‌ی‌ امت‌ پس‌ از پیامبر، صورت‌ می‌گرفت‌([[96]](#footnote-96)).

خیلی‌ قبل‌ از سفر حجة الوداع‌، زمانی‌ كه‌ رسول‌ خدا در مدینه‌ به‌ سر می‌برد و از حمله‌های‌ ناگهانی‌ كفّار بر خود اندیشه‌ داشت‌ و كسانی‌ از ایشان‌ محافظت‌ می‌كردند، خداوند متعال‌ آیه‌ی‌ عصمت‌ را بر وی‌ نازل‌ و اعلام‌ كرد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾ [المائدة‌:‌ 68].

در این‌ آیه‌ دو چیز با تأكید برای‌ رسول‌ خدا روشن‌ شد:

1. تبلیغ‌ صریح‌ و واضح‌ تمام‌ احكام‌ دین‌؛ به‌ طوری‌ كه‌ ـ به‌ فرض‌ محال‌ ـ اگر در این‌ كار كوتاهی‌ می‌كرد، حق‌ رسالت‌ الهی‌ را به‌ جا نیاورده‌ بود.
2. محفوظ‌ و مصون‌ بودن‌ از شرّ مردم‌؛ كه‌ در كنف‌ عصمت‌ و محافظت‌ خداوند حفیظ‌ قرار دارد.

بر مبنای‌ این‌ فرمان‌ الهی‌، عقیده‌ بر این‌ است‌ كه‌ تبیین‌ احكام‌ مفروض‌ التبلیغ‌ بر رسول‌ او فرض‌ بود و او در این‌ راستا نمی‌بایست‌ از كسی‌ ترس‌ و واهمه‌ داشته‌ باشد. باید با جرأت‌ بگوید و همچنین‌ شفاف‌ و واضح‌ تا جای‌ سؤالی‌ برای‌ كسی‌ باقی‌ نماند. و بدون‌ شک ایشان‌ چنین‌ بودند.

\* چرا رسول‌ خدا حكم‌ مهم‌ استخلاف‌ علی‌ را با الفاظی‌ ذی‌وجوه‌ و محتمل‌ معانی‌ زیاد برای‌ مردم‌ بیان‌ داشت‌ و به‌ جای‌ آن‌ از الفاظ‌ صریحی‌ مانند حاكم‌، امیر، خلیفه‌، والی‌ و... استفاده‌ نكرد تا بعد از ایشان‌ مخالفانی‌، توجیه‌ نامقصود پیاده‌ نكنند؟ آیا این‌ خلاف‌ طریق‌ بیان‌ انبیا ‡ كه‌ بلاغ‌ روشن‌ و مبین‌ می‌باشد، نیست‌ كه‌ در قرآن‌ چنین‌ مطرح‌ شده‌: ﴿فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ﴾ [التغابن: 12] «بر عهده پیامبر فقط رساندن آشكار است‏». آن‌ هم‌ درباره‌ی‌ موضوعی‌ كه‌ به‌ مراتب‌ مهم‌تر از احكامی‌ مانند تیمّم‌، مسح‌ موزه‌ و... است‌ كه‌ خیلی‌ صریح‌ تبیین‌ شده‌اند. یقیناً كه‌ ایشان‌ از كسی‌ ترسی‌ نداشتند؛ زیراخداوند متعال‌ در شأن‌ پیامبران‌ فرموده‌: ﴿وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ﴾ [الأحزاب‌: 39]. «از او می‌ترسند و نمی‌ترسند از كسی‌ جز خدا».

ـ ثابت‌ نیست‌ كه‌ رسول‌ خدا «حدیث‌ موالات‌» یا مشابه‌ آن‌ را در جایی‌ دیگر جز «غدیر خم‌»، ایراد فرموده‌ باشد. آنچه‌ از روایات‌ مربوط‌ به‌ «حدیث‌ موالات‌» در ذخیره‌ی‌ احادیث‌ هست‌، فقط‌ روایت‌ سخن‌ آن‌ حضرت‌ در «غدیر خم‌» است‌.

\* چرا رسول‌ خدا آن‌ كلمات‌ ذی‌وجوه‌ را كه‌ غالب‌ مفهوم‌ آن‌ دوستی‌ و محبّت‌ است‌ فقط‌ در «غدیر خم‌» ایراد فرمود و بعد از آن‌ تا لحظه‌ی‌ وفات‌ چیزی‌ در توضیح‌ مقصود خویش‌ یا بیانی‌ دیگر برای‌ خلافت‌ حضرت‌ علی‌ ایراد نفرمود؟

ـ مسأله‌ی‌ خلافت‌ و امامت‌ از اركان‌ بزرگ‌ و اصلی‌ حكومت‌ الهی‌ است‌. امّا بر خلاف‌ نبوت‌ و رسالت‌، تعیین‌ خلیفه‌ و امیر از طرف‌ خدا بر خود بندگان‌ مفوّض‌ شده‌ است‌ تا خود در تعیین‌ سرنوشت‌ خویش‌ نقش‌ داشته‌ باشند و احساس‌ وظیفه‌ نمایند. به‌ همین‌ دلیل‌ در روز عرفه‌ (نهم‌ ذیحجه‌) ـ زمانی‌ كه‌ هنوز «حدیث‌ موالات‌» ایراد نشده‌ بود ـ آیه‌ی: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾‌ [المائدة‌: 3]. بر رسول‌ خدا نازل‌ شد و طی‌ آن‌ كامل‌ شدن‌ دین‌ و نعمت‌ خدا بر مسلمانان‌ ابلاغ‌ گشت‌.

\* چرا هنوز رسول‌ خدا خلیفه‌ را تعیین‌ نكرده‌ بود، چند روز جلوتر از آن‌ آیه‌ی‌ تكمیل‌ دین‌ نازل‌ شد؟ تعیین‌ خلیفه‌ اگر از طرف‌ رسول‌ بود، مطمئناً مبتنی‌ بر وحی‌ بود و ابلاغ‌ آن‌ به‌ منزله‌ی‌ ركن‌ بزرگی‌ از اركان‌ اسلام‌ بر رسول‌ واجب‌. در این‌ صورت‌ باید آیه‌ بعد از ماجرای‌ «غدیر خم‌» یا بلافاصله‌ پس‌ از ایراد حدیث‌ «موالات‌» ـ اگر به‌ معنای‌ امامت‌ بود ـ نازل‌ می‌شد یا این‌ حدیث‌ قبل‌ از نزول‌ آیه‌ ایراد می‌گردید تا در هر صورت‌ هنگام‌ نزول‌ آیه‌ تكمیل‌ دین‌، دین‌ واقعاً كامل‌ و تمام‌ بود.

ـ رسول‌ خدا در روز عرفه‌ پس‌ از بیانی‌ مفصّل‌ و مهم‌ در آخر از مردم‌ پرسیدند: «مردم‌! شما از من‌ مورد سؤال‌ قرار خواهید گرفت‌. در آن‌ روز چه‌ خواهید گفت‌؟ مردم‌ گفتند: گواهی‌ خواهیم‌ داد كه‌ تو حق‌ تبلیغ‌ و رسالت‌ و نصیحت‌ را ادا كرده‌ای‌» آن‌گاه‌ در حالی‌ كه‌ انگشت‌ سبابه‌اش‌ را به‌ جانب‌ آسمان‌ بلند می‌كرد و باز به‌ سوی‌ مردم‌ می‌گرفت‌، فرمودند: «بار خدایا! گواه‌ باش‌، بار خدایا! گواه‌ باش‌، بار خدایا! گواه‌ باش»([[97]](#footnote-97)).

\* چرا در روز نهم‌، مردم‌ را به‌ ادای‌ رسالت‌ خویش‌ گواه‌ می‌گیرد؟ ایشان‌ كه‌ هنوز «حدیث‌ موالات‌» را ایراد نكرده‌ و در آن‌، حضرت‌ علی‌ را به‌ خلافت‌ پس‌ از خود برنگزیده‌ بود؟ اگر موضوع‌ خلافت‌ از اركان‌ مهم‌ اسلام‌ است‌ ـ كه‌ هست‌ ـ و «حدیث‌ موالات‌» گویای‌ آن‌ می‌باشد، یا بهتر است‌ گفته‌ شود، بایستی‌ قبل‌ از روز نهم‌ این‌ انتخاب‌ را انجام‌ می‌داد تا هنگام‌ شاهد گرفتن‌ مردم‌ هم‌ پیكره‌ی‌ رسالت‌ كامل‌ می‌بود و هم‌ شهادت‌ مردم‌ درست‌ در می‌آمد و مصداق‌ می‌داشت‌.

ـ رسول‌ خدا پس‌ از ماجرای‌ «غدیر خم» تا سه‌ ماه‌ زنده‌ بودند و چنان‌چه‌ سخن‌ ایشان‌ در آن‌ مكان‌ به‌ قصد تعیین‌ حضرت‌ علی‌ به‌ خلافت‌ بود، حتماً آن‌ را در ایام‌ واپسین‌ زندگی‌ بار دیگر و بلكه‌ چند بار دیگر آن‌ هم‌ به‌ طور واضح‌ بیان‌ می‌كرد.

\* چرا در طول‌ سه‌ ماه‌ كه‌ پس‌ از موضوع‌ «غدیر خم‌» زنده‌ ماندند حتی‌ یک بار هم‌ درباره‌ی‌ خلافت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ نه‌ صراحتاً و نه‌ به‌ اشاره‌، چیزی‌ نفرمودند تا حكم‌ ابلاغ‌ شده‌ در «غدیرخُم‌» موكّد گردد و این‌ موضوع‌ بعد از وی‌ كوچك‌ترین‌ مجالی‌ برای‌ بروز آرا و توجیهات‌ دیگر در خود نداشته‌ باشد؟

ـ حضرت‌ عبدالله بن‌ عباس‌ ب گوید:

«رسول‌ الله در مرض‌ وفات‌ بود كه‌ علی‌ ابن‌ ابی‌طالب‌ از نزد ایشان‌ برخاست‌ و بیرون‌ رفت‌. از او پرسیدند: حال‌ رسول‌ الله چگونه‌ است‌ ابوالحسن‌؟ او گفت‌: امروز به‌ حمدالله سالم‌ هستند. عباس‌ دست‌ او را گرفت‌ و گفت‌: اما من‌ گمان‌ می‌كنم‌ رسول‌ الله در همین‌ مرض‌، وفات‌ می‌كند. چون‌ من‌ مرگ‌ را در چهره‌ی‌ فرزندان‌ عبدالمطلب‌ وقت‌ مرگ‌شان‌ تشخیص‌ می‌دهم‌. حالا ما را نزد رسول‌ الله ببر تا بپرسیم‌ این‌ أمر (خلافت‌ ایشان‌) پس‌ از وی‌ به‌ چه‌ كسی‌ می‌رسد اگر ما باشیم‌، آن‌ را خواهیم‌ دانست‌ و اگر دیگران‌ هستند می‌خواهیم‌ در حق‌ّ ما آنان‌ را وصیت‌ كند. علی‌ گفت‌: والله كه‌ اگر ما از رسول‌الله درباره‌ی‌ خلافت‌ سؤال‌ كنیم‌ او اسم‌ ما را نگیرد، بعد از وی‌ مردم‌ آن‌ را به‌ ما نخواهند داد. به‌ خدا سوگند من‌ در این‌ مورد از رسول‌الله چیزی‌ نمی‌پرسم‌»([[98]](#footnote-98)).

\* چرا حضرت‌ عباس‌ عموی‌ بزرگوار و اهل‌ بیت‌ رسول‌ خدا در مرض‌ وفات‌ رسول‌ خدا كه‌ فقط‌ سه‌ ماه‌ از ایراد «حدیث‌ موالات‌» گذشته‌ بود، می‌خواهد به‌ توسط‌ حضرت‌ علی‌ از ایشان‌ درباره‌ی‌ خلافت‌ سؤال‌ كند تا بداند چه‌ كسی‌ خلیفه‌ او می‌شود؟ مگر «حدیث‌ موالات‌» را فراموش‌ كرده‌ بود؟ و چرا حضرت‌ علی‌ در جواب‌ او سوگند یاد كرد كه‌ از رسول‌ خدا درباره‌ی‌ خلافت‌ چیزی‌ نپرسد و به‌ جای‌ آن‌ نگفت‌: رسول‌ خدا در «غدیر خم‌» مرا به‌ خلافت‌ برگزیده‌؛ دیگر چه‌ نیازی‌ هست‌ كه‌ دوباره‌ در این‌ حالت‌ از ایشان‌ در مورد خلافت‌ سؤال‌ كنیم‌؟

از این‌ سلسله‌ حقایق‌ ثابت‌ می‌شود كه‌ «حدیث‌ موالات‌» ربطی‌ به‌ مسأله‌ی‌ خلافت‌ نداشت‌ و به‌ همین‌ دلیل‌ هیچ‌ یک از اصحاب‌ رسول‌ خدا به‌ شمول‌ اهل‌ بیت‌، از آن‌، مفهوم‌ خلافت‌ و امارت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ را استنباط‌ نكرد.

**... و چراهاي‌ ديگر**

اگر سخن‌ از دلایل‌ و شواهد متفرّق‌ یا جزیی‌ باشد، رشته‌ی‌ سخن‌ تا اینجا ختم‌ نمی‌شود. از زمان‌ ایراد «حدیث‌ موالات‌» تا پایان‌ عصر صحابه‌ بالاخص‌ تا پایان‌ دوره‌ی‌ خلافت‌ راشده‌ ـ به‌ شواهد بسیار برجسته‌ای‌ می‌توان‌ دست‌ یافت‌ كه‌ ثابت‌ می‌كند نه‌ «حدیث‌ موالات‌» گویای‌ خلافت‌ حضرت‌ علی‌ بود و نه‌ خلافت‌ بلافصل‌ ایشان‌ به‌ دلایل‌ و نصوص‌ دیگر منصوص‌ بود.

با مطالعه‌ی‌ این‌ تاریخ‌ محكم‌، سَیلی‌ از چراهای‌ بی‌جواب‌ در بستر ذهن‌ خواننده‌ به‌ راه‌ می‌افتد. با این‌ مقدمه‌ی‌ شرطی‌ كه‌ «اگر رسول‌ خدا در «غدیر خُم‌» حضرت‌ علی‌ را خلیفه‌ی‌ خود معرفی‌ كرد».

ـ چرا آن‌حضرت‌ برای‌ تأكید یا توضیح‌ هم‌ كه‌ شده‌ حتی‌ یک مرتبه‌ دیگر به‌ صحابه‌ در این‌ موضوع‌ مهم‌ چیزی‌ نفرمود؟

ـ چرا آن‌حضرت‌ با الفاظ‌ فصیح‌ كه‌ جز خلافت‌ و امارت‌ احتمال‌ هیچ‌ معنی‌ دیگری‌ نداشته‌ باشد، ایشان‌ را خلیفه‌ و امیر پس‌ از خود معرّفی‌ نفرمود؟

ـ چرا در سقیفه‌ی‌ بنی‌ساعده‌، آن‌گاه‌ كه‌ شورای‌ مهاجران‌ و انصار در خصوص‌ رهبری‌ امت‌ بر پا گردید و برای‌ اثبات‌ شایستگی‌ بعضی‌ افراد و گروه‌ها در احراز این‌ منصب‌ از هر طرف‌ دلایلی‌ رد و بدل‌ شد، أحدی‌ از اصحاب‌، «حدیث‌ موالات‌» را برای‌ احقیت‌ حضرت‌ علی‌ بر زبان‌ نراند؟ در حالی‌ همه‌ آن‌ را شنیده‌ بودند و از طرفی‌ در جمع‌، بنی‌هاشم‌ و بنی‌عبدالمطلب‌ و بنی‌امیه‌ هم‌ بودند كه‌ قطعاً به‌ انتخاب‌ حضرت‌ علی‌ بیش‌ از انتخاب‌ حضرت‌ ابوبكر خوشحال‌ می‌شدند.

ـ چرا اصلاً با وجود دلیل‌ و نص‌ّ برای‌ امارت‌ یک فرد، مهاجران‌ و انصار در سقیفه‌ دچار اختلاف‌ نظر شدند؟

ـ چرا حضرت‌ علی‌ خود پس‌ از اندكی‌ تأخیر به‌ همراهی‌ زبیر به‌ سوی‌ ابوبكر شتافت‌ و هر دو با وی‌ بیعت‌ نمودند؟([[99]](#footnote-99)).

ـ چرا ایشان‌ در بیان‌ علّت‌ تأخیر چند ساعته‌ی‌ خویش‌ به‌ جای‌ احتجاج‌ به‌ «حدیث‌ موالات‌»، فرمودند: «ما ناراحت‌ شده‌ بودیم‌، فقط‌ بدین‌ علت‌ كه‌ در مشاوره‌ ما را فرا نخواندند؟» و چرا به‌ جای‌ اظهار احقیت‌ خویش‌ به‌ خلافت‌، فرمود: «در حقیقت‌ ما پس‌ از رسول‌ خدا ابوبكر را هم‌ به‌ این‌ امر از همه‌ احق‌ّ می‌دانیم‌. او رفیق‌ غار و ثانی‌ اثنین‌ است‌. ما شرف‌ و بزرگی‌ او را به‌ یقین‌ می‌دانیم‌. در حالی‌ كه‌ رسول‌ الله زنده‌ بودند، او را به‌ اقامه‌ی‌ نماز امر فرمودند؟»([[100]](#footnote-100)).

ـ چرا شش‌ ماه‌ بعد، وقتی‌ حضرت‌ ابوبكر به‌ خانه‌ی‌ حضرت‌ علی‌ رفت‌ و علت‌ عزلت‌ و رنجیدگی‌ او را جویا شد، در جواب‌ گفت‌: «ما فكر می‌كردیم‌ كه‌ چون‌ اهل‌ بیت‌ هستیم‌ در امر شورای‌ خلافت‌ نصیبی‌ داریم‌؟» و پس‌ از اعتذار متقابل‌ با هم‌ به‌ مسجد رفتند و هر دو در جمع‌ تمام‌ صحابه‌ سخن‌ گفتند و حضرت‌ علی‌ عذر خویش‌ را بیان‌ و بار دیگر در انظار همه‌ با خلیفه‌ی‌ رسول‌ خدا بیعت‌ نمود تا بهانه‌ای‌ برای‌ كسی‌ باقی‌ نماند؟ ([[101]](#footnote-101)).

ـ چرا به‌ جای‌ آن‌ سخن‌، نگفت‌: خودتان‌ خوب‌ می‌دانید كه‌ رسول‌ خدا مرا به‌ خلافت‌ انتخاب‌ كرده‌، ولی‌ شما این‌ حق‌ مرا بدون‌ اطلاع‌ من‌ غصب‌ كردید؟ و اصلاً چرا حاضر شد به‌ مسجد برود و بار دیگر بیعت‌ خویش‌ را جلوی‌ همه‌ تكرار نماید و از این‌ كار امتناع‌ نكرد تا بدین‌ طریق‌ احقیت‌ خویش‌ را به‌ مردم‌ بفهماند؟

ـ چرا در زمان‌ انتخاب‌ خلیفه‌ی‌ سوّم‌ كه‌ حضرت‌ علی‌ یكی‌ از دو كاندیدای‌ نهایی‌ و مسلّم‌ قرار گرفتند، ایشان‌ همچنان‌ از به‌ میان‌ آوردن‌ «حدیث‌ موالات‌» برای‌ اثبات‌ خلافت‌ از پیش‌ تعیین‌ شده‌ی‌ خود ساكت‌ ماند و یک كلمه‌ هم‌ در این‌ مورد بر زبان‌ نراند؟

ـ چرا آن‌گاه‌ كه‌ حضرت‌ عبدالرحمن‌ بن‌ عوف‌ به‌ عنوان‌ برگزاركننده‌ی‌ مراسم‌ انتخاب‌ خلیفه‌ی‌ سوم‌ از میان‌ حضرت‌ عثمان‌ و حضرت‌ علی‌ شخصاً دست‌ به‌ همه‌ پرسی‌ دامنه‌داری‌ زد و در عرض‌ سه‌ روز از تمام‌ اصناف‌ مردم‌ حتی‌ از زنان‌ سراپرده‌نشین‌ و كودكان‌ مكتب‌ها و قافله‌ها و مسافرانی‌ كه‌ تازه‌ وارد مدینه‌ می‌شدند جویای‌ نظر شد، به‌ استثنای‌ فقط‌ دو نفر([[102]](#footnote-102)) تمام‌ مردم‌ به‌ استخلاف‌ حضرت‌ عثمان ‌ نظر دادند؟([[103]](#footnote-103)) مگر هیچ‌ كدام‌ از افراد آن‌ جمعیت‌ بزرگ‌ مسلمانان‌، «حدیث‌ موالات‌» را به‌ خاطر نداشت‌ تا موجب‌ شود اسم‌ حضرت‌ علی را بر زبان‌ بیاورد؟

ـ چرا وقتی‌ معترضان‌ آشوبگر مصری‌ به‌ قصد جان‌ خلیفه‌ی‌ سوم‌، از مصر به‌ سوی‌ مدینه‌ خارج‌ شدند، حضرت‌ علی‌ شخصاً داوطلب‌ شد آنان‌ را باز پس‌ گرداند و چون‌ با آنان‌ ملاقات‌ نمود با جواب‌های‌ قانع‌ كننده‌ به‌ اعتراضات‌ آنان‌ بر عثمان‌ چنان‌ یاوری‌ مخلص‌ پاسخ‌ گفت‌؟([[104]](#footnote-104)) در حالی‌ كه‌ آن‌ شورشیان‌ به‌ حضرت‌ علی‌ احترام‌ فراوان‌ قایل‌ بودند و دوست‌ داشتند او را به‌ خلافت‌ منصوب‌ كنند و فكر می‌كردند كارهای‌شان‌ موجب‌ رضای‌ اوست‌. امّا در آن‌ ملاقات‌ نه‌ آنان‌ چیزی‌ در مورد «حدیث‌ غدیر» بر زبان‌ آوردند و نه‌ علی‌ از فرصت‌ استفاده‌ كرد و با یادآوری‌ «حدیث‌ موالات‌» آنان‌ را در عزم‌ خود مصمّم‌تر نمود. حاشا كه‌ ایشان‌ چنین‌ كنند. بر عكس‌، ایشان‌ آنان‌ را توبیخ‌ نمود و با شرم‌ساری‌ مجبور به‌ مراجعت‌ كرد و آنان‌ دست‌ از پا درازتر به‌ مصر بازگشتند!.

جالب‌ است‌ بدانید این‌ ملاقات‌ در «جُحفه‌» به‌ وقوع‌ پیوست‌؛ جایی‌ كه‌ «حدیث‌ غدیر» ایراد شده‌ بود. بدین‌ ترتیب‌ كسی‌ كه‌ در «جحفه‌»، «مولای‌ هر مؤمن‌» معرّفی‌ شده‌ بود، در همان‌ محل‌ از خلافت‌ و شخصیت‌ خلیفه‌ی‌ پیش‌ از خود دفاع‌ نمود. چه‌ حكیمانه‌ و زیباست‌ فعل‌ خداوند متعال‌ در تلفیق‌ واقعات‌ و تفهیم‌ واقعیات‌!.

ـ چرا وقتی‌ مردم‌ ایشان‌ را به‌ نمایندگی‌ از خود برای‌ تذكر بعضی‌ از امور به‌ سوی‌ امیرالمؤمنین‌ عثمان‌ فرستادند، به‌ جای‌ نكوهش‌ عثمان‌ به‌ دلیل‌ نامشروع‌ بودن‌ خلافتش‌ و بیان‌ دلیل‌ احقیت‌ خویش‌ به‌ آن‌ مقام‌، با یادآوری‌ فضایل‌ مسلّم‌ ایشان‌ چنین‌ محبوبانه‌ وی‌ را مورد اندرز قرار دادند. (به‌ روایت‌ نهج‌البلاغه‌: خطبه‌ 163):

«مردم‌ در پشت‌ سر من‌ هستند و مرا بین‌ تو و خودشان‌ سفیر قرار داده‌اند. سوگند به‌ خدا نمی‌دانم‌ به‌ تو چه‌ بگویم‌. چیزی‌ نمی‌دانم‌ كه‌ تو خود آن‌ را ندانی‌ و تو را به‌ كاری‌ راهنما نیستم‌ كه‌ آن‌ را نشناسی‌. می‌دانی‌ آنچه‌ ما می‌دانیم‌. در چیزی‌ از تو پیشی‌ نگرفتیم‌ كه‌ تو را به‌ آن‌ آگاه‌ سازیم‌ و در هیچ‌ حكمی‌ خلوت‌ ننمودیم‌ تا آن‌ را به‌ تو برسانیم‌. تو دیدی‌ آنچه‌ ما دیدیم‌ و شنیدی‌ آنچه‌ كه‌ ما شنیدیم‌ و با رسول‌ خدا مصاحبت‌ داشتی‌ چنان‌ كه‌ ما مصاحبت‌ داشتیم‌. پسر ابوقحافه‌ و پسر خطاب‌ به‌ درست‌كاری‌ از تو سزاوارتر نبودند، در حالی‌ كه‌ تو از جهت‌ خویشی‌ به‌ رسول‌ خدا از آنها نزدیك‌تری‌ و به‌ دامادی‌ مرتبه‌ای‌ یافته‌ای‌ كه‌ آن‌ دو نیافته‌اند...».

ـ چرا وقتی‌ آشوبگران‌ مصری‌ به‌ خانه‌ی‌ امیرالمؤمنین‌ عثمان یورش‌ بردند، خود با فرزندانش‌ با شمشیر برهنه‌ در مقابل‌ آنان‌ قرار گرفت‌ و پس‌ از ساعت‌ها نبرد آنان‌ را به‌ عقب‌نشینی‌ وا داشت‌؟

ـ چرا وقتی‌ امیرالمؤمنین‌ عثمان شهید شد، از شدّت‌ ناراحتی‌ گریست‌ و فرزندان‌ و غلامش‌ را به‌ سبب‌ سستی‌ در دفاع‌ از وی‌ به‌ باد ملامت‌ و نگوهش‌ گرفت‌؟ عجیب‌تر آن‌كه‌ این‌ اتفاق‌ تكان‌دهنده‌ در روز هیجدهم‌ ذیحجه‌ ـ تاریخ‌ ایراد حدیث‌ موالات‌ ـ به‌ وقوع‌ پیوست‌ و از هر حیث‌ مناسبت‌ خوبی‌ برای‌ اظهار نامشروع‌ بودن‌ خلافت‌ آن‌ خلیفه‌ فراهم‌ آمده‌ بود. اما به‌ جای‌ این‌، آن‌ مرد حق‌ از آن‌ زمان‌ تا آخرین‌ ایام‌ زندگی‌ خویش‌ بر آن‌ شهید مظلوم‌، ترحم‌ و از خون‌ وی‌، تبرّی‌ می‌نمود؟ آیا اینها به‌ معنی‌ تأیید خلیفه‌ و خلافت‌ پیش‌ از خود نبود؟

ـ چرا پس‌ از شهادت‌ حضرت‌ عثمان‌ هر بار كه‌ مردم‌ برای‌ قبولاندن‌ زعامت‌ و امارت‌ مسلمانان‌ به‌ نزد حضرت‌ علی‌ می‌آمدند، ایشان‌ از قبول‌ آن‌ به‌ دلایل‌ متقیانه‌ شانه‌ خالی‌ می‌كرد؟([[105]](#footnote-105)). در حالی‌ كه‌ طبق‌ فرمان‌ رسول‌ خدا در «غدیر خم‌» ایشان‌ خلیفه‌ی‌ اصلی‌ و اول‌ ایشان‌ بود و می‌بایست‌ از هر فرصتی‌ استفاده‌ می‌كرد تا خلافت‌ را تحت‌ اختیار خود در آورد؟

در «نهج‌ البلاغة‌» قصه‌های‌ روی‌گردانی‌ ایشان‌ از قبول‌ امارت‌ به‌ كثرت‌ مطرح‌ شده‌ است‌. به‌ طور مثال،‌ ایشان‌ به‌ طلحه‌ و زبیر ك فرمودند:

«سوگند به‌ خدا كه‌ من‌ نه‌ رغبتی‌ به‌ خلافت‌ داشتم‌ و نه‌ آرزویی‌ برای‌ امارت‌. امّا شما مرا به‌ قبول‌ آن‌ فرا خواندید و به‌ آن‌ واداشتید»([[106]](#footnote-106)).

ـ چرا ایشان‌ هر زمان‌ و خصوصاً در مناظرات‌ با مخالفان‌ سیاسی‌ خویش‌، بیعت‌ مهاجران‌ و انصار را به‌ عنوان‌ سند خلافت‌ خویش‌ به‌ میان‌ می‌آورد؟ (قانوناً و شرعاً اگر خلافت‌ منصوصه‌ای‌ در بین‌ بود، شخص‌ تنصیص‌ شده‌ بدون‌ بیعت‌ مردم‌ بلافاصله‌ بعد از رحلت‌ رسول ‌، جانشین‌ وی‌ می‌شد و در آن‌ صورت‌ نیازی‌ هم‌ به‌ استدلال‌ از بیعت‌ مردم‌ نبود).

ـ چرا ایشان‌ از وقتی‌ كه‌ به‌ خلافت‌ انتخاب‌ شد تا زنده‌ بود، در هیچ‌ یک از سخنان‌ و خطبه‌ها و مكتوبات‌ خویش‌، برای‌ تذكر مردم‌ به‌ خلافت‌ بلافصل‌ خویش‌ كه‌ از او سلب‌ شده‌ بود، آن‌ حدیث‌ را یادآور نشد؟

لحظه‌ای‌ درنگ‌ كنید تا همین‌ جا به‌ یک مطلب‌ در همین‌ خصوص‌ اشاره‌ شود تا خواننده‌ در اثنای‌ مطالعات‌ وسیع‌تر، دچار سردرگمی‌ و تردّد نشود.

روایت‌ شده‌ كه‌ یک بار حضرت‌ علی‌ در دوران‌ خلافت‌ خویش‌ و زمانی‌ كه‌ اختلافات‌ سیاسی‌ میان‌ ایشان‌ و معاویه‌ب شروع‌ شده‌ بود، در «رحبه‌»ی‌ كوفه([[107]](#footnote-107)) در اثنای‌ سخن‌، مردم‌ را سوگند داد كه‌ آیا از میان‌ آنان‌ كسی‌ نشنیده‌ كه‌ رسول‌ خدا در «غدیر خم‌» فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ»؟ در آن‌ جلسه‌ دوازده‌ نفر و یا بیشتر كه‌ همه‌ از مهاجران‌ و انصار بودند، به‌ پا خاستند و سخن‌ ایشان‌ را با روایت‌ كل‌ حدیث‌ جلوی‌ همه‌ تأیید نمودند.

خواننده‌ی‌ این‌ واقعه‌ باید بداند كه‌ این‌ سخن‌ ایشان‌ یقیناً به‌ معنای‌ استدلال‌ از «حدیث‌ موالات‌» به‌ خلافت‌ خود نبود؛ زیرا اولاً، در آن‌ زمان‌ ایشان‌ خلیفه‌ بود و نیازی‌ به‌ این‌ استدلال‌ نداشت‌. ثانیاً، كسانی‌ كه‌ مخاطبش‌ قرار داشتند، همه‌ پیروان‌ و دوستداران‌ او و كسانی‌ بودند كه‌ با وی‌ بیعت‌ خلافت‌ كرده‌ بودند. بنابراین‌، چنین‌ استدلالی‌ به‌ آن‌ برهه‌ از زمان‌ به‌ هیچ‌ حیث‌ محلی‌ نداشت‌؛ بی‌محل‌تر آن‌كه‌ پنداشته‌ شود مقصود ایشان‌، استدلال‌ به‌ خلافت‌ بلافصل‌ بود! منظور ایشان‌ بلاشک یادآوری‌ توصیه‌ی‌ رسول‌ خدا در باره‌ی‌ وجوب‌ محبّت‌ خویش‌ به‌ مردم‌ كوفه‌ بود كه‌ در آن‌ ایام‌ در مشاجرات‌ میان‌ او و معاویه‌ ب با لج‌بازی‌ها و بهانه‌جویی‌های‌ كلافه‌كننده‌ وی‌ را به‌ ستوه‌ آورده‌ بودند([[108]](#footnote-108)). ایشان‌ خواستند به‌ وسیله‌ی‌ آن‌ بیان‌ نبوی‌ و شاهد گرفتن‌ بسیاری‌ از صحابه‌ بر صحت‌ آن‌، مردم‌ را به‌ دوستی‌ با خود و اطاعت‌ و حرف‌شنوی‌ تشویق‌ نماید.

ـ چرا در موضوع‌ «تحكيم‌ حَكَمين» كه‌ دو نفر ـ ابوموسی‌ اشعری‌ از جانب‌ علی‌ ، و عمرو بن‌ العاص‌ از جانب‌ معاویه‌ . ـ به‌ عنوان‌ حَكَم‌ انتخاب‌ شدند تا هر طور صلاح‌ دیدند به‌ اختلاف‌ رسیدگی‌ كنند، آن‌گاه‌ كه‌ حضرت‌ اشعری‌، حضرت‌ علی‌ و حضرت‌ معاویه‌ را موقتاً از خلافت‌ عزل‌ كرد، از طرف‌ طرفداران‌ علی‌ كه‌ اكثر جمعیت‌ مسلمانان‌ را تشكیل‌ می‌دادند، «حدیث‌ موالات‌» به‌ عنوان‌ نقص‌كننده‌ی‌ نظر اشعری‌ ارایه‌ نشد؟ ظاهر است‌ كه‌ در آن‌ شرایط‌ ضرورت‌ و انگیزه‌ی‌ یادآوری‌ چنین‌ دلیلی‌ شدید بود.

ـ چرا در تمام‌ عصر صحابه‌ ـ رضی‌الله عنهم‌ ـ یک نفر هم‌ «حدیث‌ موالات‌» را برای‌ اثبات‌ خلافت‌ بلافصل‌ علی‌ مطرح‌ نكرد؟ (هرگاه‌ و از هركس‌ روایت‌ شده‌، فقط‌ برای‌ بیان‌ محبوبیت‌ آن‌حضرت‌ بوده‌ است‌.)

ـ اصلاً چرا بسیاری‌ از صحابه‌ ـ آنان‌ كه‌ با ابوبكر صدیق‌ و پس‌ از او با عمر فاروق‌ و پس‌ از او با عثمان‌ ذی‌النورین‌ ـ بیعت‌ كردند، «حدیث‌ موالات‌» را روایت‌ كرده‌اند؟ چون‌ اگر آن‌ حدیث‌، مبین‌ خلافت‌ منصوص‌ علی‌ بود، روایتش‌ مخالف‌ صریح‌ و نقض‌كننده‌ی‌ نظر و عمل‌ خودشان‌ بود.

چرا...؟...؟...؟

اگر در «حدیث‌ موالات‌» خلافت‌ حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ بیان‌ شده‌ بود، باید گفت‌: جواب‌ این‌ چراها و خیلی‌ سؤالات‌ دیگر هرگز كشف‌ نمی‌گردد. این‌ سؤالات‌ سردرگم‌ كننده‌ آن‌ وقت‌ مجال‌ بروز نخواهند یافت‌ كه‌ پذیرفته‌ شود. «حدیث‌ موالات‌» به‌ نظر خود حضرت‌ علی‌ و اهل‌ بیت‌ و هواداران‌ ایشان‌ و تمام‌ صحابه‌ در بیان‌ فضیلت‌ و لزوم‌ محبّت‌ با ایشان‌ بود، نه‌ چیزی‌ دیگر.

**محبوبيّت‌، ويژه‌ي‌ علي‌ و اهل‌ بيت‌ بود**

بعضی‌ از افراد و گروه‌های‌ صحابه‌ دارای‌ فضایل‌ و خصوصیات‌ ویژه‌ای‌ ـ به‌ عنوان‌ مظاهر كامل‌تر ـ بودند. در این‌ بین‌ خاصّه‌ی‌ اهل‌ بیت‌ رسول‌ خدا «محبوبیت‌» بود. چون‌ محبّت‌ با رسول‌ خدا مستلزم‌ محبّت‌ با خانواده‌ و ذُریت‌ ایشان‌ است‌ و بنابراین‌، بغض‌ و عداوت‌ با آنان‌ مترادف‌ با دشمنی‌ با رسول‌ خدا می‌باشد (أعاذنا الله منها). آن‌ حضرت‌ ضرورت‌ حُب‌ّ خویش‌ را برای‌ امت‌ چنین‌ تبیین‌ فرموده‌ است‌:

«هیچ‌ یک از شما مؤمن‌ كامل‌ نیست‌ مگر این‌كه‌ من‌ به‌ نزد او از اهل‌ و مالش‌ و از تمام‌ مردم‌ محبوب‌تر باشم‌»([[109]](#footnote-109)).

بر همین‌ مبنا، آن‌ حضرت‌ در حدیثی‌ ضرورت‌ محبّت‌ اهل‌ بیت‌ خویش‌ را چنین‌ ابلاغ‌ فرموده‌ است‌:

«خداوند را به‌ سبب‌ نعمت‌های‌ بزرگی‌ كه‌ به‌ شما ارزانی‌ فرموده‌، دوست‌ بدارید و مرا به‌ دوستی‌ خدا و اهل‌ بیت‌ مرا به‌ دوستی‌ من‌ دوست‌ داشته‌ باشید»([[110]](#footnote-110)).

از مردان‌ اهل‌ بیت‌ رسول‌ الله ، نزد ایشان‌ محبوب‌تر از همه‌، حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ بود. آن‌ حضرت‌ در طول‌ دوران‌ رسالت‌ خویش‌ به‌ مناسبت‌های‌ مختلف‌ با الفاظ‌ گوناگون‌ محبوبیت‌ علی‌ را به‌ یاران‌ تلقین‌ فرموده‌ بود. به‌ همین‌ معنا یک بار به‌ علی‌ فرمودند: «تو در دنیا و آخرت‌ ولی‌ من‌ هستی»([[111]](#footnote-111)). (از این‌ روایت‌ به‌ صراحت‌ معلوم‌ می‌شود كه‌ ولایت‌ علی‌ به‌ معنای‌ خلافت‌ نیست‌، چون‌ در آخرت‌ رسول‌ خدا نیازی‌ به‌ خلیفه‌ نخواهد داشت‌).

یكی‌ دیگر از مناسبت‌ها در «غزوه‌ خیبر» پیش‌ آمد. در آن‌ غزوه‌ آن‌ حضرت‌ به‌ ترتیب‌ چند نفر از یاران‌ بزرگ‌ خویش‌ را برای‌ فتح‌ قلعه‌ی‌ یهودیان‌ فرستاد، امّا همه‌ با دست‌ خالی‌ برگشتند. فرمود:

«فردا پرچم‌ را به‌ كسی‌ خواهم‌ داد كه‌ خدا به‌ وسیله‌ی‌ او فتح‌ عنایت‌ می‌كند؛ كسی‌ كه‌ خدا و رسولش‌ را دوست‌ دارد و خدا و رسول‌ او را دوست‌ دارند»([[112]](#footnote-112)). و آن‌ كس‌ علی‌ بود.

روشن‌ است‌ كه‌ در روز «غدیر خم‌» نیز مقصود رسول‌ خدا تبیین‌ أكید همین‌ خاصّه‌ی‌ آل‌ بیت‌ و بیان‌ ضرورت‌ محبّت‌ با آنان‌ بود. مخصوصاً با توجه‌ به‌ رنجش‌ و كدورتی‌ كه‌ در آن‌ زمان‌ در دل‌ بعضی‌ از یاران‌ علی‌ مرتضی‌ در سفر جهاد از او پیدا شده‌ بود و نیز با ملاحظه‌ی‌ این‌ مطلب‌ كه‌ رسول‌ خدا قبل‌ از ایراد «حدیث‌ موالات‌» نیز بُریده‌ ـ یكی‌ از شاكیان‌ علی‌ ـ را با این‌ الفاظ‌ مورد امر و نهی‌ قرار داد: «نسبت‌ به‌ علی‌ بغض‌ نداشته‌ باش‌ و تا می‌توانی‌ بر دوستی‌ خود با وی‌ بیفزا!» و همچنین‌ با مدنظر قرار دادن‌ دعایی‌ كه‌ پس‌ از ابلاغ‌ «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ...» كرد و فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ» كه‌ صراحتاً مفهوم‌ دوستی‌ آن‌ ابلاغ‌ را مبین‌ می‌سازد.

**علي‌ مولاي‌ صحابه‌ بود**

لازم‌ نیست‌ توضیح‌ داده‌ شود كه‌ حضرت‌ علی‌ از زمرّه‌ی‌ برترین‌ اصحاب‌ رسول‌ خدا بود. آیا نیازی‌ وجود دارد كه‌ سبقت‌ اسلام‌ او، و این‌كه‌ پسر عمو و داماد رسول‌ خدا بود و سایر امتیازات‌ دیگر وی‌ به‌ تفصیل‌ ثابت‌ شود؟

با ایراد «حدیث‌ موالات‌» بر میزان‌ محبوبیت‌ ایشان‌ در قلوب‌ صحابه‌ اضافه‌ گردید و از آن‌ به‌ بعد هم‌ برای‌ همیشه‌ وی‌ را صاحب‌ وصف‌ «مولی‌» تصوّر و در حق‌ او احترامات‌ خاصّه‌ ابراز می‌كردند.

با مرور زندگی‌ اصحاب‌ و طرز برخورد آنان‌ با یكدیگر كه‌ همیشه‌ بر مبنای‌ دوستی‌ و اتحاد و برادری‌ استوار بود، درباره‌ی‌ حضرت‌ علی‌ به‌ این‌ مطلب‌ برمی‌خوریم‌ كه‌ او در نزد صحابه‌ به‌ سبب‌ فرمان‌ نبوی‌ در «حدیث‌ موالات‌»، مولی‌ و محبوب‌ بود.

قصه‌ی‌ حضرت‌ بُریده‌ را قبلاً نقل‌ كردیم‌. او به‌ محض‌ دریافت‌ حكم‌ محبّت‌ با علی‌ چنان‌ دوستدار او شد كه‌ می‌گفت‌: «بعد از آن‌ هیچ‌ كس‌ به‌ نزدم‌ محبوب‌تر از علی‌ نبود».

وقتی‌ رسول‌ خدا در «غدیر خم‌» موالات‌ علی‌ را اعلام‌ فرمود، حضرت‌ عمر نخستین‌ كسی‌ بود كه‌ به‌ جانب‌ او شتافت‌ و گفت‌:

«به‌به‌! به‌ تو تبریک می‌گویم‌. از امروز مولای‌ هر مؤمن‌ شدی‌»([[113]](#footnote-113)).

نقل‌ شده‌ كه‌ روزی‌ یكی‌ نزد ایشان‌ كه‌ حضرت‌ علی‌ نیز حضور داشت‌، نسبت‌ به‌ علی‌ سخنی‌ تحقیرآمیز بر زبان‌ آورد. ایشان‌ برآشفت‌. و محكم‌ یقه‌ی‌ او را گرفت‌ و از زمین‌ بلندش‌ نمود و گفت‌: «هیچ‌ می‌فهمی‌ چه‌ كسی‌ را كوچک می‌شمری‌؟ تو مولای‌ من‌ و مولای‌ هر مؤمن‌ را رنجاندی‌»([[114]](#footnote-114)).

حضرت‌ عمر در تمام‌ طول‌ زندگی‌، رفتاری‌ فوق‌العاده‌ نسبت‌ به‌ علی‌ داشت‌. از او پرسیدند: با علی‌ به‌ گونه‌ای‌ متفاوت‌ رفتار می‌كنی‌؟ گفت‌: «او مولای‌ من‌ است‌»([[115]](#footnote-115)).

زمانی‌ كه‌ حضرت‌ علی‌ خلیفه‌ بود، گروهی‌ از انصار كه‌ حضرت‌ ابوایوب‌ انصاری‌ نیز با آنان‌ بود، نزد ایشان‌ آمدند. گفتند: «سلام‌ بر تو ای‌ مولای‌ ما!» گفت‌: «چگونه‌ مولای‌ شما باشم‌ در حالی‌ كه‌ همه‌ی‌ شما عرب‌ هستید؟» گفتند: «ما خود شنیدیم‌ كه‌ رسول‌ خدا در روز غدیر خُم‌ فرمودند: «هر كه‌ من‌ مولای‌ او هستم‌، این‌ (علی‌) مولای‌ اوست‌»([[116]](#footnote-116)).

در این‌ روایت‌ دقت‌ كنید. اگر «مولی‌» به‌ معنی‌ امیر و امام‌ بود، مولای‌ مؤمنان‌ با شنیدن‌ «مولای‌ ما» از در تواضع‌ وارد نمی‌شدند! چون‌ ایشان‌ در آن‌ زمان‌ حقیقتاً خلیفه‌ و امیرمؤمنان‌ ـ چه‌ عرب‌ و چه‌ عجم‌ و نه‌ فقط‌ عجم‌ ـ بودند.

چنان‌كه‌ گفتیم‌ خود ایشان‌ در «رحبه‌»ی‌ كوفه‌ برای‌ تشویق‌ مردم‌ به‌ التزام‌ محبّت‌ خویش‌ و ترغیب‌ به‌ اطاعت‌ و فرمانبری‌، همین‌ حدیث‌ را متذكر شدند و صحابه‌ی‌ دیگر را به‌ گواهی‌ نمودن‌ آن‌ فرا خواندند.

عبدالرحمن‌ بن‌ سابط‌ گوید:

«در یكی‌ از حج‌های‌ معاویه‌، سعد بن‌ ابی‌ وقّاص‌ نزد او رفت‌. سخن‌ از علی‌ به‌ میان‌ آمد، سعد گفت‌: علی‌ صاحب‌ سه‌ خصلت‌ است‌ كه‌ اگر من‌ فقط‌ یكی‌ را می‌داشتم‌ برایم‌ از تمام‌ دنیا محبوب‌تر بود. شنیدم‌ رسول‌ خدا فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ» و شنیدم‌ فرمود: «فردا پرچم‌ را به‌ دست‌ كسی‌ خواهم‌ داد كه‌ خدا و رسولش‌ را دوست‌ دارد و خدا و رسول‌، وی‌ را دوست‌ دارند»([[117]](#footnote-117)). و شنیدم‌ فرمود: «تو برای‌ من‌ مانند هارون‌ برای‌ موسی‌ هستی([[118]](#footnote-118)) با این‌ فرق‌ كه‌ پس‌ از من‌ پیامبری‌ نخواهد آمد»»([[119]](#footnote-119)). این‌ جمله‌ را هنگام‌ حركت‌ به‌ سوی‌ تبوک فرمودند كه‌ حضرت‌ علی‌ را به‌ جای‌ خویش‌ در مدینه‌ نهادند و او گفته‌ بود: «آیا مرا نزد زنان‌ و پیرمردان‌ و كودكان‌ می‌گذاری‌ (و با خود به‌ جنگ‌ با كفار نمی‌بری‌؟)».

از این‌ روایات‌ ثابت‌ می‌شود كه‌ صحابه‌ به‌ امتثال‌ از فرمان‌ نبوی‌ در «حدیث‌ موالات‌» حضرت‌ علی‌ را مولای‌ خود می‌دانستند و گاه‌ ایشان‌ را با همین‌ وصف‌ خطاب‌ می‌كردند و از همه‌ی‌ این‌ روایات‌ بر می‌آید كه‌ نزد آنان‌ و به‌ نظر خود علی‌ مولی‌ به‌ معنی‌ محبوب‌ و عزیز و سرور بود.

**«حديث‌ موالات‌» در كنار آيه‌هاي‌ قرآن‌**

در قرآن‌ كریم‌ آیه‌هایی‌ هست‌ كه‌ با بیانی‌ بسیار روشن‌ حقانیت خلافت‌ سه‌ خلیفه‌ی‌ قبل‌ از حضرت‌ علی‌ را پیش‌گویی‌ و تأیید كرده‌ است‌. به‌ دو نمونه‌ از صریح‌ترین‌ این‌ آیه‌ها توجه‌ شود:

1- ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗا...﴾ [النور: 55].

«وعده‌ داد خداوند به‌ كسانی‌ از شما كه‌ ایمان‌ آورده‌ و اعمال‌ نیک انجام‌ دادند كه‌ حتماً خلیفه‌ می‌سازد آنان‌ را در زمین‌؛ همان‌ طور كه‌ خلیفه‌ ساخت‌ كسانی‌ را كه‌ قبل‌ از آنان‌ بودند و تمكین‌ دهد برای‌شان‌ دین‌ شان‌ را؛ دینی‌ كه‌ خداوند برای‌شان‌ پسندید و حالت‌شان‌ را بعد از خوفی‌ كه‌ داشتند به‌ أمن‌ بدل‌ خواهد كرد...».

مخاطبان‌ این‌ آیه‌، صحابه‌ بودند. پس‌ از رسول‌ خدا این‌ وعده‌ الهی‌ بلافاصله‌ با استخلاف‌ حضرت‌ ابوبكر صدیق‌ و بعد از او به‌ ترتیب‌ با استخلاف‌ حضرات‌ عمر فاروق‌ و عثمان‌ غنی‌ و علی‌ مرتضی‌ تحقّق‌ یافت‌. حالات‌ نیكی‌ كه‌ در طول‌ خلافت‌ این‌ چهار خلیفه‌ بالاخص‌ دو خلیفه‌ی‌ اول‌ و قسمت‌ اعظم‌ دوران‌ خلافت‌ حضرت‌ عثمان‌ ، به‌ مسلمانان‌ روی‌ آورد (اتحاد همه‌ جانبه‌ی‌ مسلمانان‌، برقراری‌ خلافت‌ و حكومت‌ اسلام‌ به‌ عنوان‌ بزرگ‌ترین‌ قدرت‌ نوظهور در زمین‌، پیشرفت‌ و مقبولیت‌ روزافزون‌ اسلام‌، امنیت‌ خیره‌ كننده‌ و...) همه‌ مصداق‌ جزء به‌ جزء وعده‌ی‌ الهی‌ در آیه‌ی‌ مذكور بود.

2- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ...﴾ [المائدة: 54].

«ای‌ كسانی‌ كه‌ ایمان‌ آورده‌اید! هر كه‌ از شما از دین‌ خود بازگردد، عنقریب‌ خداوند قومی‌ خواهد آورد كه‌ آنان‌ را دوست‌ دارد و آنان‌ نیز دوستدار اویند؛ بر مؤمنان‌ نرم‌ و بر كافران‌ سخت‌ هستند. در راه‌ خدا جهاد می‌كنند و از ملامت‌ هیچ‌ ملامت‌ كننده‌ای‌ نمی‌هراسند».

این‌ پیش‌گویی‌ قرآنی‌ در زمان‌ خلافت‌ حضرت‌ صدیق‌ اكبر متحقق‌ گردید. چون‌ ارتداد برخی‌ از تازه‌مسلمانان‌ در زمان‌ او رُخ‌ داد و این‌ حادثه‌ مقارن‌ با اولین‌ ایام‌ خلافت‌ ایشان‌ بود و او بود كه‌ با عزمی‌ راسخ‌ و حرارت‌ ایمانی‌ فوق‌ العاده‌ و شرح‌ صدری‌ اعجاب‌انگیز در رأس‌ مؤمنان‌ قرار گرفت‌ و با مرتدان‌ مقاتله‌ نمود. پس‌ او با تمام‌ همراهان‌ ـ تمام‌ صحابه‌ ـ آورده‌ی‌ خداوند متعال‌ بود و جمله‌ی‌ محبوب‌ و مُحبّ او تعالی‌.

این‌ آیه‌ها نیز باعث‌ می‌گردد كه‌ «حدیث‌ موالات‌» فقط‌ به‌ مفهوم‌ دوستی‌ با حضرت‌ علی‌ مورد استدلال‌ قرار گیرد و بس‌. و چون‌ در غیر این‌ صورت‌، با این‌ دسته‌ از آیه‌ها هرگز دمساز نمی‌شود.

**«حديث‌ موالات‌» در كنار ساير احاديث‌ نبوي‌**

اگر «حدیث‌ موالات‌» بیانگر خلافت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ باشد، با هیچ‌ یک از احادیث‌ صحیح‌ دیگر در مورد خلافت‌ نیز همخوانی‌ و مطابقت‌ پیدا نمی‌كند. در آن‌ احادیث‌ گاه‌ به‌ اشاره‌ و گاه‌ به‌ طرزی‌ فراتر از اشاره‌ی‌ محض‌ و بسیار هم‌ گویا، خلافت‌ سه‌ خلیفه‌ی‌ اول‌، مطرح‌ و ثابت‌ شده‌ است‌. به‌ چند فقره‌ از صریح‌ترین‌ احادیث‌ در این‌ مورد توجه‌ كنید:

حضرت‌ سفینه‌ مولای([[120]](#footnote-120)) رسول‌ خدا گوید:

«هنگامی‌ كه‌ می‌خواستند مسجد نبوی‌ را بنا نهند، اولین‌ سنگ‌ را رسول‌ خدا نهاد. دومین‌ را ابوبكر درست‌ در كنار آن‌ گذاشت‌ و به‌ همین‌ ترتیب‌ سومین‌ را عمر و چهارمین‌ را عثمان‌. رسول‌ خدا فرمودند: «اینان‌ والیان‌ أمر پس‌ از من‌ هستند»»([[121]](#footnote-121)).

حضرت‌ ابوذر گوید:

««پس‌ از منظره‌ای‌ كه‌ خودم‌ مشاهده‌ كردم‌، هیچ‌گاه‌ از عثمان‌ جز به‌ نیكی‌ یاد نمی‌كنم‌». آنگاه‌ پس‌ از بیان‌ جزییات‌ آغاز قصه‌، منظره‌ را چنین‌ شرح‌ داد: «رسول‌ الله چند سنگریزه‌ در دست‌ گرفت‌. سنگ‌ها در دست‌ ایشان‌ تسبیح‌ گفتند و من‌ خود حنین‌ آنها را می‌شنیدم‌. لحظه‌ای‌ بعد آنها را بر زمین‌ نهاد كه‌ فوراً ساكت‌ شدند. مرتبه‌ی‌ دوم‌ آنها را برگرفت‌ و در دست‌ ابوبكر نهاد. در دست‌ او هم‌ تسبیح‌ خواندند و من‌ خود صدای‌ آنها را می‌شنیدم‌. باز آنها را بر زمین‌ نهاد و سپس‌ برگرفت‌ و این‌ بار در دست‌ عمر گذاشت‌. در دست‌ او هم‌ تسبیح‌ گفتند و من‌ صدای‌شان‌ را می‌شنیدم‌. باز بر زمین‌ نهاد و برداشت‌ و در دست‌ عثمان‌ نهاد. در دست‌ او هم‌ تسبیح‌ گفتند و من‌ خود صدای‌ آنها را می‌شنیدم‌. او آنها را بر زمین‌ نهاد و ساكت‌ شدند. رسول‌ الله فرمود: «این‌ خلافت‌ نبوّت‌ است‌»»([[122]](#footnote-122)).

حضرت‌ أنس‌ گوید:

«افراد قبیله‌ی‌ بنی‌مصطلق‌ مرا نزد رسول‌ الله فرستادند تا از ایشان‌ بپرسم‌ پس‌ از وی‌ زكات‌ را به‌ چه‌ كسی‌ بدهند. آن‌ حضرت‌ فرمودند: پس‌ از من‌ به‌ ابوبكر بدهید. باز مرا فرستادند تا بپرسم‌، پس‌ از ابوبكر به‌ چه‌ كسی‌ بدهند. فرمودند: به‌ عمر بدهید. بار دیگر فرستادند تا بپرسم‌ پس‌ از عمر به‌ چه‌ كسی‌ بدهند. فرمودند: به‌ عثمان‌ بدهید. باز مرا فرستادند تا بدانند بعد از عثمان‌ به‌ چه‌ كسی‌ بدهند. فرمودند: بعد از عثمان‌ برای‌ آنان‌ نابودی‌ است‌!»([[123]](#footnote-123)).

نقطه‌ی‌ درخشان‌ این‌ حدیث‌ علاوه‌ بر ترتیب‌ اسامی‌، آنجاست‌ كه‌ شرعاً زكات‌ و عُشر و خَراج‌ توسط‌ خلیفه‌ی‌ وقت‌ و به‌ فرمان‌ او وصول‌ می‌گردد! ظاهراً افراد قبیله‌ی‌ بنی‌مصطلق‌ با طرح‌ چنین‌ سؤالی‌ می‌خواستند همین‌ مطلب‌ را كشف‌ كنند.

حضرت‌ عبدالله بن‌ عمر ب گوید:

«رسول‌ الله فرمودند: خواب‌ دیدم‌ از چاهی‌ آب‌ می‌كشیدم‌. در این‌ اثنا ابوبكر و عمر به‌ نزدم‌ آمدند. ابوبكر دلو را گرفت‌ و یک یا دو دلو آب‌ كشید. در كشیدن‌ او اندكی‌ ضعف‌ وجود داشت‌، ولی‌ خداوند او را می‌بخشاید. سپس‌ عمر دلو را از دست‌ ابوبكر گرفت‌ و در دستان‌ او تبدیل‌ به‌ یک دلو بسیار بزرگ‌ شد. هیچ‌ كس‌ در آب‌ كشیدن‌ به‌ زرنگی‌ و ماهری‌ او نبود. او آن‌ قدر آب‌ كشید كه‌ تمام‌ مردم‌ و چارپایان‌شان‌ سیر شدند»([[124]](#footnote-124)).

اشاره‌ی‌ خواب‌ ظاهر است‌: رد و بدل‌ شدن‌ دلو، اشاره‌ به‌ انتقال‌ خلافت‌ از یكی‌ به‌ دیگری‌ و كشیدن‌ آب‌ و نوشانیدن‌ مردم‌، تعبیری‌ از خدمت‌ به‌ اسلام‌ و مسلمانان‌ است‌. ضعف‌ كشیدن‌ ابوبكر اشاره‌ به‌ كوتاهی‌ مدّت‌ خلافت‌ او داشت‌ ـ كه‌ در دست‌ خودش‌ نبود ـ و معنای‌ قوّت‌ عمر فاروق ‌ در آب‌ كشیدن‌ هم‌ كه‌ ظاهر است‌. فراموش‌ نشود كه‌ رؤیای‌ رسول‌، وحی‌ و حجّت‌ است‌، همچنین‌ خوابی‌ كه‌ از دیگران‌ می‌شنود یا تعبیر می‌كند؛ مانند این‌ دو خواب‌:

حضرت‌ ابوبكر گوید:

«مردی‌ به‌ رسول‌ الله گفت‌: خواب‌ دیدم‌ كه‌ ترازویی‌ از آسمان‌ پایین‌ آمد. شما و ابوبكر وزن‌ شدید. شما ترجیح‌ یافتید. سپس‌ ابوبكر و عمر وزن‌ شدند، ابوبكر ترجیح‌ یافت‌. بعد عمر و عثمان‌ وزن‌ شدند، عمر ترجیح‌ یافت‌ و بعد از آن‌ ترازو بالا رفت‌. رسول‌الله از این‌ خواب‌ چندان‌ خوش‌شان‌ نیامد و فرمودند: این‌ خلافت‌ نبوّت‌ است‌ و پس‌ از آن‌ خداوند حكومت‌ را به‌ هر كسی‌ كه‌ بخواهد می‌دهد»([[125]](#footnote-125)).

حضرت‌ سُمره‌ بن‌ جندب‌ گوید: «مردی‌ گفت‌: یا رسول‌ الله! خواب‌ دیدم‌ دلوی‌ از آسمان‌ آویزان‌ شد. ابوبكر آمد و دو دسته‌ی‌ آن‌ را گرفت‌ و از آن‌ نوشید، اما ضعیف‌ نوشید. سپس‌ عمر آمد و دو دسته‌اش‌ را گرفت‌ و آن‌ اندازه‌ نوشید كه‌ كاملاً سیر شد. سپس‌ عثمان‌ آمد و دو دسته‌اش‌ را گرفت‌ و تا سیری‌ نوشید. سپس‌ علی‌ آمد و دو دسته‌اش‌ را گرفت‌: اما دلو پاره‌ شد و مقداری‌ از آب‌ آن‌ بر وی‌ ریخت‌»([[126]](#footnote-126)).

حضرت‌ حُذیفه‌ بن‌ یمان‌ گوید:

«رسول‌ الله فرمودند: به‌ دو نفر كه‌ بعد از من‌ می‌آیند ـ ابوبكر و عمر ـ اقتدا كنید»([[127]](#footnote-127)).

حضرت‌ جُبیر بن‌ مطعم‌ گوید:

«زنی‌ نزد رسول‌ الله آمد و سؤالی‌ كرد. سپس‌ از آن‌ حضرت‌ پرسید: اگر بار دیگر اینجا آمدم‌ و شما را نیافتم‌، از چه‌ كسی‌ سؤال‌ كنم‌؟ فرمودند: از ابوبكر»([[128]](#footnote-128)).

ام‌ المؤمنین‌ عایشه‌ ل گوید:

«رسول‌ الله فرمودند: قومی‌ كه‌ در آن‌ ابوبكر باشد، نباید كسی‌ دیگر امامت‌شان‌ كند»([[129]](#footnote-129)).

و گوید: «رسول‌ الله در مرض‌ وفات‌ به‌ من‌ گفتند: پدر و برادرت‌ (عبدالرحمن‌) را بگو بیایند تا مطلبی‌ بنویسم‌. چون‌ اندیشه‌ دارم‌ كسی‌ دیگر تمنای‌ خلافت‌ كند و فكر كند كه‌ به‌ آن‌ شایسته‌تر است‌ در حالی‌ كه‌ خداوند و مؤمنان‌ جز ابوبكر از هر كس‌ دیگر ابا می‌كنند»([[130]](#footnote-130)).

**به‌ جاي‌ من‌ ابوبكر را در نماز مقدم‌ كنيد!**

رسول‌ خدا در مرض‌ وفات‌ كه‌ نمی‌توانستند به‌ مسجد بروند، با اصرار عجیبی‌ می‌خواستند در همه‌ی‌ نمازها ابوبكر به‌ جای‌ او مقدم‌ شود؛ به‌ حدّی‌ كه‌ یک وقت‌ كه‌ حضرت‌ ابوبكر حضور نداشت‌ و مردم‌ حضرت‌ عمر را جلو نمودند: فرمودند:

«پس‌ ابوبكر كجاست‌؛ خداوند و مؤمنان‌ ابا دارند كه‌ كسی‌ دیگر غیر از ابوبكر در نماز مقدم‌ شود»([[131]](#footnote-131)).

در روایتی‌ دیگر آمده، وقتی‌ آن‌ حضرت‌ دیدند عمر جلوی‌ مردم‌ قرار گرفته‌ با ناراحتی‌ فرمودند:

«نه‌، نه‌، جز فرزند ابوقحافه‌ نباید كسی‌ دیگر در نماز جلوی‌ مردم‌ قرار گیرد»([[132]](#footnote-132)).

عقیده‌ بر این‌ است‌ كه‌ رسول‌ خدا ، تمام‌ كارها و اقوالش‌ بر مبنای‌ وحی‌ یا به‌ تأیید وحی‌ بوده‌ است‌؛

﴿ وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم:‌ 3-4].

«و هرگز از روى هواى نفس سخن نمى‏گويد! \* آنچه مى‏گويد چيزى جز وحى كه بر او نازل شده نيست!».

طبعاً در مرض‌ وفات‌ نیز، افعال‌ و اوامر آن‌حضرت‌ مبین‌ حقیقتی‌ و حامل‌ پیامی‌ بود. تقدیم‌ ابوبكر صدیق‌ در نماز كه‌ پس‌ از ایمان‌ بزرگ‌ترین‌ ركن‌ دین‌ است‌ و آن‌ حضرت‌ در حیات‌ خویش‌ متصدی‌ اقامه‌ی‌ آن‌ به‌ جماعت‌ بود در حقیقت‌ ابلاغ‌ عملی‌ احقیت‌ او به‌ نیابت‌ و خلافت‌ خود بود.

آن‌ حضرت‌ صریحاً این‌ مطلب‌ را یادآور نشدند تا این‌ تعیین‌ موروثی‌ نگردد و نقش‌ شورا را به‌ هم‌ نزند و حق‌ مردم‌ در انتخاب‌ قیم‌ محفوظ‌ بماند. به‌ هر حال،‌ این‌ پیام‌ بر صحابه‌ مخفی‌ نماند. چون‌ آنان‌ معنی‌ سخنان‌ و مفهوم‌ كارها و مقصود اشارات‌ رسول‌ خدا را به‌ خوبی‌ می‌دانستند. اصولاً بر مبنای‌ همین‌ شناخت‌ بود كه‌ مراسم‌ انتخاب‌ ابوبكر صدیق‌ به‌ عنوان‌ خلیفه‌ی‌ رسول‌ خدا چند ساعت‌ بیشتر به‌ طول‌ نینجامید.

بر مبنای‌ همین‌ احادیث‌ صریح‌ و صحیح‌ است‌ كه‌ اهل‌ سنّت‌ معتقدند خلافت‌ بلافصل‌ ابوبكر صدیق‌ هر چند به‌ عبارت‌ منصوص‌ نیست‌، اما به‌ دلالت‌ و اشاره‌ و اقتضا بلاریب‌ منصوص‌ و ثابت‌ است‌.

**مولاي‌ مؤمنان‌، خود چه‌ فرموده‌ است‌؟**

چنان‌ كه‌ مفصلاً یادآور شدیم‌، حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ هیچ‌گاه‌ «حدیث‌ موالات‌» را به‌ عنوان‌ دلیل‌ و مدرک ثبوت‌ خلافت‌ بلافصل‌ خویش‌ ذكر نكرد. در حالی‌ كه‌ اگر این‌ حدیث‌ به‌ این‌ معنا بود، مناسبت‌های‌ مختلف‌ ایجاب‌ می‌كرد ایشان‌ آن‌ را بیان‌ نمایند. اما نه‌ تنها ایشان‌ در این‌ خصوص‌ اشاره‌ای‌ به‌ این‌ حدیث‌ نكرده‌، بلكه‌ سند خلافت‌ را اهلیت‌ ذاتی‌ شخص‌ و انتخاب‌ مردم‌ عنوان‌ فرموده‌ است‌. علاوه‌ بر این‌، ایشان‌ در مراسم‌ استخلاف‌ هر یک از خلفا شركت‌ می‌جست‌ و مانند بقیه‌ صادقانه‌ با آنان‌ دست‌ بیعت‌ می‌داد و مخلصانه‌ در سایه‌ی‌ خلافت‌ آنان‌ به‌ اسلام‌ خدمت‌ می‌كرد. و تا زنده‌ بود با زیباترین‌ سخنان‌ آنان‌ را می‌ستود. اینها همه‌ ثابت‌ می‌كند كه‌ از رسول‌ الله هیچ‌ حدیثی‌ درباره‌ی‌ خلافت‌ بلافصل‌ او ثابت‌ نشده‌ بود. در سخنان‌ زید كه‌ در همین‌ مورد از ایشان‌ ثابت‌ است‌ تدبُّر كنید.

در جواب‌ كسانی‌ كه‌ از او پرسیدند: آیا رسول‌ خدا در مورد خلافت‌ و امارت‌ وعده‌ای‌ به‌ شما داده‌ است‌، فرمود:

«اگر از رسول‌ خدا در این‌ مورد عهدی‌ نزد من‌ بود، هرگز اجازه‌ نمی‌دادم‌ برادر بنی‌تمیم‌ بن‌ مرّه‌ (ابوبكر) و عمر بن‌ خطاب‌ بر منبرش‌ بالا روند. با دستان‌ خود با آنها پیكار می‌كردم‌. رسول‌ خدا نه‌ كشته‌ شد و نه‌ به‌ طور ناگهانی‌ از دنیا رفت‌ (تا باعث‌ این‌ پندار گردد كه‌ آرزو و تصمیم‌ آن‌ حضرت‌ برای‌ پس‌ از خود ناگفته‌ ماند و أمر خلافت‌ ایشان‌ بر أمت‌ مشتبه‌ گردد). چند شبانه‌روز در مرض‌ وفات‌ ماند. بلال‌ می‌آمد و وقت‌ نمازها را ابلاغ‌ می‌كرد و ایشان‌ دستور می‌دادند ابوبكر در نماز مقدم‌ شود. وقتی‌ رسول‌ خدا وفات‌ كرد، ما هم‌ در امر دنیای‌ خویش‌ به‌ كسی‌ راضی‌ شدیم‌ كه‌ او در امر دین‌ ما ـ نماز كه‌ ستون‌ و ركن‌ بزرگ‌ اسلام‌ است‌ ـ به‌ وی‌ راضی‌ بود. به‌ همین‌ دلیل‌ ما با ابوبكر بیعت‌ نمودیم‌ و او برای‌ این‌ امر اهلیت‌ داشت»([[133]](#footnote-133)).

در این‌ بیان‌ ایشان‌ مفصل‌ سخن‌ گفته‌اند و حال‌ خلافت‌ دو خلیفه‌ی‌ دیگر را نیز به‌ همین‌ ترتیب‌ مورد تأیید خدا و رسول‌ و خود و سایر مؤمنان‌ معرفی‌ كرده‌ است‌.

حضرت‌ حسن‌ بن‌ علی‌ ب از پدرش‌ این‌ سخن‌ را نقل‌ كرده‌ است‌:

«چون‌ رسول‌ خدا وفات‌ یافت‌، در كار خویش‌ نظر افكندیم‌. دیدیم‌ او ابوبكر را در نماز مقدم‌ كرده‌ است‌. ما هم‌ در امر دنیای‌ خود به‌ آنچه‌ كه‌ رسول‌ خدا راضی‌ شده‌ و پسندیده‌ بود، راضی‌ شدیم‌ و ابوبكر را مقدّم‌ كردیم»([[134]](#footnote-134)).

ابوسفیان‌ بن‌ حرب‌ نزد ایشان‌ به‌ خلیفه‌ شدن‌ حضرت‌ ابوبكر اعتراض‌ نمود. ایشان‌ با لحنی‌ قاطع‌ به‌ او گوشزد كرد:

«زمانی‌ دراز با اسلام‌ و مسلمانان‌ دشمنی‌ ورزیده‌ای‌ ابوسفیان‌! این‌ دفعه‌ هم‌ دشمنی‌ تو ضرری‌ بر ابوبكر وارد نخواهد كرد. ما ابوبكر را اهل‌ خلافت‌ دانستیم»([[135]](#footnote-135)).

و در نهج‌البلاغه‌ (خطبه‌ 5) آمده‌:

«وقتی‌ رسول‌ خدا رحلت‌ نمود حضرت‌ عباس‌ و ابوسفیان‌ از ایشان‌ خواستند اجازه‌ دهد با وی‌ بیعت‌ نمایند اما آن‌ حضرت‌ فرمودند: «ای‌ مردم‌! امواج‌ فتنه‌ها را با كشتی‌های‌ نجات‌ بشكافید و از راه‌ مخالفت‌ منحرف‌ شوید»».

در زمان‌ خلافت‌ خویش‌ ـ آن‌ گاه‌ كه‌ اختلاف‌ چهره‌ نموده‌ بود ـ یک روز در جمع‌ مردم‌ موعظه‌ای‌ مؤثر ایراد كرد. پس‌ از حمد خداوند متعال‌ و درود بر نبی‌ او و یادآوری‌ بدبختی‌های‌ زمان‌ جاهلیت‌ و نعمت‌های‌ اسلام‌، مردم‌ را به‌ اتحاد و همبستگی‌ تأكید نمود و فرمود:

«خداوند متعال‌ امت‌ مسلمان‌ را پس‌ از پیامبرشان‌ بر خلیفه‌ی‌ ایشان‌، ابوبكر صدیق‌ جمع‌ فرمود و پس‌ از او بر عمر بن‌ خطاب‌ و پس‌ از او بر عثمان‌ . پس‌ از آن‌ بر امت‌ این‌ حادثه‌ی‌ اختلاف‌انگیز (قتل‌ حضرت‌ عثمان‌ ) پیش‌ آمد...»([[136]](#footnote-136)).

محمد بن‌ عقیل‌ بن‌ ابی‌طالب‌ گوید:

«وقتی‌ ابوبكر صدیق‌ وفات‌ یافت‌، مدینه‌ از گریه‌ی‌ مردم‌ به‌ لرزه‌ درآمد؛ درست‌ مانند روزی‌ كه‌ رسول‌الله از دنیا رحلت‌ كرده‌ بود. در این‌ هنگام‌ علی‌ را دیدم كه‌ گریان‌ و در حالی‌ كه‌ «إنا لله وإنا إلیه‌ راجعون‌» می‌خواند، حاضر شد و فرمود: «امروز خلافت‌ نبوّت‌ منقطع‌ شد!...»»([[137]](#footnote-137)).

از حضرت‌ محمد باقر : نقل‌ شده‌ كه‌ فرمود:

«روزی‌ حضرت‌ عمر نزد حضرت‌ علی‌ از این‌كه‌ مبادا در دوران‌ خلافتش‌ نسبت‌ به‌ كسی‌ بی‌عدالتی‌ كرده‌ باشد اظهار ترس‌ و دلواپسی‌ نمود، حضرت‌ علی‌ فرمود: «به‌ خدا قسم‌ كه‌ عدالت‌ شما چنان‌ و چنین‌ و بلكه‌ اظهر من‌ الشمس‌ است‌».

حضرت‌ عمر از حضرت‌ حسن‌ و حضرت‌ حسین‌ ب كه‌ در جانب‌ چپ‌ و راست‌ وی‌ قرار داشتند پرسید: «ای‌ برادرزاده‌های‌ من‌! آیا شما بر آنچه‌ كه‌ علی‌ اعتراف‌ نمود روز قیامت‌ شهادت‌ می‌دهید؟» آن‌ دو ساكت‌ ماندند و به‌ پدرشان‌ نگریستند، حضرت‌ علی‌ به‌ آنان‌ گفت‌: «شهادت‌ دهید! من‌ هم‌ با شما شهادت‌ خواهم‌ داد»»([[138]](#footnote-138)).

امام‌ اعظم‌ ابوحنیفه‌ : فرمود: «ابوجعفر محمد بن‌ علی‌ (باقر) به‌ من‌ گفت‌: هنگامی‌ كه‌ حضرت‌ عمر ضربه‌ خورد حضرت‌ علی‌ نزد وی‌ رفت‌ و فرمود: «خدا بر تو رحمت‌ نازل‌ كند! قسم‌ به‌ خدا كه‌ پس‌ از تو هیچ‌ كس‌ به‌ نزدم‌ چنان‌ محبوب‌ نیست‌ كه‌ آرزو كنم‌ اعمالم‌ مثل‌ اعمال‌ او باشد»»([[139]](#footnote-139)).

این‌ سخن‌ مولی‌ در صحیح‌ بخاری‌ و مُسند امام‌ احمد و مستدرک حاكم‌ و... با الفاظ‌ تقریباً مشابه‌ و اسناد متفاوت‌ روایت‌ شده‌ است‌.

گویند كه‌ ایشان‌ به‌ محمد بن‌ حاطب‌ كه‌ عازم‌ مدینه‌ بود وصیت‌ نمود: «ای‌ محمد بن‌ حاطب‌! چون‌ در مدینه‌ از تو درباره‌ی‌ عثمان‌ سؤال‌ كردند، بگو: سوگند به‌ خدا كه‌ او از مؤمنانی‌ بود كه‌ خداوند درباره‌شان‌ فرموده‌: ﴿...ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّأَحۡسَنُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ [المائدة‌:‌ 93]([[140]](#footnote-140)). «.... تقوا پیشه كنند، و ایمان بیاورند، و اعمال صالح انجام دهند سپس تقوا پیشه كنند و ایمان آورند سپس تقوا پیشه كنند و نیكى نمایند. و خداوند، نیكوكاران را دوست مى‏دارد».

در خطابه‌ها و نوشته‌های‌ ایشان‌، تأیید خلافت‌ خلفای‌ قبل‌ از خود و تحسین‌ كار آنان‌ به‌ وفور یافت‌ می‌شود. از آن‌ جمله‌ است‌ این‌ چند سخن‌ ایشان‌ در «نهج‌ البلاغة‌» و شروح‌ آ ن‌ و چند منبع‌ دیگر:

ابن‌ میثم‌ بحرانی‌ و سایر شارحان‌ «نهج‌ البلاغه‌» این‌ مكتوب‌ ایشان‌ را نقل نموده‌اند:

«افضل‌ آنان‌ در اسلام‌ و مخلص‌تر در راه‌ خدا و رسولش‌، خلیفه‌ی‌ او صدیق‌ و خلیفه‌ی‌ خلیفه‌، فاروق‌ هستند. به‌ خدا سوگند كه‌ جایگاه‌ آن‌ دو در اسلام‌ بس‌ بلند است‌ و بدون‌ گزاف‌ مصیبتی‌ كه‌ به‌ مرگ‌ آنان‌ بر اسلام‌ وارد آمد، شدید است‌. خداوند بر آنان‌ رحم‌ كند و به‌ ارزش‌ بهترین‌ كارهایشان‌ پاداش‌ عنایت‌ فرماید»([[141]](#footnote-141)).

علم‌ الهدی‌ شریف‌ مرتضی‌ در «شافی‌» (شرح‌ نهج‌ البلاغه‌) آورده‌:

«در دعاها می‌فرمودند: «الها! به‌ آنچه‌ كه‌ خلفای‌ راشد را اصلاح‌ فرمودی‌، ما را نیز اصلاح‌ فرما». از او پرسیدند: خلفای‌ راشد چه‌ كسانی‌ هستند؟ در این‌ هنگام‌ چشمانش‌ پراشک گردید و فرمود: «دوستان‌ و عموهای‌ من‌، ابوبكر و عمر! دو پیشوای‌ هدایت‌، دو مرد قریش‌، دو مقتدای‌ مسلمانان‌ پس‌ از رسول‌ الله و دو شیخ‌الاسلام‌! هر كس‌ به‌ آنان‌ اقتدا كند، محفوظ‌ می‌ماند و هر كس‌ از آنان‌ پیروی‌ نماید به‌ راه‌ راست‌ هدایت‌ خواهد شد»»([[142]](#footnote-142)).

ابواسحاق‌ ثقفی‌ شیعی‌ در «الغارات‌» (210/1) و سید علی‌خان‌ شوشتری‌ در «الدرجات‌ الرفيعة» (ص‌: 336) و طبری‌ در تاریخ‌ (550/3) آورده‌اند كه‌ فرمود:

«پس‌ از آن‌كه‌ رسول‌ خدا ـ درود و رحمت‌ و بركات‌ خدا بر او باد ـ وظایفش‌ را به‌ آخر رساند، خداوند ـ عزّ و جل‌ ـ او را وفات‌ داد. سپس‌ مسلمانان‌ دو امیر شایسته‌ (یكی‌ پس‌ از دیگری‌) را جانشین‌ او نمودند. آن‌ دو به‌ كتاب‌ و سنّت‌ عمل‌ كردند و روش‌ خود را نیكو نمودند و از سنّت‌ رسول‌ پا فراتر ننهادند تا این‌ كه‌ خداوند ـ عز و جل‌ ـ آن‌ دو را وفات‌ داد. خداوند از آنان‌ خشنود باد». به‌ همین‌ معنا در «وقعة الصفين‌» (ص‌: 201) نیز سخنی‌ از ایشان‌ نقل‌ شده‌ است‌.

ابوالحسن‌ محمد رضی‌ موسوی‌ (م‌ 404) در «نهج‌ البلاغة» این‌ سخنان‌ مهم‌ ایشان‌ را نقل‌ كرده‌ است‌: به‌ معاویه ‌ نوشت‌:

«با من‌ كسانی‌ بیعت‌ كرده‌اند كه‌ با ابوبكر و عمر و عثمان‌ بیعت‌ كرده‌ بودند (مهاجران‌ و انصار) با همان‌ شرایط‌. پس‌ از انتخاب‌ آنان‌، كسی‌ كه‌ حاضر بوده‌، اختیار فسخ‌ ندارد و كسی‌ كه‌ غایب‌ بوده‌، حق‌ اختیار كسی‌ دیگر را ندارد. شورا مختص‌ مهاجران‌ و انصار است‌. بنابراین‌، اگر آنان‌ بر مردی‌ رأی‌ اجماعی‌ قائم‌ كردند و او را امام‌ نامیدند، خداوند هم‌ به‌ آنان‌ راضی‌ می‌شود و اگر شخصی‌ با وارد كردن‌ طعن‌ یا ایجاد یک بدعت‌ از آن‌ رأی‌ اجماعی‌ خارج‌ گردد، باید او را باز آورد و اگر انكار ورزید، باید با او قتال‌ كرد. چون‌ مسیری‌ جز مسیر مؤمنان‌ را اختیار كرده‌ و خداوند او را به‌ جایی‌ می‌اندازد كه‌ خود روی‌ آورده‌ و وارد جهنم‌ می‌سازد»([[143]](#footnote-143)).

در این‌ سخن‌ دقت‌ شود! اگر خلافت‌ ایشان‌ در «حدیث‌ موالات‌» منصوص‌ بود، به‌ معاویه‌ نمی‌نوشتند كه‌ او را مهاجران‌ و انصار به‌ خلافت‌ برگزیده‌اند، بلكه‌ برای‌ اثبات‌ خلافت‌ خویش‌ با یادآوری‌ «حدیث‌ موالات‌» با او محاجات‌ می‌كردند یا حداقل‌ در ضمن‌ یادآوری‌ شورای‌ مهاجران‌ و انصار به‌ عنوان‌ سند خلافت‌ خویش‌، به‌ آن‌ حدیث‌ هم‌ تمسّک می‌جستند. در خطبه‌ای‌ فرمودند:

«ای‌ مردم‌! بدانید كه‌ از میان‌ مردم‌ سزاوارتر به‌ امر خلافت‌ و امامت‌، قوی‌ترین‌ آنان‌ بر این‌ امر و داناترین‌شان‌ به‌ احكام‌ خدا در این‌ زمینه‌ می‌باشد. اگر كسی‌ دیگر خواهان‌ امامت‌ باشد، باید او را فهماند و چنانچه‌ سر عقل‌ نیامد، با او قتال‌ باید كرد. به‌ خدا سوگند اگر برای‌ انعقاد امامت‌ حضور و بیعت‌ همه‌ی‌ مردم‌ شرط‌ باشد، این‌ امر هرگز شدنی‌ نیست‌. اصل‌ این‌ است‌ كه‌ اهل‌ حل‌ و عقد از طرف‌ غایبان‌ نمایندگی‌ دارند و بعد از انتخاب‌ آنان‌، نه‌ (فرد) حاضر حق‌ برگشت‌ از نظرش‌ را دارد و نه‌ (فرد) غایب‌ می‌تواند كسی‌ دیگر را اختیار كند»([[144]](#footnote-144)).

مولای‌ مؤمنان‌ در این‌ بیان‌ با تصریح‌ كامل‌ متوجه‌ فرموده‌ كه‌ اولاً، حق‌دارتر به‌ امارت‌ تنهاكسی‌ است‌ كه‌ صلاحیت‌ آن‌ را داشته‌ باشد و ثانیاً، انتخاب‌ چنین‌ قیم‌ و امیری‌ فریضه‌ای‌ بر خود امت‌ است‌؛ به‌ طوری‌ كه‌ برای‌ تحقق‌ آن‌ حق‌ فیصله‌ و انتخاب‌ شورای‌ حل‌ و عقد هم‌ كافی‌ است‌، و تصدی‌ هیچ‌ كس‌ برای‌ آن‌ مقام‌ از طرف‌ خدا یا رسول‌ منصوص‌ نیست‌.

پس‌ از شهادت‌ امیرالمؤمنین‌ عثمان‌ وقتی‌ مردم‌ به‌ سوی‌ او هجوم‌ آوردند تا قیادت‌ آنان‌ را قبول‌ كند، فرمودند: «مرا بگذارید و كسی‌ دیگر را پیدا كنید... من‌ وزیری‌ برایتان‌ باشم‌ بهتر از این‌ است‌ كه‌ امیرتان‌ باشم»([[145]](#footnote-145)).

اگر خلافت‌ ایشان‌ منصوص‌ بود، هیچ‌گاه‌ وزارت‌ را برای‌ خود بهتر از امارت‌ نمی‌گفتند ـ آن‌ هم‌ امارت‌ منصوص‌ خدا و رسول‌! ـ و با این‌ استدلال‌ از قبول‌ امارت‌ صرف‌نظر نمی‌كردند. به‌ روایت‌ دیگر در جواب‌ چنین‌ تقاضایی‌ فرمودند:

«سوگند به‌ خدا كه‌ من‌ اولین‌ تصدیق‌ كننده‌ی‌ او (رسول‌ الله ) بودم‌، پس‌، اولین‌ تكذیب‌ كننده‌ی‌ او نخواهم‌ شد. در أمر خویش‌ نظر افكندم‌. دیدم‌ قبل‌ از این‌ كه‌ با من‌ بیعت‌ شود، به‌ اطاعت‌ گردن‌ نهاده‌ام‌ و دیدم‌ كه‌ میثاق‌ بیعت‌ با كسی‌ دیگر در گردنم‌ هست‌»([[146]](#footnote-146)).

**در حالي‌ كه‌ او شجاع‌ترين‌ بود**

به‌ خدا پناه‌ می‌بریم‌ از این‌كه‌ گمان‌ داشته‌ باشیم‌ مولای‌ مؤمنان‌، آن‌ شیر خدا و مرد حق‌ّ و فاتح‌ خیبر و محبوب‌ اله‌ العالمین‌، همه‌ی‌ این‌ سخنان‌ دال‌ بر بزرگواری‌ خلفای‌ پیش‌ از خود و حقّیت‌ خلافت‌ آنان‌ را از روی‌ ترس‌ گفته‌ باشد! این‌ پندار را بر كدام‌ مبنا می‌توان‌ محكم‌ و استوار دانست‌؟ در حالی‌ كه‌ ایشان‌ بیشتر این‌ سخنان‌ را هنگامی‌ اظهار فرموده‌اند كه‌ با مخالفان‌ سیاسی‌ خود شمشیر پیكار بلند كرده‌ بود و دیگر جایی‌ برای‌ نقش‌آفرینی‌ ترس‌ وجود نداشت‌؟

علاوه‌ بر این‌، مولای‌ مؤمنان‌ در شجاعت‌ و بی‌باكی‌ و اظهار و اثبات‌ حق‌ّ، آن‌ است‌ كه‌ خود به‌ كرّات‌ و با الفاظ‌ مختلف‌ بیان‌ فرموده‌ است‌.

در «نهج‌ البلاغه‌» به‌ طیف‌ وسیعی‌ از این‌ دست‌ سخنان‌ ایشان‌ بر می‌خوریم‌. در اینجا فقط‌ چند فقره‌ی‌ آنها را ذكر می‌كنیم‌:

\* «... زمام‌ فضایل‌ را گرفته‌ پرواز نمودم‌، مانند كوه‌ كه‌ بادهای‌ شكننده‌ و تند آن‌ را نمی‌جنباند و از جا نمی‌كند. هیچ‌ كس‌ نتوانسته‌ از من‌ عیب‌ و نقصی‌ بگیرد. ذلیل‌ و ستم‌كشیده‌ نزد من‌ عزیز است‌ تا آن‌ گاه‌ كه‌ حق‌ او را بستانم‌، و قوی‌ و ستمگر نزد من‌ ناتوان‌ است‌ تا وقتی‌ كه‌ حق‌ّ مظلوم‌ را از او بگیرم‌...»([[147]](#footnote-147)).

\* «من‌ با دو كس‌ سر جنگ‌ دارم‌: كسی‌ كه‌ خواهان‌ چیزی‌ است‌ كه‌ به‌ او تعلق‌ ندارد و كسی‌ كه‌ از ادای‌ وظیفه‌اش‌ شانه‌ خالی‌ می‌كند»([[148]](#footnote-148)).

\* «بسیار شدن‌ مردم‌ در پیرامون‌ من‌ بر عزّت‌ و قوّتم‌ و پراكنده‌ شدن‌شان‌، بر وحشتم‌ نمی‌افزاید»([[149]](#footnote-149)).

\* «سوگند به‌ خدا اگر همه‌ی‌ عرب‌ علیه‌ من‌ برای‌ قتال‌ یك‌پارچه‌ شوند، از آن‌ روی‌ نمی‌گردانم‌ و اگر فرصت‌ها فراهم‌ آید به‌ سوی‌شان‌ خواهم‌ شتافت»([[150]](#footnote-150)).

\* «سوگند به‌ خدا اگر من‌ تنها با دشمن‌ دچار شوم‌ و آنان‌ تمام‌ زمین‌ را پر كرده‌ باشند، پروا نمی‌كنم‌ و وحشت‌ نخواهم‌ كرد»([[151]](#footnote-151)).

تصوّر ترس‌ و مصلحت‌جویی‌های‌ مبتنی‌ بر ضعف‌ از صاحب‌ چنین‌ شخصیت‌ و خصایلی‌ كاملاً نابجاست‌!.

**اهل‌ بيت‌ روشنگري‌ كرده‌اند**

اگر «حدیث‌ موالات‌» مبین‌ خلافت‌ بلافصل‌ حضرت‌ علی‌ بود، باید پذیرفت‌ كه‌ ـ معاذالله ـ صحابه‌ برخلاف‌ انتظاری‌ كه‌ رسول‌ خدا از آنان‌ داشت‌ با استخلاف‌ حضرت‌ ابوبكر حق‌ حضرت‌ علی‌ را از او غصب‌ كردند و تبعاً این‌ موضوع‌ می‌بایست‌ آنان‌ را مستوجب‌ ملامت‌ و انتقاد حضرت‌ علی‌ و فرزندان‌ او قرار دهد. اما آنان‌ نه‌ تنها صحابه‌ را شایسته‌ ملامت‌ ندانستند، بلكه‌ خود حضرت‌ علی‌ با اقدام‌ به‌ بیعت‌ با هر یک از خلفای‌ پیش‌ از خود و اقتدا به‌ آنان‌ در نمازها و همكاری‌ صمیمانه‌ با آنان‌ بر خلافت‌شان‌ صحه‌ گذاشت‌. از سخنانی‌ كه‌ از ایشان‌ نقل‌ نمودیم‌، همین‌ حقیقت‌ ظاهر می‌شود. در اینجا به‌ چند فراز دیگر از این‌ نوع‌ سخنان‌ ایشان‌ و اقوال‌ برخی‌ دیگر از اهل‌بیت‌ می‌پردازیم‌:

مولای‌ مؤمنان‌ در خطبه‌های‌ متعدد، اصحاب‌ رسول‌ خدا و خلفای‌ او را مجریان‌ حقیقی‌ احكام‌ قرآن‌ و احیاگران‌ سنت‌ (دستورات‌ رسول‌ خدا ) می‌خواند. در «نهج‌ البلاغه‌» از ایشان‌ مروی‌ است‌:

«دریغا از رفتن‌ برادرانم‌! آنان‌ كه‌ قرآن‌ را قرائت‌ كردند و به‌ حكم‌ آن‌ گردن‌ نهادند. در فرایض‌ تدبر كردند و آن‌ را بر پا داشتند. سنت‌ را احیا نمودند و بدعت‌ را نابود ساختند... »([[152]](#footnote-152)).

و :

«خداوند به‌ بلاد ابوبكر بركت‌ دهد و محفوظشان‌ دارد. او با كفار و مرتدان‌ پیكار نمود. در اثر كوشش‌های‌ او اسلام‌ در بلاد منتشر شد. جزیه‌ را وضع‌ نمود. مساجد بنا نهاد و در خلافتش‌ هیچ‌ فتنه‌ای‌ راه‌ نیافت‌».

و:

«پس‌ از ابوبكر، عمر به‌ ولایت‌ رسید. او دین‌ را بر پا داشت‌ و استقامت‌ ورزید و دین‌ را مستقرّ و قوی‌ كرد»([[153]](#footnote-153)).

و:

«خداوند به‌ شهرهای‌ عمر بركت‌ دهاد. او كجی‌ها را راست‌ كرد، زخم‌ها را مداوا نمود، سنّت‌ را برپا داشت‌ و فتنه‌ها را پشت‌ سر گذاشت‌. او در حالی‌ از دنیا رخت‌ سفر بست‌ كه‌ پاک جامه‌ و كم‌عیب‌ بود. خیر خلافت‌ را به‌ چنگ‌ آورد و از شرّ آن‌ رَست‌. طاعت‌ خداوند را به‌ جای‌ آورد و آن‌طور كه‌ حق‌ تقوا بود از او تقوا گزید...»([[154]](#footnote-154)).

ایشان‌ قاتلان‌ خلیفه‌ی‌ پیش‌ از خود را همیشه‌ لعن‌ می‌كرد و بهترین‌ سخنان‌ را در حق‌ّ آن‌ خلیفه‌ی‌ مظلوم‌ ایراد می‌فرمود. مثلاً در جایی‌ فرمود:

«خداوند قاتلان‌ عثمان‌ را لعنت‌ كند! عثمان‌ از كسانی‌ است‌ كه‌ خداوند متعال‌ درباره‌شان‌ فرموده‌: ﴿لَيۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جُنَاحٞ﴾ [المائدة‌: ‌ 93]»([[155]](#footnote-155)).

روایت‌ شده‌ كه‌ پس‌ از غالب‌ آمدن‌ در جنگ‌ جمل‌ در مورد غیر معهود بودن‌ خلافت‌ از طرف‌ رسول‌ و مبتنی‌ بر رأی‌ بودن‌ آن‌ و نیز صحت‌ خلافت‌ خلفای‌ پیش‌ از خود، چنین‌ لب‌ به‌ سخن‌ گشود:

«ای‌ مردم‌! بدانید رسول‌الله در مورد امارت‌ هیچ‌ عهدی‌ به‌ ما نسپرده‌ است‌. ما خود رأی‌ بر این‌ صحیح‌ دانستیم‌ كه‌ ابوبكر را خلیفه‌ كنیم‌. او كژی‌ها را راست‌ نمود و استقامت‌ ورزید تا این‌كه‌ مسیرش‌ را به‌ انتها رسانید. او رأی‌ بر این‌ صحیح‌ دانست‌ كه‌ عمر را خلیفه‌ كند. او هم‌ كژی‌ها را راست‌ نمود و استقامت‌ ورزید و دین‌ به‌ بركت‌ او قوی‌ شد و استقرار یافت‌...»([[156]](#footnote-156)).

حضرت‌ زین‌ العابدین‌ (علی‌ بن‌ حسین‌ بن‌ ابی‌طالب‌ ) كه‌ به‌ «سجاد» هم‌ معروف‌ است‌ در آغاز مناجات‌ معروف‌ خویش‌ پس‌ از حمد خدا و درود بر رسول ‌، سخنانش‌ را با یاد صحابه‌ زینت‌ می‌بخشد و با كلماتی‌ بسیار زیبا و جامع‌، برترین‌ اوصاف‌ و خصوصیات‌ آنان‌ را مفصلاً یادآور می‌شود و در آخر می‌فرماید:

«فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَ فِيكَ، وَ أَرْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ، وَ بِمَا حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَيْكَ، وَ كَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاةً لَكَ إِلَيْكَ. وَ اشْكُرْهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَ خُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الـْمَعَاشِ إِلَى ضِيقِهِ، وَ مَنْ كَثّرْتَ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ»([[157]](#footnote-157)). «پس خدايا گذشتى را كه براى تو و در راه تو انجام دادند از نظر دور مدار، و به سبب آن فداكاريها و در برابر آنكه خلق را بر تو گرد آوردند و با پيغمبرت از جمله داعيان بسوى تو بودند، ايشان را از خشنودى خود خشنود ساز. و سعى ايشان را به پاس آنكه در راه تو از شهر و ديار قوم خود هجرت كردند و خويش را از فراخى زندگى به سختى و تنگى در افكندند، مشكور دار و (همچنين) آنان را كه براى اعزاز دينت ستمزدگانشان را فراوان ساختى خشنود فرماى».

و می‌گفت‌: «بنی‌ فاطمه‌ اجماع‌ داشتند بر این‌ كه‌ درباره‌ی‌ شیخین‌ (ابوبكر و عمر ب) بهترین‌ سخنان‌ را بگویند»([[158]](#footnote-158)).

حضرت‌ باقر : ـ فرزند حضرت‌ سجاد : و نوه‌ی‌ حضرت‌ حسین‌ ـ به‌ صراحت‌ شیخین‌ (ابوبكر و عمر ب) را مقدّم‌ می‌گفت‌ و همچنین‌ تذكر می‌داد:

«هیچ‌ كس‌ از اهل‌ بیت‌ خود را ندیدم‌ مگر این‌كه‌ ابوبكر و عمر را دوست‌ داشت‌»([[159]](#footnote-159)).

سالم‌ بن‌ حفصه‌ گوید:

«من‌ درباره‌ی‌ ابوبكر و عمر ب از امام‌ باقر و جعفر ـ رحمهما الله ـ پرسیدم‌، فرمودند: «هر دو امام‌ بر حق‌ بوده‌اند، ما ایشان‌ را دوست‌ داریم‌ و از دشمن‌ ایشان‌ بیزاریم‌». سالم‌ ادامه‌ می‌دهد پس‌ از آن‌، حضرت‌ جعفر روی‌ به‌ من‌ نمود و فرمود: «ای‌ سالم‌...! شفاعت‌ حضرت‌ محمد نصیب‌ من‌ نشود اگر آن‌ دو خلیفه‌ را دوست‌ نداشته‌ باشم و از دشمن‌شان‌ بیزار نباشم»([[160]](#footnote-160)). حضرت‌ باقر : خاطر نشان‌ می‌ساخت‌:

«هر كس‌ فضل‌ ابوبكر و عمر را نداند، از سنّت‌ رسول‌ غافل‌ است»([[161]](#footnote-161)).

جابر جعفی‌ گوید: محمد بن‌ علی‌ (حضرت‌ باقر :) به‌ من‌ گفت‌:

«جابر! شنیده‌ام‌ عده‌ای‌ در عراق‌ ادعای‌ دوستی‌ ما را دارند و به‌ ابوبكر و عمر دشنام‌ می‌دهند و می‌گویند: من‌ آنان‌ را به‌ این‌ كار دستور داده‌ام‌. از طرف‌ من‌ به‌ آنان‌ بگو كه‌ من‌ از آنان‌ بری‌ هستم‌. قسم‌ به‌ ذاتی‌ كه‌ روحم‌ در قبضه‌ی‌ قدرتش‌ قرار دارد، اگر بر مردم‌ حكومت‌ می‌یافتم‌، با ریختن‌ خون‌ آنان‌ به‌ خداوند تقرّب‌ می‌جستم‌! شفاعت‌ محمد نصیب‌ من‌ نشود اگر برای‌ آن‌ دو بزرگوار دعای‌ مغفرت‌ و رحمت‌ نكنم‌. دشمنان‌ خدا از فضل‌ و سابقه‌ی‌ آنان‌ در اسلام‌ خبر ندارند. به‌ آنان‌ برسان‌ كه‌ من‌ از آنان‌ و از هر كسی‌ كه‌ از ابوبكر و عمر اظهار بیزاری‌ می‌كند، بیزارم‌...»([[162]](#footnote-162)).

حضرت‌ جعفر صادق‌ : همیشه‌ می‌فرمود:

«من‌ از كسی‌ كه‌ ابوبكر و عمر را جز به‌ نیكی‌ یاد كند، بیزارم‌»([[163]](#footnote-163)).

حسن‌ مثّنی‌ (حسن‌ بن‌ حسن‌ بن‌ علی‌ ) فرمود:

«مغیره‌ بن‌ سعید ـ زندیقی‌ كه‌ به‌ سبب‌ زندقه‌اش‌، زنده‌ در آتش‌ افكنده‌ شد! ـ نزد من‌ آمد و شروع‌ كرد به‌ تعریف‌ و تمجید من‌. تا این‌ كه‌ از ابوبكر و عمر اسم‌ گرفت‌ و آنان‌ را لعن‌ كرد. گفتم‌: ای‌ دشمن‌ خدا! پیش‌ من‌ چنین‌ جرأت‌ می‌ورزی‌؟! آن‌ گاه‌ گلویش‌ را فشردم‌؛ چنان‌ سخت‌ كه‌ زبانش‌ از كام‌ بیرون‌ آمد»([[164]](#footnote-164)).

از محمد فرزند عبدالله محض‌ معروف‌ به‌ نفس‌ ذكیه‌ : درباره‌ی‌ شیخین‌ پرسیدند. فرمود:

«آن‌ دو نزد من‌ بدون‌ تردید از علی‌ افضل‌ هستند»([[165]](#footnote-165)).

اهل‌ بیت‌ رسول‌ خدا عملاً نیز ارادات‌ و همبستگی‌ خویش‌ را با خلفای‌ ثلاثه‌ برای‌ همه‌ ثابت‌ كرده‌ بودند. همكاری‌ها و مشورت‌های‌ صمیمانه‌ی‌ مولای‌ مؤمنان‌ علی‌ با خلفا و خواندن‌ نمازها پشت‌ سر آنان‌ و دفاع‌ از سیاست‌های‌شان‌ و همچنین‌ دفاع‌ مسلحانه‌ از جان‌ خلیفه‌ی‌ سوّم‌ همه‌ مبین‌ این‌ حقیقت‌ بود.

یكی‌ دیگر از مهم‌ترین‌ دلایل‌ این‌ ارادت‌ و موّدت‌ عمیق‌ فی‌ مابین‌، برقراری‌ پیوندهای‌ زواجی‌ آنان‌ بود. علی‌ دخترش‌ ـ ام‌كلثوم‌ بنت‌ فاطمه‌ ب را به‌ زنی‌ عمر فاروق‌ داد. مادر حضرت‌ جعفر صادق‌ ، ام‌فروه‌ بود كه‌ از پدر و مادر خویش‌ به‌ خلیفه‌ی‌ اول‌ می‌رسید([[166]](#footnote-166)). و بدین‌ ترتیب،‌ حضرت‌ ابوبكر صدیق‌ جدّ هفت‌ امام‌ بزرگ‌ اهل‌بیت‌ می‌باشد. حضرت‌ جعفر صادق‌ با اشاره‌ به‌ همین‌ نكته‌ با افتخار می‌فرمود:

«من‌ به‌ دو طریق‌ فرزند ابوبكرم‌»([[167]](#footnote-167)).

آنان‌ همچنین‌ بر فرزندان‌شان‌ اسم‌ خلفا را می‌نهادند. مثلاً امیرالمؤمنین‌ علی‌ اسم‌ هر سه‌ خلیفه‌ را بر سه‌ تن‌ از فرزندانش‌ نهاده‌ بود.

... و نمونه‌های‌ دیگری‌ از مظاهر این‌ مودّت‌ ([[168]](#footnote-168)).

اینها همه‌ در حالی‌ بود كه‌ اهل‌ بیت‌ می‌خواندند كه‌ قرآن‌ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَرۡكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ﴾ [هود: 113].

«به‌ سوی كسانی كه‌ ظلم‌ كرده‌اند ميل‌ نكنيد كه‌ در آن‌ صورت‌ به‌ دوزخ‌ می‌رويد!».

اگر صحابه‌ و خلفای‌ ثلاثه‌ در خصوص‌ خلافت‌ مولای‌ مؤمنان‌ كم‌لطفی‌ و اغماض‌ كرده‌ بودند، فرزندان‌ مولی‌ هرگز با این‌ سخنان‌ و برخوردها و ارتباط‌های‌ مثبت‌ و ریشه‌دار و دایمی‌، به‌ طرف‌ آنان‌ میل‌ نمی‌كردند.

**حق‌ّ آن‌ است‌ كه‌ نوه‌هاي‌ مولي‌ گفته‌اند**

باز گردیم‌ بر سر اصل‌ مطلب‌؛ بر این‌ سخن‌ كه‌ «حدیث‌ موالات‌» گویای‌ فضل‌ حضرت‌ علی‌ و لزوم‌ محبّت‌ با اوست‌. در حقیقت‌ آنچه‌ از بحث‌ها و دلایل‌ قید گردید، به‌ حكم‌ ضرورت‌ توضیح‌ بیشتر بود، ورنه‌ حق‌ آن‌ است‌ كه‌ شخصیت‌های‌ والای‌ اهل‌بیت‌ در یک سخن‌ كوتاه‌ و جامع‌ گفته‌اند.

از حضرت‌ حسن‌ مثّنی‌ : سؤال‌ شد: آیا در حدیث‌ «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ» خلافت‌ علی‌ تصریح‌ نشده‌ است‌؟ فرمودند:

«سوگند به‌ خدا اگر مقصود رسول‌ الله از این‌ سخن‌، امارت‌ و خلافت‌ بود، برای‌ مردم‌ در این‌ باره‌ به‌ فصاحت‌ حرف‌ می‌زد. چون‌ او برای‌ مسلمانان‌ ناصح‌ترین‌ فرد بود. حتماً به‌ آنان‌ می‌گفت‌: ای‌ مردم‌! این‌ ولی‌ امر من‌ و بعد از من‌ قیم‌ بر شماست‌. از او حرف‌ شنوی‌ داشته‌ باشید و اطاعتش‌ كنید. اما چنین‌ چیزی‌ نفرمود. سوگند به‌ خدا اگر خدا و رسول‌ او علی‌ را برای‌ این‌ امر انتخاب‌ نموده‌ بودند و او امر خدا و رسولش‌ را ترک داده‌ باشد، آن‌ وقت‌ از میان‌ انسان‌ها بزرگ‌ترین‌ خطا را او مرتكب‌ شده‌ است‌!»([[169]](#footnote-169)).

از عبدالله مَحض‌ : ـ نوه‌ی‌ حَسَنین ب‌ ـ مروی‌ است‌ كه‌ فرمود:

«این‌ كیست‌ كه‌ می‌گوید: علی‌ فردی‌ مقهور و عاجز بود؟ می‌گوید: پیامبر خدا او را به‌ امری‌ دستور فرمود ولی‌ او آن‌ را اجرا نكرد! چه‌ گناه‌ مُهلک و چه‌ نقص‌ بزرگی‌ این‌ گمان‌ برای‌ علی‌ ثابت‌ می‌كند!»([[170]](#footnote-170)).

از حضرت‌ زید بن‌ علی‌ بن‌ حسین‌ نیز چنین‌ سخن‌ مروی‌ است‌. ایشان‌ از طرف‌ جمیع‌ فرزندان‌ حسن‌ و حسین‌ ـ رضی‌الله عنهما ـ سوگند یاد كرد كه‌ هیچ‌ یک از آنان‌ ادعای‌ چنین‌ امامی‌ (منصوص‌ و واجب‌ الطاعة) در میان‌ خود نكرده‌اند ([[171]](#footnote-171)).

**حديث‌ غدير  
و**  
**خلافت‌ راشده‌**

**رسول‌ خدا هيچ‌ كس‌ را جانشين‌ خود نكرد**

رسول‌ خدا به‌ تعیین‌ و تصریح‌ درباره‌ی‌ هیچ‌ كس‌ نفرمود كه‌ او پس‌ از من‌، خلیفه‌ی‌ من‌ و ولی‌ّ امر مسلمانان‌ است‌. در هیچ‌ یک از احادیث‌ این‌ تنصیص‌ ثابت‌ نیست‌ و آنچه‌ از صحابه‌ به‌ شمول‌ اهل‌بیت‌ مروی‌ است‌ نیز، همه‌ بیانگر همین‌ مطلب‌ هستند. برای‌ استشهاد، فقط‌ كافی‌ است‌ سخن‌ دو صحابی‌ بزرگ‌ و خلیفه‌ی‌ راشد ـ حضرت‌ عمر فاروق‌ و حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ ب ـ در این‌ مورد نقل‌ شود.

ـ وقتی‌ حضرت‌ عمر ضربه‌ خورد از او پرسیدند: آیا برای‌ خود خلیفه‌ نمی‌گیری‌؟ فرمود:

«اگر خلیفه‌ تعیین‌ كنم‌، این‌ كار را كسی‌ كه‌ بهتر از من‌ بود (ابوبكر) كرده‌ است‌ و اگر بدون‌ تعیین‌ خلیفه‌ شما را ترک كنم‌ نیز این‌ كار را بهتر از من‌ (رسول‌ خدا ) كرده‌ است‌»([[172]](#footnote-172)).

ـ از حضرت‌ علی‌ نیز پس‌ از ضربه‌ خوردنش‌ پرسیدند: آیا كسی‌ را پس‌ از خود بر ما خلیفه‌ نمی‌كنی‌؟ فرمود:

«رسول‌ الله كسی‌ را به‌ خلافت‌ برنگزید تا من‌ هم‌ این‌ كار را بكنم‌. اگر خداوند برای‌ مردم‌ اراده‌ی‌ خیری‌ داشته‌ باشد، بعد از من‌ آنان‌ را گرد بهترین‌ فردشان‌ جمع‌ می‌كند، همان‌ طور كه‌ بعد از پیامبرشان‌ گرد بهترین‌شان‌ جمع‌ نمود»([[173]](#footnote-173)).

**...اما درباره‌ي‌ «خلافت‌ راشده‌» توضيح‌ داده‌اند**

فرمودند:

«هر كه‌ از شما پس‌ از من‌ زنده‌ بماند، شاهد اختلافات‌ زیادی‌ خواهد شد. در آن‌ هنگامه‌ بر شما باد اتباع‌ از سنّت‌ من‌ و سنّت‌ خلفای‌ راشد هدایت‌ یافته‌، محكم‌ به‌ آن‌ چنگ‌ زنید»([[174]](#footnote-174)).

در حدیثی‌ دیگر مدت‌ این‌ خلافت‌ نیز تبیین‌ شده‌ است‌. فرمودند: «خلافت‌ پس‌ از من‌ تا سی‌ سال‌ است»([[175]](#footnote-175)).

«خلافت‌ راشده‌» چنان‌ كه‌ آن‌ حضرت‌ خبر داده‌ بودند، تا سی‌ سال‌ عمر كرد. ابوبكر دو سال‌ خلافت‌ كرد، عمر ده‌ سال‌، عثمان‌ دوازده‌ سال‌ و علی‌ شش‌ سال‌ كه‌ جمعاً سی‌ سال‌ را در بر می‌گیرند([[176]](#footnote-176)).

«خلافت‌ راشده‌» و به‌ تعبیر خاص‌ّتر «خلافت‌ نبوت‌» دنباله‌ی‌ رسالت‌ رسول‌ خدا است‌ كه‌ بستر ظهور و تحقق‌ آن‌ خلافت‌ چهار خلیفه‌ی‌ اول‌ اسلام‌ بود. در طی‌ این‌ مدت‌ اهداف‌ رسالت‌ برآورده‌ شدند و پایه‌های‌ حكومت‌ اسلام‌ در جهان‌ محكم‌ گردید و از آن‌ پس‌ كاری‌ نماند جز این‌كه‌ مسلمانان‌ تا قیامت‌ از آن‌ دوره‌ الگو گیرند و بدان‌ متمسّک شوند.

**... و به‌ «خلفاي‌ راشد» شافياً اشاره‌ فرموده‌اند**

بسیاری‌ از احادیث‌ مربوط‌ به‌ خلفای‌ راشد و خلافت‌ نبوت‌ و راشده‌ را قبلاً تحت‌ عنوان‌ «حدیث‌ موالات‌ در كنار سایر احادیث‌ نبوی» نقل‌ نمودیم‌.

**... و امر انتخاب‌ خليفه‌ را به‌ مردم‌ واگذار كرده‌اند**

به‌ طرق‌ متعدد و صحیح‌ از حضرت‌ علی‌ نقل‌ شده‌ كه‌ فرمود: از رسول‌ الله پرسیدند: پس‌ از شما چه‌ كسی‌ را امیر خود كنیم‌؟ فرمودند:

«اگر ابوبكر را امیر كنید او را فردی‌ خواهید یافت‌ كه‌ در دنیا زاهد و به‌ آخرت‌ راغب‌ است‌. اگر عمر را امیر كنید، او را فردی‌ قوی‌ و امین‌ خواهید یافت‌ كه‌ از ملامت‌ هیچ‌ ملامت‌ كننده‌ای‌ نمی‌هراسد. اگر علی‌ را امیر كنید ـ كه‌ می‌دانم‌ این‌ كار را نمی‌كنید ـ او را هدایت‌ كننده‌ای‌ هدایت‌ یافته‌ خواهید دید كه‌ شما را به‌ راه‌ راست‌ رهنمون‌ می‌شود»([[177]](#footnote-177)).

از این‌ حدیث‌ ثابت‌ می‌شود كه‌ امر انتخاب‌ امام‌ موكول‌ به‌ رأی‌ و بیعت‌ مردم‌ است‌ و برای‌ احدی‌ در این‌ مورد نصی‌ وجود ندارد.

**براي‌ خلافت‌ خاصّه‌، خليفه‌ بايد برترين‌ انسان‌ها باشد**

در این‌ بحثی‌ نیست‌ كه‌ برای‌ امامت‌ و امارت‌ عامّه‌ كه‌ عبارت‌ از رهبری‌ و قیادت‌ امّت‌ پس‌ از سپری‌ شدن‌ دوران‌ خلافت‌ راشده‌ می‌باشد، تعیین‌ مفضول‌ بنا به‌ وجوه‌ و مصالحی‌ با وجود افضل‌ جایز است ([[178]](#footnote-178))، اما در امامت‌ خاصه‌ كه‌ همانا خلافت‌ نبوّت‌ است‌ و منحصر در خلافت‌ راشده‌ بوده‌ است‌، روی‌ كار آوردن‌ یا روی‌ كار آمدن‌ مفضول‌ درست‌ نیست‌. چنان‌ كه‌ امام‌ ولی‌الله دهلوی‌ : گفته‌ است‌:

«از لوازم‌ خلافت‌ خاصّه‌ آن‌ است‌ كه‌ خلیفه‌ افضل‌ امت‌ باشد در زمان‌ خلافت‌ خود ـ عقلاً و نقلاً»([[179]](#footnote-179)).

یعنی‌ این‌ لزوم‌ هم‌ مقتضای‌ عقل‌ است‌ و هم‌ مفهوم‌ احادیث‌. به‌ عقیده‌ی‌ جمهور اهل‌ سنّت‌، خلافت‌ راشده‌ به‌ ترتیب‌ افضلیت‌ خلفای‌ راشده‌ بوده‌ است‌. و این‌ ترتیب‌ مبتنی‌ بر دیدگاه‌ خود رسول‌ خدا و جمیع‌ اصحاب‌ بود كه‌ در سخن‌ حضرت‌ عبدالله بن‌ عمر ب چنین‌ منعكس‌ شده‌ است‌:

«ما در زمان‌ رسول‌ خدا می‌گفتیم‌: اول‌ ابوبكر، بعد عمر، بعد عثمان‌ و بعد علی‌ و رسول‌ الله این‌ سخن‌ را می‌شنید»([[180]](#footnote-180)).

بعضی‌ از احادیث‌ و آثار دال‌ بر این‌ ترتیب‌ را قبلاً متذكر شدیم‌.

در جریان‌ انتخاب‌ خلیفه‌ی‌ اول‌، وقتی‌ این‌ بار امانت‌ از سوی‌ عمر به‌ ابوعبیده‌ بن‌ جرّاح‌ ـ كه‌ به‌ زبان‌ وحی‌آمیز رسول‌ خدا «اَمین‌ اُمّت‌» نامیده‌ شده‌ بود ـ پیشنهاد گردید، به‌ عمر گفت‌:

«قبلاً تو را چنین‌ ضعیف‌الرأی‌ ندیده‌ بودم‌! با من‌ بیعت‌ می‌كنی‌ در حالی‌ كه‌ در میان‌تان‌ صدّیق‌ و ثانی‌ اثنین‌ هست‌؟»([[181]](#footnote-181)).

حضرت‌ عمر خود در جواب‌ پیشنهاد ابوبكر صدیق‌ به‌ قبول‌ خلافت‌، گفت‌: «تو از من‌ افضل‌ هستی»([[182]](#footnote-182)).

و در آخر ایام‌ خلافت‌ خویش‌ فرمود:

«كسی‌ شما را نفریبد كه‌ چون‌ بیعت‌ ابوبكر ناگهانی‌ بود، بعد از من‌ هم‌ سرسری‌ با كسی‌ بیعت‌ می‌كنید. آری‌ بیعت‌ ابوبكر ناگهانی‌ بود امّا خداوند متعال‌ شرّ آن‌ را خنثی‌ نمود. در حالی‌ كه‌ امروز در میان‌ شما كسی‌ مثل‌ ابوبكر نیست‌ كه‌ همه‌ خواهان‌ و مطیع‌ او باشند. او پس‌ از رسول‌ خدا بهترین‌ فرد میان‌ ما بود...»([[183]](#footnote-183)).

ابوبكر صدیق‌ ، عمر را به‌ جانشینی‌ خود انتخاب‌ كرد. چون‌ بعضی‌ها نزد او از شدّت‌ و سختی‌ عمر اظهار ترس‌ نمودند، گفت‌: «آیا در این‌ مورد مرا از پروردگارم‌ بیم‌ می‌دهید؟ من‌ خواهم‌ گفت‌: الها بر مردم‌ از میان‌ بندگانت‌ بهترین‌ را به‌ خلافت‌ گمارده‌ام‌»([[184]](#footnote-184)).

در انتخاب‌ خلیفه‌ی‌ سوم‌ نیز معیار، افضلیت‌ بود. حضرت‌ عبدالله بن‌ مسعود صحابی‌ دانشمند و بسیار برجسته‌ در آن‌ زمان‌ در كوفه‌ انجام‌ وظیفه‌ می‌كرد. وقتی‌ خبر شهادت‌ عمر فاروق‌ و انتصاب‌ حضرت‌ عثمان‌ را شنید، به‌ اهل‌ كوفه‌ گفت‌:

«ما اصحاب‌ محمد جمع‌ شدیم‌ و كسی‌ را كه‌ بالاتر از عثمان‌ باشد، نیافتیم‌؛ پس‌ با او بیعت‌ نمودیم‌. شما هم‌ با او بیعت‌ كنید». و مردم‌ چنین‌ كردند([[185]](#footnote-185)).

وقتی‌ كه‌ از مولای‌ مؤمنان‌ در آخرین‌ اوقات‌ زندگی‌اش‌ پرسیدند: آیا خود خلیفه‌ بر نمی‌گزینی‌؟ فرمود:

«خیر، من‌ مانند رسول‌ الله امر شما را به‌ خودتان‌ وا می‌گذارم‌. اگر خداوند اراده‌ی‌ خیری‌ به‌ شما دارد، شما را بر بهترین‌تان‌ جمع‌ می‌كند؛ همان‌ طور كه‌ بعد از رسول‌ الله بر بهترین‌تان‌ جمع‌ فرمود»([[186]](#footnote-186)).

و در روایتی‌ دیگر آمده‌ كه‌ فرمود:

«خداوند متعال‌ در ما خیر دید و برای‌ همین‌ پس‌ از رسول‌ الله ابوبكر را بر ما گماشت‌»([[187]](#footnote-187)).

از این‌ گفته‌های‌ خلفای‌ راشد و اصحاب‌ دیگر ثابت‌ می‌شود كه‌ خلیفه‌ی‌ راشد، باید از همه‌ افضل‌ باشد.

**«افضل‌ ابوبكر و بعدش‌ عمر» از زبان‌ مولي‌**

اهل‌ سنّت‌ بر این‌ عقیده‌اند كه‌ از میان‌ افراد این‌ امت‌، افضل‌ از همه‌ ابوبكر است‌ و بعد از او، عمر و بعد از او، عثمان‌ و بعد از او، علی‌ .

از مولای‌ مؤمنان‌ در تفضیل‌ شیخین‌ صریح‌ترین‌ سخنان‌ روایت‌ شده‌ است‌.

به‌ تواتر ثابت‌ است‌ كه‌ ایشان‌ بر بالای‌ منبر در تردید عقیده‌ی‌ كسانی‌ كه‌ او را از شیخین‌ افضل‌ می‌پنداشتند می‌گفت‌:

«ای‌ مردم‌! بدانید كه‌ بهترین‌ فرد این‌ امت‌ بعد از رسول‌ امت‌، ابوبكر است‌ و بعد از او، عمر و اگر می‌خواستم‌ نفر سوم‌ را هم‌ نام‌ می‌گرفتم»([[188]](#footnote-188)).

منظور ایشان‌ از نفر سوم‌ قطعاً حضرت‌ عثمان‌ بود كه‌ در آن‌ زمان‌ به‌ دلیل‌ اغتشاش‌ به‌ وجود آمده‌ از شهادت‌ آن‌ خلیفه‌ و وجود قاتلان‌ و منافقان‌ در پیرامون‌ خویش‌، نمی‌توانست‌ به‌ صراحت‌ از ایشان‌ نام‌ ببرد. اما در روایتی‌ دیگر آمده‌ كه‌ ایشان‌ وقت‌ پایین‌ آمدن‌ از منبر گفت‌: «سپس‌ عثمان‌، سپس‌ عثمان‌»([[189]](#footnote-189)). و در روایت‌ «اصبغ‌ بن‌ نباته‌» هم‌ آمده‌ است‌ كه‌ وی‌ پس‌ از ابوبكر و عمر، عثمان‌ را برترین‌ فرد امت‌ نامید([[190]](#footnote-190)).

روایت‌ شده‌ كه‌ حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ در زمان‌ خلافت‌ خویش‌ شنید كه‌ كسانی‌ او را برتر از ابوبكر می‌پندارند. شدیداً برآشفت‌ و بر بالای‌ منبر به‌ همه‌ خاطرنشان‌ ساخت‌ كه‌ برتر از همه‌ ابوبكر است‌ و تذكر داد كه‌ دیگر از هیچ‌ كس‌ چنین‌ سخنی‌ نشنود و گرنه‌ او را عقوبت‌ خواهد كرد ([[191]](#footnote-191)).‌

مروی‌ است‌ كه‌ فرمودند:

«هر كس‌ مرا بر ابوبكر و عمر برتر داند، حق‌ّ من‌ و حق‌ّ اصحاب‌ رسول‌ الله را انكار كرده‌ است‌»([[192]](#footnote-192)).

و این‌ عیناً مفهوم‌ سخنی‌ است‌ كه‌ از حضرت‌ عمّار با این‌ الفاظ‌ روایت‌ شده‌ است‌:

«هر كس‌ یكی‌ از اصحاب‌ رسول‌ الله را بر ابوبكر و عمر برتر بداند، او مهاجرین‌ و انصار را تخطئه‌ و بر اصحاب‌ رسول‌ الله طعن‌ نموده‌ است‌»([[193]](#footnote-193)).

ابو جُحیفه‌ ـ یار مخلص‌ حضرت‌ علی‌ بر این‌ باور بود كه‌ حضرت‌ علی‌ از ابوبكر افضل‌ است‌. وقتی‌ شنید مردم‌ شیخین‌ را برتر می‌دانند، دچار غم‌ گردید. حضرت‌ علی‌ موضوع‌ را دریافت‌. او را به‌ خلوت‌ برد و چنین‌ مورد نصح‌ قرار داد:

«آیا تو را به‌ بهترین‌ فرد این‌ امت‌ خبر ندهم‌؟ بهترین‌ فرد امت‌، ابوبكر است‌ و بعد از او عمر».

و خاطر نشان‌ ساخت‌ كه‌:

«سوگند به‌ خدا كه‌ محبت‌ من‌ با بغض‌ آنان‌ در یک قلب‌ جمع‌ نمی‌شود».

ابو جحیفه‌ چون‌ این‌ سخن‌ را از زبان‌ مولای‌ خود شنید سوگند یاد كرد كه‌ آن‌ را برای‌ همه‌ باز گوید و كتمانش‌ نكند([[194]](#footnote-194)).

یک بار محمد بن‌ حنفیه‌ ـ فرزند حضرت‌ علی‌ از ایشان‌ پرسید: پدر! پس‌ از رسول‌ الله چه‌ كسی‌ برتر است‌؟ فرمود: ابوبكر. پرسید: بعد از او چه‌ كسی‌؟ فرمود: عمر. محمد بن‌ حنفیه‌ می‌گوید: در اینجا ترسیدم‌ كه‌ اگر بپرسم‌ بعد از او چه‌ كسی‌ برتر است‌، جواب‌ دهد: عثمان‌. لذا خودم‌ گفتم‌: بعد از عمر شمایید پدر؟ فرمود: من‌ یک فرد مسلمان‌ بیش‌ نیستم‌([[195]](#footnote-195)). (و این‌ جمله‌ را تواضعاً فرمود).

تفضیل‌ ابوبكر و عمر ب از زبان‌ حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ یک موضوع‌ متواتر و بسیار محكم‌ است‌.

محدّث‌ بزرگ‌، امام‌ ذَهَبی‌ : گفته‌ كه‌ این‌ نقل‌ را بیش‌ از هشتاد راوی‌ از ایشان‌ روایت‌ كرده‌اند. بر مبنای‌ همین‌ قوّت‌ و صحّت‌ روایت‌ مزبور است‌ كه‌ متشیع‌ بزرگ‌، عبدالرزاق‌ : گفته‌ است‌:

«چون‌ علی‌ شیخین‌ را بر خود تفضیل‌ می‌داد، من‌ هم‌ آن‌ دو را از علی‌ افضل‌ می‌دانم‌. در غیر این‌ صورت‌ هرگز آنان‌ را افضل‌ نمی‌گفتم‌. برای‌ هلاكی‌ من‌ همین‌ كافی‌ خواهد بود كه‌ علی‌ را دوست‌ داشته‌ باشم‌ و سپس‌ مخالفتش‌ نمایم‌»([[196]](#footnote-196)).

حفص‌ بن‌ غیاث‌ از شریک شیعی‌ نقل‌ كرده‌ كه‌ گفت‌: «نبی‌ وفات‌ یافت‌ و مسلمانان‌ ابوبكر را به‌ خلافت‌ برگزیدند. آنان‌ اگر كسی‌ دیگر را از او افضل‌ می‌دانستند حتماً همان‌ را انتخاب‌ می‌كردند. ابوبكر پس‌ از خود، عمر را به‌ خلافت‌ برگزید و او در اجرای‌ حق‌ و عدل‌، پایش‌ را درست‌ بر نقش‌ قدم‌ ابوبكر گذاشت‌. عمر وقتی‌ وفاتش‌ فرا رسید، شور را بین‌ شش‌ نفر دایر كرد و آنان‌ عثمان‌ را به‌ خلافت‌ برگزیدند. اگر آنان‌ كسی‌ دیگر را افضل‌ از او می‌دانستند، حتماً همان‌ را انتخاب‌ می‌كردند»([[197]](#footnote-197)).

خلاصه‌، شراط‌ افضلیت‌ در خلافت‌ خاصه‌ (خلافت‌ راشده‌) و افضلیت‌ خلفای‌ راشد به‌ ترتیب‌ خلافتشان‌، در آن‌ زمان‌ از بدیهیات‌ بود كه‌ همه‌ به‌ آن‌ اعتراف‌ داشتند و نیازی‌ به‌ بحث‌ هم‌ نداشت‌.

**صحابه‌ خلفاي‌ راشد را پيش‌بيني‌ كرده‌ بودند**

یک بار دیگر احادیثی‌ را كه‌ تحت‌ عنوان‌ «حدیث‌ موالات‌ در كنار سایر احادیث‌...» قید شده‌اند، مرور كنید. آنچه‌ شما در پرتو آن‌ فرموده‌ها درباره‌ی‌ ترتیب‌ خلفای‌ راشد، برداشت‌ می‌كنید، صحابه ‌ در دوران‌ رسالت‌ نیز برداشت‌ كرده‌ بودند و این‌ مطلب‌ به‌ صورت‌ یک قضاوت‌ عمومی‌ در اذهان‌ همه‌ وجودداشت‌ و از كسی‌ اختلافی‌ هم‌ در این‌ مورد ثابت‌ نیست‌.

برای‌ روشنی‌ بیشتر، یک حدیث‌ دیگر كه‌ گویای‌ صریح‌ این‌ قضاوت‌ و تصور عمومی‌ صحابه‌ در آن‌ زمان‌ می‌باشد، نقل‌ می‌شود:

حضرت‌ جابر گوید:

«یک روز رسول‌ الله فرمودند: دیشب‌ یک مرد صالح‌ خواب‌ دیده‌ است‌. او دیده‌ ابوبكر به‌ رسول‌الله چنگ‌ زده‌ و آویزان‌ است‌ و عمر به‌ ابوبكر و عثمان‌ به‌ عمر. ما وقتی‌ از محضر رسول‌الله برخاستیم‌، با یكدیگر این‌ تعبیر را رد و بدل‌ می‌كردیم‌: مرد صالح‌ خود رسول‌الله هستند (خواب‌ را خودشان‌ دیده‌اند) و آویزان‌ شدن‌ هر یكی‌ به‌ دیگری‌، بدین‌ معناست‌ كه‌ آنان‌ پس‌ از او والیان‌ امری‌ هستند كه‌ خداوند متعال‌ پیامبرش‌ را برای‌ آن‌ مبعوث‌ فرموده»([[198]](#footnote-198)).

پس‌ از سپری‌ شدن‌ دوران‌ رسالت‌ و نبوت‌ این‌ تصور و قضاوت‌ در اذهان‌ عموم‌ باقی‌ بود.

در ایام‌ خلافت‌ ابوبكر صدیق‌ یک روز مردم‌ به‌ ایشان‌ گفتند: والله ما كه‌ ندانستیم‌ خلیفه‌ شمایید یا عمر؟ (اشاره‌ به‌ مرتبه‌ی‌ مؤثر عمر بن‌ خطاب‌ در اسلام‌)، فرمود: ان‌ شاءالله كه‌ اوست‌ (او خواهد شد)([[199]](#footnote-199)).

حضرت‌ عمر در دوران‌ خلافت‌ خویش‌ از حضرت‌ حذیفه‌ كه‌ محرم‌ اسرار رسول‌ خدا بود، پرسید:

«به‌ نظر تو مردم‌ پس‌ از من‌ چه‌ كسی‌ را به‌ ولایت‌ این‌ امر بر می‌گزینند؟ گفت‌: مردم‌ به‌ عثمان‌ نظر دارند. (و مطمئناً او ولی‌َّ امر می‌شود)»([[200]](#footnote-200)).

حارث‌ بن‌ مضرّب‌ گوید:

«با عمر حج‌ گزاردم‌. شنیدم‌ شاعر می‌خواند: «إن‌ الأمير بعده‌ عثمان‌». پس‌ از آن‌ در زمان‌ عثمان‌ با عثمان‌ حج‌ گزاردم‌. شنیدم‌ شاعر می‌خواند: «إن‌ الأمير بعده‌ علي‌»!([[201]](#footnote-201)).

و اما برتری‌ ابوبكر و بعد از او، عمر و بعد از او، عثمان‌ و بعد از او، علی‌ كه‌ یكی‌ دیگر از ریشه‌های‌ ترتیب‌ خلفای‌ راشد در اذهان‌ عمومی‌ بود، نیز از مطالبی‌ بود كه‌ در زمان‌ رسول‌ خدا میان‌ اصحاب‌ ـ رضی‌الله عنهم‌ ـ مذاكره‌ می‌شد و آن‌ حضرت‌ نیز آن‌ را می‌شنیدند و انكاری‌ نداشتند. (و مطلبی‌ را كه‌ رسول‌ الله انكار نكند، به‌ معنی‌ صحت‌ آن‌ است‌).

حضرت‌ عبدالله بن‌ عمر ب گوید: «ما در زمان‌ رسول‌ خدا می‌گفتیم‌: هیچ‌ كس‌ را با ابوبكر برابر نمی‌دانیم‌ و بعد از او عمر و بعد از او عثمان‌. بقیه‌ی‌ اصحاب‌ را به‌ حال‌ خود می‌گذاشتیم‌ و در میان‌شان‌ تفاضل‌ نمی‌كردیم‌»([[202]](#footnote-202)).

و گوید: «در حالی‌ كه‌ رسول‌ خدا زنده‌ بود، می‌گفتیم‌: بهترین‌ فرد از امت‌ رسول‌ الله ، ابوبكر است‌ و بعد از او عمر و بعد از او عثمان‌ »([[203]](#footnote-203)).

و در روایتی‌ دیگر تصریح‌ كرده‌ كه‌ این‌ خبر به‌ رسول‌ الله هم‌ رسیده‌ بود و ایشان‌ انكار نكرده‌ بود([[204]](#footnote-204)).

بالطبع‌ این‌ موضوع‌ نیز پس‌ از زمان‌ رسول‌ خدا در اذهان‌ و قلوب‌ مردم‌ باقی‌ ماند و ثابت‌ است‌ كه‌ تا صحابه‌ بودند، به‌ كسی‌ اجازه‌ نمی‌دادند، خلاف‌ آن‌ چیزی‌ بگوید.

**در اديان‌ الهي‌ پيشين‌، پيش‌ گويي‌ شده‌ بود**

در قرآن‌ كریم‌ درباره‌ی‌ اصحاب‌ رسول‌ خدا به‌ صورت‌ كلی‌ چنین‌ می‌خوانیم‌: ﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ﴾ [الفتح:‌ 29]. «این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است‏». حضرت‌ عبدالله بن‌ عباس‌ ب در تفسیر آن‌ فرموده‌ است‌: «یعنی‌ اوصاف‌ اصحاب‌ رسول‌ الله قبل‌ از آفرینش‌ آسمان‌ها و زمین‌ در تورات‌ و انجیل‌ مكتوب‌ بوده‌ است»([[205]](#footnote-205)).

ترتیب‌ روی‌ كار آمدن‌ حضرت‌ ابوبكر صدیق‌ بلافاصله‌ پس‌ از رسول‌ خدا و بعد از او به‌ ترتیب‌ حضرت‌ عمر فاروق‌ و حضرت‌ عثمان‌ ذی‌النورین‌ و حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ ، نیز واقعیتی‌ آسمانی‌ بود كه‌ به‌ عنوان‌ یكی‌ از ویژگی‌های‌ یاران‌ برگزیده‌ی‌ آخرین‌ رسول‌ خدا در ازل‌ مقدّر و در كتب‌ آسمانی‌ پیشین‌ منعكس‌ شده‌ بود.

سعید بن‌ عبدالعزیز گوید: «وقتی‌ رسول‌ الله رحلت‌ نمود، از یک دانشمند بزرگ‌ یهودی‌ كه‌ به‌ «ذی‌قربات‌» شهرت‌ داشت‌ و از قبیله‌ی‌ «حمیر» بود پرسیدند: چه‌ كسی‌ خلیفه‌ی‌ رسول‌الله می‌شود؟ گفت‌: الأمین‌ (مرد امین‌ و حق‌گذار یعنی‌ ابوبكر صدیق‌ ). پرسیدند: بعد از او چه‌ كسی‌ خلیفه‌ می‌شود؟ گفت‌: قرن‌ من‌ حدیدٍ (دژی‌ فولادین‌ یعنی‌ عمر فاروق‌ ). پرسیدند: پس‌ از او؟ گفت‌: الأزهر (مرد روشن‌ یعنی‌ عثمان‌ ذی‌ النورین»([[206]](#footnote-206)).

نقل‌ شده‌ كه‌ حضرت‌ عمر فاروق‌ از یک عالم‌ اهل‌ كتاب‌ پرسید: كتاب‌هایی‌ كه‌ قبلاً می‌خواندید در آنها چه‌ دیده‌ بودید؟ او گفت‌: من‌ در كتاب‌های‌ گذشته‌ خوانده‌ام‌ كه‌ خلیفه‌ی‌ نبی‌ ، صدیق‌ خواهد شد([[207]](#footnote-207)).

قصه‌ی‌ حضرت‌ جُبیر بن‌ مطعم‌ مشهور است‌ كه‌ او در اوان‌ بعثت‌ رسول‌ خدا به‌ شام‌ رفت‌. در آنجا علما و احبار مسیحی‌ به‌ قصد تحقیق‌ از حال‌ پیامبر نوظهور عرب‌ او را نزد خود فرا خواندند. او و همراهانش‌ را به‌ دَیری‌ قدیمی‌ بردند. در اتاقی‌ مخصوص‌ صندوق‌هایی‌ قدیمی‌ وجود داشت‌ و در هر كدام‌ از آنها تصاویری‌ منقَّش‌ بر پارچه‌های‌ ابریشم‌ بی‌نظیر. آنان‌ توضیح‌ دادند كه‌ آن‌ تصاویر متعلّق‌ به‌ پیامبران‌ است‌ كه‌ به‌ حضرت‌ آدم‌ داده‌ شده‌ است‌. تصاویر كاملاً طبیعی‌ بودند. از صندوقی‌ پارچه‌ای‌ كشیدند كه‌ بر آن‌ تصویر دو نفر بود. از جُبیر و همراهانش‌ پرسیدند: آیا اینان‌ را می‌شناسید؟ آنان‌ با بُهت‌زدگی‌ در حالی‌ كه‌ می‌نگریستند گفتند: بله‌. این‌ تمثال‌ رسول‌ ماست‌. پرسیدند: آن‌ دیگری‌ چه‌؟ گفتند: او ابوبكر، از یاران‌ بزرگ‌ رسول‌ خدا است‌. احبار به‌ آنان‌ گفتند: «ما گواهی‌ می‌دهیم‌ كه‌ این‌ همان‌ پیامبری‌ است‌ كه‌ شما می‌گویید و آن‌ دیگری‌ پس‌ از او خلیفه‌اش‌ خواهد بود»([[208]](#footnote-208)).

نمونه‌های‌ دیگری‌ از این‌ سری‌ پیش‌گویی‌های‌ قدیم‌ را در رساله‌ی‌ دیگرمان‌ «چرا صحابه‌ را عادل‌ می‌دانیم‌؟» آورده‌ایم‌.

**مردگاني‌ نيز لب‌ به‌ حقيقت‌ گشودند**

یكی‌ از حیرت‌آورترین‌ حوادث‌ مربوط‌ به‌ عهد صحابه‌ ـ رضی‌الله عنهم‌ ـ، تكلّم‌ مردگانی‌ بود كه‌ قبل‌ از دفن‌ شدن‌ در مقابل‌ دیدگان‌ مردم‌ حیرت‌ زده‌ به‌ حرف‌ در آمدند. آنچه‌ آنان‌ گفتند به‌ بارزترین‌ وجه‌، مؤید حقیت‌ خلفای‌ ثلاثه‌ بود. شما هم‌ این‌ وقایع‌ شگفت‌انگیز را بخوانید:

زید بن‌ خارجه‌ی‌ انصاری‌ خزرجی‌ از بزرگان‌ صحابه‌ بود. ایشان‌ پس‌ از مرگ‌ سخن‌ گفتند. تابعی‌ معروف‌ سعید بن‌ مسیب‌ : قصه‌ی‌ او را چنین‌ تعریف‌ كرده‌ است‌:

«زید بن‌ خارجه‌ در زمان‌ خلافت‌ عثمان‌ بن‌ عفان‌ وفات‌ یافت‌. پارچه‌ای‌ بر او نهادند. لحظه‌ای‌ بعد مردم‌ از سینه‌اش‌ صدایی‌ تند شنیدند. سپس‌ او به‌ حرف‌ درآمد و گفت‌: احمد، احمد، در كتاب‌ اول‌ آمده‌ است‌، راست‌ گفت‌، راست‌ گفت‌، ابوبكر صدیق‌ درباره‌ی‌ خود ضعیف‌ است‌ و در كار خدا قوی‌، در كتاب‌ اول‌ چنین‌ آمده‌ است‌، راست‌ گفت‌، راست‌ گفت‌، عمر بن‌ خطاب‌ مردی‌ قوی‌ و امین‌ است‌، در كتاب‌ اول‌ چنین‌ آمده‌ است‌، راست‌ گفت‌، عثمان‌ بن‌ عفان‌، بر منهاج‌ آنان‌ قرار دارد. چهار رفته‌ است‌ و دو باقی‌ مانده‌ است‌. فتنه‌ها آورده‌ است‌! قوی‌ ضعیف‌ را می‌خورد! قیامت‌ بپاست‌! و به‌ زودی‌ از جیش‌تان‌ خبر خواهید یافت‌. چاه‌ اریس‌، چه‌ حادثه‌ای‌ به‌ وجود آورد چاه‌ اریس‌!. پس‌ از آن‌ مردی‌ از بنی‌ خطمه‌ وفات‌ یافت‌. پارچه‌ای‌ بر وی‌ انداختند. از سینه‌ او هم‌ صدای‌ شنیدند. بعد از آن‌ گفت‌: آن‌ مرد خزرجی‌ (زید بن‌ خزرجه‌) راست‌ گفت‌، راست‌ گفت‌»([[209]](#footnote-209)).

خبر این‌ واقعه‌ در آن‌ زمان‌ همه‌ جا رسید و موجب‌ ازدیاد یقین‌ مؤمنان‌ گردید. این‌ قصه‌ از رویدادهای‌ متواتر تاریخی‌ است‌ و دارای‌ سند صحیح‌ و شواهد بسیار است‌.

یكی‌ دیگر از این‌ مردگان‌، فردی‌ از قبیله‌ی‌ بنی‌سلمه‌ بود. عبدالله بن‌ عبید انصاری‌ قصه‌ی‌ او را چنین‌ نقل‌ كرده‌ است‌:

«مردی‌ از بنی‌سلمه‌ پس‌ از مرگ‌ چنین‌ سخن‌ گفت‌: محمّد رّسول‌ الله، ابوبكر الصدیق‌، عثمان‌ اللّین‌ الرحیم‌. نمی‌دانم‌ درباره‌ی‌ عمر چه‌ گفت‌»([[210]](#footnote-210)).

همو گفته‌ است‌: «زمانی‌ كه‌ پس‌ از جنگ‌ صفَّین‌ یا جمل‌ در میان‌ كشته‌شدگان‌ به‌ جستجوی‌ افراد خود می‌پرداختند، ناگهان‌ یک انصاری‌ مقتول‌ به‌ سخن‌ درآمد و گفت‌: محمّد رّسول‌ الله، ابوبكر الصدیق‌، عمر الشهید، عثمان‌ الرحیم‌. و سپس‌ ساكت‌ شد»([[211]](#footnote-211)).

**سه‌ مطلب‌ را هيچ‌گاه‌ از ياد نبريد**

سخن‌ رو به‌ پایان‌ دارد و تصوّر می‌رود یک مطلب‌ گزیده‌ی‌ دیگر، می‌تواند نقطه‌ای‌ شایان‌ به‌ عنوان‌ پایان‌ این‌ مقال‌ باشد.

به‌ خاطر بسپارید:

1- اسلام‌، دین‌ زندگی‌ و عمل‌ و كاملاً واقع‌گرایانه‌ است‌. بنابراین‌، خیلی‌ صاف‌ و روشن‌ قابل‌ فهم‌ است‌ و هیچ‌ چیز آن‌ سربسته‌ و مجمل‌ و احیاناً ـ مانند مطالب‌ تحریف‌ شده‌ی‌ ادیان‌ پیشین‌ ـ گمراه‌كننده‌ نیست‌. بر رسول‌ خدا فرض‌ بود مسایل‌ و احكام‌ را با زبان‌ فصیح‌ و به‌ بداهت‌ و صراحت‌ كامل‌ برای‌ مردم‌ باز گوید و در این‌ راستا از كسی‌ ترسی‌ نداشته‌ باشد. عقیده‌ بر این‌ است‌ كه‌ آن‌ حضرت در ادای‌ این‌ رسالت‌ كاملاً موفق‌ گردید و باامداد الهی‌ توانست‌ با تبیین‌ و تفهیم‌ تئوری‌ و عملی‌ و اخلاقی‌ درس‌های‌ اسلام‌، پایه‌های‌ بزرگ‌ترین‌ و كامل‌ترین‌ دین‌ آسمانی‌ را در دنیا استوار سازد. به‌ طوری‌ كه‌ در حجّةالوداع‌ در این‌ مورد از مردم‌ اعتراف‌ و خداوند را بر آن‌ گواه‌ گرفت‌. خداوند متعال‌، رسول‌ خویش‌ را از دنیا نبرد تا این‌كه‌ آخرین‌ دین‌ و پیام‌ خود را به‌ طور كامل‌ به‌ توسط‌ او به‌ بندگان‌ رسانید.

پس‌ این‌ پندار كه‌ ممكن‌ است‌ رسول‌ خدا از ترس‌ چیزهایی‌ یا كسانی‌ حقایقی‌ را اظهار نكرده‌، هرگز صحیح‌ نیست‌ و بلكه‌ مرادف‌ با ناقص‌ پنداشتن‌ اسلام‌ است‌.

ام‌المؤمنین‌ حضرت‌ عایشه‌ صدیقه‌ ل به‌ همین‌ معنا فرموده‌ است‌:

«هر كس‌ گمان‌ برد محمد چیزهایی‌ از وحی‌ را مخفی‌ ساخته‌ است‌، دروغ‌ می‌گوید. چون‌ خداوند متعال‌ به‌ آن‌ حضرت‌ حكم‌ فرموده‌ كه‌ دین‌ را كامل‌ به‌ تمام‌ امت‌ برساند»([[212]](#footnote-212)).

همچنین‌ این‌ پندار كه‌ رسول‌ خدا بعضی‌ چیزهای‌ مربوط‌ به‌ دین‌ را گُنگ‌ و نامفهوم‌ و ناقص‌ عنوان‌ كرده‌ است‌ این‌ عقیده‌ نیز به‌ معنای‌ تنقیص‌ روا داشتن‌ بر طریق‌ دعوت‌ آن‌ بزرگ‌ترین‌ پیامبر و قاصر و عاجز پنداشتن‌ وی‌ در ادای‌ رسالتی‌ كه‌ خداوند متعال‌ به‌ طور كامل‌ و به‌ روشنی‌ به‌ وی‌ محوّل‌ كرده‌ بود، است‌.

مولای‌ مؤمنان‌، حضرت‌ علی‌ این‌ حقیقت‌ را در یكی‌ از خطبه‌هایش‌ در «نهج‌البلاغة‌» چنین‌ منعكس‌ كرده‌ است‌:

«آیا فكر می‌كنید خداوند متعال‌ دین‌ كاملی‌ نازل‌ كرد ولی‌ رسول‌ او از تبلیغ‌ و ادای‌ آن‌ قاصر ماند؟!»([[213]](#footnote-213)) (هرگز این‌ طور نیست‌).

مسأله‌ی‌ استخلاف‌ از مسایل‌ مهم‌ دین‌ اسلام‌ و دولت‌ اسلامی‌ است‌. اگر قرار بود رسول‌ خدا كسی‌ را به‌ خلافت‌ پس‌ از خود، انتخاب‌ و معرفی‌ فرماید، نه‌ از كسی‌ ترس‌ داشت‌ كه‌ باعث‌ شود آن‌ را بیان‌ نكند و نه‌ با كمبود لغات‌ و جملات‌ فصیح‌ در آن‌ موضوع‌ مواجه‌ بود كه‌ مجبور شود كلمات‌ و جملاتی‌ بگوید كه‌ از آن‌ معانی‌ دیگری‌ جز خلافت‌ استنباط‌ شود یا در ضمن‌ محتمل‌ معانی‌ دیگری‌ هم‌ باشد، آن‌ را حتماً در هر شرایطی‌ ابلاغ‌ می‌فرمود، آن‌ هم‌ با كلماتی‌ فصیح‌ و رسا مانند، والی‌، خلیفه‌، امام‌ و... .

2- «حدیث‌ موالات‌» یا همان‌ «حدیث‌ غدیر خم‌» نه‌ متواتر است‌ و نه‌ مورد اتفاق‌ همه‌ی‌ محدّثان‌ و محقّقان‌. برخی‌ این‌ حدیث‌ را به‌ دلایلی‌ ضعیف‌ شمرده‌اند. به‌ همین‌ وجه‌ در كتاب‌های‌ بزرگی‌ مانند صحیح‌ بخاری‌ و صحیح‌ مسلم‌ و سنن‌ ابوداود ـ از معتبرترین‌ كتب‌ صحاح‌ اهل‌ سنت‌ ـ اثری‌ از آن‌ وجود ندارد. امام‌ ابوحاتم‌ رازی‌ و ابوبكر ابن‌ العربی‌ و ابن‌ تیمیه‌ و بسیاری‌ دیگر از محققان‌ حدیث‌ و رجال‌، آن‌ را تضعیف‌ نموده‌ و غیرقابل‌ استدلال‌ گفته‌اند.

امّا به‌ نظر جمهور محدّثان‌ «حدیث‌ غدیر» مورد قبول‌ است‌ و حدود دوازده‌ نفر منفرداً آن‌ را روایت‌ نموده‌اند و بسیاری‌ از اسانید آن‌ در درجه‌ی‌ صحیح‌ و حَسَن‌ قرار دارد. از این‌ وجه‌ محققان‌ بزرگی‌ مانند ابن‌ حجر عسقلانی‌ و ابن‌حجر هیثمی‌ بر صحت‌ آن‌ تأكید ورزیده‌اند([[214]](#footnote-214)).

باور عموم‌ اهل‌ سنّت‌ راجع‌ به‌ «حدیث‌ غدیر»، طبق‌ نظر جمهور محدّثان‌ و محقّقان‌ است‌. همه‌ حدیث‌ را قبول‌ دارند و آن‌ را از دلایل‌ بزرگ‌ شرف‌ و فضیلت‌ خصوصی‌ حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ می‌دانند. به‌ همین‌ دلیل‌ مورّخان‌، سیره‌نویسان‌، نویسندگان‌، قصه‌گویان‌ و واعظان‌ اهل‌ سنت‌ از قدیم‌ تاكنون‌ به‌ آن‌ استناد می‌كنند. قبولیت‌ حدیث‌ سبب‌ شده‌ است‌ علما در توضیح‌ و رفع‌ اشكالات‌ علمی‌ از مفهوم‌ حدیث‌ مطالب‌ زیادی‌ به‌ آن‌ اختصاص‌ دهند.

3- تردید صحت‌ «حدیث‌ غدیر خم‌» از طرف‌ برخی‌ یا اثبات‌ تنها محبوبیت‌ علی‌ و نفی‌ هرگونه‌ معنا و توجیه‌ دیگر از آن‌ از طرف‌ جمهور اهل‌ سنت‌ و جماعت‌، هرگز به‌ معنای‌ نفی‌ استعداد و برازندگی‌ شخصیت‌ ایشان‌ به‌ خلافت‌ نمی‌باشد. بینش‌ و عقیده‌ی‌ اجماعی‌ اهل‌ سنت‌ درباره‌ی‌ مولای‌ مؤمنان‌ از این‌ قرار است‌:

«شخصیت‌ والای‌ حضرت‌ علی‌ مرتضی‌ بی‌شک مزین‌ به‌ تمام‌ آن‌ صفاتی‌ بود كه‌ در احادیث‌ صحیح‌ درباره‌ی‌ ایشان‌ وارد شده‌ است‌. ایشان‌ از همان‌ آغاز اهلیت‌ و صلاحیت‌ امامت‌ را دارا بودند كه‌ بعدها این‌ عهده‌ در قالب‌ چهارمین‌ خلیفه‌ی‌ راشد بر دوش‌ كشیدند و این‌ اهلیت‌ نمودار گردید. این‌ سخنی‌ دیگر است‌ و جای‌ بحث‌ ندارد كه‌ در آن‌ زمان‌ شخصیت‌های‌ والاتر از او نیز وجود داشتند كه‌ به‌ همین‌ دلیل‌ قبل‌ از او خلیفه‌ شدند. اهل‌ سنت‌ یقین‌ دارند كه‌ اهلیت‌ و صلاحیت‌ حضرت‌ سیدنا علی‌ در حمل‌ بار خلافت‌ هم‌ در زمان‌ رسول‌ خدا كه‌ خدمات‌ عظیم‌ دین‌ را انجام‌ می‌دادند، وجود داشت‌ و هم‌ در زمان‌ خلافت‌ حضرت‌ ابوبكر صدیق‌ و حضرت‌ عمر فاروق‌ و حضرت‌ عثمان‌ ذی‌النورین‌ كه‌ به‌ دست‌ هر كدام‌ بیعت‌ نمود و از دریای‌ علم‌ و فضل‌ و كرم‌ و شجاعت‌ خویش‌ امت‌ را مستفیض‌ و سیراب‌ كردند»([[215]](#footnote-215)).

**... و سخن‌ آخر از مصحح‌:**  
**اكنون‌ به‌ داوري‌ بنشينيد**

آنچه‌ در این‌ صفحات‌ بیان‌ شد، حقایقی‌ تاریخی‌ است‌ كه‌ اطلاع‌ و آگاهی‌ از آن‌ برای‌ نسل‌ جوان‌ بسیار ضروری‌ و حیاتی‌ می‌باشد؛ چراكه‌ بدون‌ آگاهی‌ از این‌ حقایق‌ قرآنی‌ و برداشت‌های‌ درست‌ و صحیح‌ از احادیث‌ رسول‌ اكرم‌ ، چه‌ بسا باب‌ بی‌ادبی‌ و بی‌احترامی‌ به‌ جمع‌ كثیری‌ از شاگردان‌ مكتب‌ رسول‌ اكرم‌ و ـ نعوذ بالله ـ تكفیر و تفسیق‌ آنان‌ باز شود و ناآگاهانه‌ تلاش‌ در جهت‌ خلاف‌ واقعیات‌ انجام‌ گیرد.

با این‌ دلائل‌ و اسناد معتبر و نیز قرائن‌ روشن‌، آیا اگر كسی‌ در مقصود رسول‌ اكرم‌ كه‌ همان‌ «محبّت‌ و مودّت‌» است‌، شک كند شگفت‌آور نیست‌؟!.

آنهایی‌ كه‌ این‌ واقعیت‌ تاریخی‌ را تغییر می‌دهند و هدفی‌ خلاف‌ هدف‌ و خواست‌ رسول‌الله را دنبال‌ می‌كنند، چگونه‌ وجدان‌ خود را قانع‌ می‌سازند؟!

و چگونه‌ پاسخ‌ پروردگار، رسول‌الله ، مولای‌ مؤمنان‌ حضرت‌ علی‌ و نیز میلیون‌ها نفر كه‌ توسط‌ فكر و قلم‌ آنان‌ به‌ اشتباه‌ رفته‌اند، را در روز رستاخیز خواهند داد؟

به‌ یقین‌ هرگاه‌ همه‌ی‌ مسلمانان‌ فارغ‌ از تعصب‌ها و پیش‌داوری‌ها، بررسی‌ تازه‌ای‌ را روی‌ «حدیث‌ غدیر» آغاز كنند، به‌ نتایج‌ مطلوبی‌ خواهند رسید و سبب‌ اتحاد هر چه‌ بیشتر صفوف‌ مسلمین‌ خواهند شد؛

بدون‌ این‌ كه‌ به‌ جمع‌ كثیر صحابه‌ی‌ رسول‌الله توهین كرده‌ باشند،

بدون‌ این‌ كه‌ كوچك‌ترین‌ اهانت‌ و طعنی‌ را به‌ ساحت‌ مقدس‌ خلفای‌ ثلاثه‌ (حضرت‌ ابوبكر و عمر و عثمان ‌) نموده‌ باشند.

بدون‌ این‌ كه‌ ده‌ها هزار شاگرد مخلص‌ رسول‌الله را به‌ خاطر اثبات‌ خیالبافی‌های‌ خویش‌، روانه‌ی‌ جهنّم‌ كرده‌ باشند.

بدون‌ اینكه‌ نسبت‌ ترس‌، سستی‌، ضعیف‌الایمانی‌ و نفاق‌ را به‌ مولای‌ مؤمنان‌ حضرت‌ علی‌ داده‌ باشند.

... و بدون‌ اینكه‌ دروغ‌ گفته‌ باشند، روزگار را به‌ سر ببرند و با وجدان‌ راحت‌ زندگی‌ كنند.

به‌ راستی‌ هدف‌ ما در این‌ تحقیق‌ و تتبع‌، نشان‌ دادن‌ طریق‌ صواب‌ و صراط‌ مستقیم‌ بوده‌ و هیچ‌گونه‌ غرض‌ دیگری‌ در لوای‌ این‌ كار علمی‌ دنبال‌ نشده‌ است‌. به‌ همین‌ علت‌ امیدواریم‌ كه‌ برادران‌ و خواهران‌ عزیز اهل‌ تشیع‌ با ذهنی‌ خالی‌ و بدون‌ در نظر گرفتن‌ مسائل‌ و عقاید پیشین‌ خود، این‌ رساله‌ را چند بار مطالعه‌ بفرمایند و با خود به‌ گفتگو بنشینند و حقیقتی‌ را كه‌ میلیاردها مسلمان‌ تابع‌ آن‌ است‌ ـ آن‌ هم‌ بدون‌ توهین‌ و اهانت‌ به‌ پایین‌ترین‌ و ضعیف‌ترین‌ فرد مسلمان‌ ـ برگزینند و از گذشته‌ی‌ خویش‌ كه‌ ناآگانه‌ روزانه‌ شاگردان‌ مخلص‌ و جان‌ بركف‌ پیامبر اعظم ‌ را لعن‌ كرده‌اند و با سواد اعظم‌ مسلمانان‌ به‌ مخالفت‌ و كینه‌توزی‌ برخاسته‌اند، توبه‌ نموده‌ و به‌ سوی‌ پروردگار رجوع‌ كنند كه‌ او توبه‌پذیر است‌ و مهربان‌. و از این‌ به‌ بعد برای‌ جبران‌ گذشته‌، فضایل‌ صحابه‌ و دست‌پرورده‌های‌ پیامبر را برای‌ كودكان‌ و همكیشان‌ بازگو نمایند، علی‌الخصوص‌ به‌ مُنجی‌ ایرانیان‌ از آتش‌پرستی‌ و مجوسیت‌، یعنی‌ حضرت‌ فاروق‌ اعظم‌ و سعد بن‌ ابی‌وقاص‌ عشق‌ ورزیده‌ و بر آنان‌ درود بفرستند. خداوند بهترین‌ پاداش‌ها را به‌ آنان‌ و به‌ رهروان‌ و پیروان‌ حقیقت‌ عنایت‌ فرماید.

والسلام‌ علی‌ من‌ اتبع‌ الهدی‌

ایوب‌ گنجی‌ ـ مسجد جامع‌ قُبای‌ سنندج‌

خردادماه‌ 1385 ـ جمادی‌ الاول‌ 1427 ﻫ..

1. - ر.ک‌: كتاب‌های‌ عقیدتی‌ اهل‌ تشیع‌ مانند: تحفةالعوام‌ مقبول‌، اصول‌ كافی‌ كلینی‌، كشف‌ الأسرار آیة الله خمینی‌، حق‌ الیقین‌ در اصول‌ دین‌ مجلسی‌ و... [↑](#footnote-ref-1)
2. - ر.ک‌: «شرح‌ عقاید نسفی‌»، و «الفرق‌ بین‌ الفرَق‌» امام‌ عبدالقاهر طاهر البغدادی‌، و دیگر كتاب‌های‌ عقیدتی‌. [↑](#footnote-ref-2)
3. - عقیده‌ی‌ امامت‌ و حدیث‌ غدیر، ص‌ 11 - 10. [↑](#footnote-ref-3)
4. - برای‌ آگاهی‌ بیشتر از این‌ مسئله‌ به‌ كتب‌ علم‌ كلام‌ رجوع‌ شود. [↑](#footnote-ref-4)
5. - از نظر اهل‌ تشیع‌ رسول‌ الله و حضرت‌ فاطمه‌ی‌ زهراء ل نیز به‌ این‌ جمع‌ اضافه‌ شده‌ و همگی‌ را «چهارده‌ معصوم‌» می‌نامند. خود شیعیان‌ نیز براساس‌ عقیده‌ی‌ به‌ ائمه‌ فرقه‌های‌ مختلفی‌ دارند؛ چراكه‌ همگی‌ تا امام‌ ششم‌ از این‌ دوازده‌ امام‌ را قبول‌ دارند و پس‌ از آن‌ گروه‌ها مختلف‌اند. برای‌ آگاهی‌ بیشتر به‌ تحفه‌ی‌ اثنا عشریه‌ والملل‌ والنحل‌ شهرستانی‌ ج‌1، و غیره‌ مراجعه‌ شود. [↑](#footnote-ref-5)
6. - حق‌ الیقین‌ محمد باقر مجلسی‌ از ص‌ 155 تا 278، و دیگر كتاب‌های‌ عقیدتی‌ اهل‌تشیع‌. [↑](#footnote-ref-6)
7. - عقیده‌ امامت‌ و حدیث‌ غدیر، ص‌ 14-11. [↑](#footnote-ref-7)
8. - جهت‌ آگاهی‌ بیشتر در مورد مسئله‌ی‌ امامت‌ از دیدگاه‌ قرآن‌ و سنّت‌ به‌ كتاب‌های‌ تحفه‌ی‌ اثناعشریه‌، منهاج‌ السنّة، منهاج‌الاعتدال‌، شاهراه‌ اتّحاد، عقیده‌ی‌ امامت‌ و حدیث‌ غدیر و دیگر كتب‌ عقیدتی‌ اهل‌ سنّت‌ مراجعه‌ شود. [↑](#footnote-ref-8)
9. - ر.ک: تاریخ‌ مذهب‌ شیعه‌، تحفه‌ی‌ اثنا عشریه‌، منهاج‌ السنة ابن‌تیمیه‌ و دیگر كتب‌ در این‌ موضوع‌. [↑](#footnote-ref-9)
10. - ر.ک‌: تفاسیر قرطبی‌، مظهری‌، ابن‌ كثیر، فخر رازی‌ و غیره‌. [↑](#footnote-ref-10)
11. - الدر المنثور: ج‌2، ص‌178. [↑](#footnote-ref-11)
12. - نهج‌ البلاغة ص‌ 107 طبع‌ دارالكتب‌ العربیة مصر با اندكی‌ تغییر. [↑](#footnote-ref-12)
13. - عقیده‌ امامت‌، ص‌ 27. [↑](#footnote-ref-13)
14. - تفسیر قرطبی‌ 61/6 به‌ نقل‌ از مسلم‌، نسایی‌ و دیگر كتب‌ حدیث‌. [↑](#footnote-ref-14)
15. - تفسیر ابن‌ كثیر: ج‌2، ص‌ 13. [↑](#footnote-ref-15)
16. - روح‌ المعانی‌: 61/6 و نصیحةالشیعة از مولانا احتشام‌ الحسن‌ كاندهلوی‌ ص‌ 547 تا 598. [↑](#footnote-ref-16)
17. - تفسیر ابن‌ كثیر: 2 / 14. [↑](#footnote-ref-17)
18. - البدایة‌ والنهایة‌: 214/5. [↑](#footnote-ref-18)
19. - تفسیر كبیر: ج‌11، ص‌ 139. [↑](#footnote-ref-19)
20. - عقیده‌ی‌ امامت‌: ص‌ 29. [↑](#footnote-ref-20)
21. - رواه‌ مسلم‌: 1/ 397. [↑](#footnote-ref-21)
22. - تفسیر قرطبی‌: 6 / 244. [↑](#footnote-ref-22)
23. - تفسیر كبیر: 12/ 50. [↑](#footnote-ref-23)
24. - تفسیر روح‌ المعانی‌: 6 / 1976. [↑](#footnote-ref-24)
25. - عقیده‌ی‌ امامت‌: ص‌ 33. [↑](#footnote-ref-25)
26. - منبع‌ سابق‌: ص‌ 25. [↑](#footnote-ref-26)
27. - بخاری‌ به‌ حواله‌ی‌ مشكاة، مرقات‌ المفاتیح‌: ج‌7، ص‌ 56 ـ57. [↑](#footnote-ref-27)
28. - صحیح‌ مسلم‌ به‌ حواله‌ی‌ مرقات‌ شرح‌ مشكوة: ج‌8، ص‌112. [↑](#footnote-ref-28)
29. - ترمذی‌، نسایی‌ به‌ حواله‌ی‌ مرقات‌ شرح‌ مشكوة: ج‌7، ص‌323. [↑](#footnote-ref-29)
30. - عقیده‌ی‌ امامت‌: ص‌ 36. [↑](#footnote-ref-30)
31. - متفق‌ علیه‌: (بخ‌ ایمان‌ / باب‌ 33 و مغازی‌ / باب‌ 77 و اعتصام‌ / باب‌ 96 ـ و مسلم) جامع‌ ترمذی‌: تفسیر مائده‌ + سنن‌ نسائی‌: مناسک / باب‌ 194 و ایمان‌ / باب‌ 18 + مسند احمد: 128/1. [↑](#footnote-ref-31)
32. - جهت‌ آگاهی‌ بیشتر از درس‌های‌ مهم‌ «حجّة الوداع‌» به‌ كتاب‌ «همگام‌ با نبی‌َّ رحمت‌ در سه‌ سفر سرنوشت‌ساز» نگاشته‌ی‌ ایوب‌ گنجی‌، مراجعه‌ شود. [↑](#footnote-ref-32)
33. - حضرت‌ علی‌ در رمضان‌ سال‌ دهم‌ هجری‌ به‌ یمن‌ رفته‌ بودند، و براساس‌ روایات‌ صحیح‌ بعد از چهاردهم‌ ذیحجه‌ به‌ مكّه‌ مكرّمه‌ رسیدند. «مصحح‌» [↑](#footnote-ref-33)
34. - علاّمه‌ ابن‌ كثیر در كتاب‌ معتبر خویش‌ «البدایة والنهایة» در باب‌ «بعث‌ رسول‌الله علی‌ ابن‌ ابی‌طالب‌ وخالد بن‌ ولید إلی‌ الیمن‌ قبل‌ حجة الوداع‌» تمامی‌ این‌ روایات‌ را ذكر كرده‌ است‌. «مصحح‌» [↑](#footnote-ref-34)
35. - وصیفه‌ به‌ معنی‌ كنیز است‌، در حدیث‌ مذكور همین‌ كلمه‌ به‌ كار رفته‌ است‌. [↑](#footnote-ref-35)
36. - صحیح‌ بخاری‌: مناسک، باب‌ 194 و ایمان‌، باب‌ 18 و.... مسند احمد: 5 / 359. سنن‌ كبرای‌ بیهقی‌، كتاب‌ قسم‌ الفی‌ء والغنیمة‌، ح‌ 13234. البدایة والنهایة: 104/5، جامع‌ ترمذی‌، باب‌ مناقب‌ علی‌ . [↑](#footnote-ref-36)
37. - مدینه‌ در این‌ روایت‌، به‌ معنی‌ لغوی‌ خود یعنی‌ شهر به‌ كار رفته‌ است‌ و منظور از آن‌، شهر مكه‌ی‌ مكرّمه‌ می‌باشد كه‌ در آن‌ روزها رسول‌ خدا در آنجا بود. [↑](#footnote-ref-37)
38. - همان‌: 483/3. محمد بن‌ اسحاق‌ و بیهقی‌ به‌ نقل‌ از البدایة والنهایة: 5 / 105. [↑](#footnote-ref-38)
39. - دلائل‌ النبوة (بیهقی‌): 395/5. مسند احمد به‌ اختصار: 86/3. البدایة والنهایة: 105/5. [↑](#footnote-ref-39)
40. - به‌ تصریح‌ محمد بن‌ اسحاق‌ در سیاق‌ حجّةالوداع‌ (ر.ک‌: البدایة والنهایة: 111/5 و 228 ـ طبع‌ بیروت‌، دارالكتب‌ العلمیة 1421 ﻫ، 2001 م‌). [↑](#footnote-ref-40)
41. - مورد پنجم‌ از سوی‌ «مصحح‌» اضافه‌ شده‌ است‌. [↑](#footnote-ref-41)
42. - ترمذی‌ به‌ نقل‌ از جامع‌ الاصول‌: 8 / 652. [↑](#footnote-ref-42)
43. - كتاب‌ المغازی‌: 3 / 1080. «مصحح‌» [↑](#footnote-ref-43)
44. - عقیده‌ی‌ امامت‌: ص‌ 44. «مصحح‌». [↑](#footnote-ref-44)
45. - به‌ تخریج‌ محمد بن‌ اسحاق‌ (البدایة والنهایة: 228/5). مسند احمد: 86/3. [↑](#footnote-ref-45)
46. - جایی‌ است‌ میان‌ مكّه‌ و مدینه‌ كه‌ در آن‌ تالاب‌ و آبگیری‌ به‌ نام‌ «خُم‌» وجود داشت‌. [↑](#footnote-ref-46)
47. - «خداوند از آنان‌ راضی‌ و آنان‌ از خدا راضی‌» بخوانید سوره‌ی‌ توبه‌ آیه‌ی‌ 100. [↑](#footnote-ref-47)
48. - از این‌ فصل‌ تا ابتدای‌ «حدیث‌ غدیر خُم‌ یا حدیث‌ موالات‌» در صفحه‌ی‌ 90، توسط‌ مصحح‌ اضافه‌ شده‌ است‌. «مصحح‌» [↑](#footnote-ref-48)
49. - رواه‌ مسلم‌. [↑](#footnote-ref-49)
50. - السنن‌ الكبرای‌ للنسایی‌: ج‌5، ص‌45. مسند احمد: ج‌3، ص‌17 و 26. [↑](#footnote-ref-50)
51. - مسند احمد: 4 / 281. [↑](#footnote-ref-51)
52. - بعضی‌ از علمای‌ صاحب‌نظر همچون‌ علامه‌ ابن‌تیمیه‌، ابوداود، ابوحاتم‌ رازی‌، و غیره‌ در مورد صحت‌ این‌ حدیث‌ نظریات‌ مختلفی‌ را ارائه‌ كرده‌ و آن‌ را «ضعیف‌» می‌دانند. [↑](#footnote-ref-52)
53. - فتح‌الباری‌ شرح‌ بخاری‌: 7 / 74. [↑](#footnote-ref-53)
54. - الصواعق‌ المحرقة، ص‌ 42. [↑](#footnote-ref-54)
55. - رواه‌ مسلم‌. [↑](#footnote-ref-55)
56. - نسایی‌: ج‌5، ص‌45. مسند احمد: ج‌3، ص‌17 و 26. [↑](#footnote-ref-56)
57. - موطا امام‌ مالک باب‌ النهی‌ عن‌ القول‌ فی‌ القدر، شیخ‌ الحدیث‌ حضرت‌ مولانا محمد زكریا در بحثی‌ بر سند این‌ حدیث‌ و دیگر روایات‌ می‌فرماید: «قال‌ الزرقانی:‌ بلاغه‌ صحیح‌ كما قال‌ ابن‌ عیینة‌ وقد أخرجه‌ ابن‌ عبدالبر من‌ حدیث‌ كثیر بن‌ عبدالله بن‌ عمرو بن‌ عوف‌، عن‌ أبیه‌ عن‌ جده،‌ وقال‌ فی‌ التجرید: هذا حدیث‌ محفوظ‌ مشهور عن‌ النبی‌ عند أهل‌ العلم‌ شهرة یكاد یستغنی‌ بها عن‌ الإسناد، و قد ذكرناه‌ مسنداً فی‌ كتاب‌ التمهید. قلت:‌ و ذكر الحدیث‌ صاحب‌ الـمشكوة عن‌ مالک مرسلاً كما في‌ الـموطأ». [أوجز المسالك‌: ج‌ 14، ص‌ 100]. [↑](#footnote-ref-57)
58. - حاكم‌ در مستدرک از ابن‌ عباس‌ و ابی‌ هریرة آن‌ را روایت‌ كرده‌ است‌. و ذهبی‌ از ابوهریره‌ و الجامع‌ الصغیر: 240/3 و أوجز المسالك‌: 100/14 و حدیث‌ الثقلین‌ وفقهه‌ از دكتر علی‌ احمد السالوس‌: ص‌ 9. [↑](#footnote-ref-58)
59. - ترمذی‌، ابوداود، ابن‌ ماجه‌ به‌ حواله‌ مشكوة المصابیح‌، مرقاة المفاتیح‌ 1 / 242. [↑](#footnote-ref-59)
60. - اشاره‌ به‌ این‌ آیه‌ی‌ قرآن‌ كریم‌ است‌: ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ١٦٤﴾ [آل‌عمران: 163] «به‌ تحقیق‌ الله منت‌ نهاد بر مؤمنین‌ كه‌ رسولی‌ از خودشان‌ را در میان‌ آنان‌ فرستاد كه‌ آیات‌ قرآن‌ را بر آنها تلاوت‌ می‌كند و آنان‌ را تزكیه‌ و تربیت‌ می‌كند و به‌ آنان‌ كتاب‌ و حكمت‌، تعلیم‌ می‌دهد و بدون‌ تردید اینان‌ پیش‌ از این‌، در گمراهی‌ آشكاری‌ بودند». از این‌ آیه‌، واضح‌ می‌گردد كه‌ بعثت‌ رسول‌الله سه‌ مقصد داشت‌: 1- تلاوت‌ قرآن‌ 2- تزكیه‌ نفس‌ 3- تعلیم‌ كتاب‌ و حكمت‌. مراد از كتاب‌، قرآن‌ است‌ و مراد از حكمت‌، سخنان‌ رسول‌ الله ، «سنت‌» كه‌ بر روی‌ زمین‌، سرچشمه‌ای‌ بزرگ‌تر از آن‌ برای‌ حكمت‌ نیست‌. [↑](#footnote-ref-60)
61. - این‌ مطلب‌ را باید به‌ خوبی‌ مدَّ نظر داشت‌ كه‌ اهل‌بیت‌، در جمع‌ صحابه‌ی‌ كرام‌، جای‌ دارند و هر جا ذكری‌ از صحابه‌ می‌شود، بدون‌ شک اهل‌ بیت‌ را نیز شامل‌ می‌شود مثال‌ این‌، «خلفای‌ راشدین‌»، «عشره‌ مبشره‌» و «اصحاب‌ بدر» هستند كه‌ طبقه‌ای‌ جدا از جماعت‌ صحابه‌ نیستند، در جمع‌ صحابه‌ قرار دارند؛ امّا به‌ سبب‌ بعضی‌ امتیازات‌ خصوصی‌ به‌ ایشان‌ لقب‌ جداگانه‌ای‌ داده‌ شد. اهل‌ بیت‌ نیز جزو صحابه‌ هستند، امّا به‌ سبب‌ امتیاز خاصشان‌، به‌ آنان‌ لقب‌ جداگانه‌ای‌ داده‌ شده‌ است‌. البته‌ به‌ آن‌ دسته‌ از اهل‌بیت‌ كه‌ رسول‌ الله را دیدار نكرده‌اند، تابعین‌ و تبع‌ تابعین‌ گفته‌ می‌شود. [↑](#footnote-ref-61)
62. - آیه‌ی ﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [الشوری: 23]. فاسیر مختلفی‌ دارد. [↑](#footnote-ref-62)
63. - علامه‌ ابن‌ العربی‌ در شرح‌ ترمذی‌ می‌نویسد: دستور رسول‌ الله در حدیث‌ ثقلین‌ (در خطاب‌ به‌ صحابه‌ی‌ كرام‌) «من‌ درباره‌ی‌ اهل‌ بیتم‌ شما را به‌ خدا ترسی‌ وصیت‌ می‌كنم‌» خود دلیلی‌ است‌ بر این‌كه‌ اهل‌ بیت‌ سهمی‌ در خلافت‌ ندارند، اگر سهمی‌ در خلافت‌ می‌داشتند درباره‌ی‌ ایشان‌ به‌ صحابه‌ كرام‌ این‌ چنین‌ وصیتی‌ نمی‌نمودند. (عارضة الأحوذی‌). [↑](#footnote-ref-63)
64. - یعنی‌ قرآن‌ را محكم‌ بگیرید و در پرتو سنت‌ به‌ آن‌ عمل‌ كنید و با اهل‌ بیت‌، با محبت‌ و اكرام‌ رفتار نمایید. جهت‌ تحقیق‌ مفهوم‌ مذكور حدیث‌ ثقلین‌ مراجعه‌ كنید: هدایات‌ الرشید از حضرت‌ مولانا خلیل‌ احمد سهارنپوری. [↑](#footnote-ref-64)
65. - «ركوع‌» اصطلاحی‌ است‌ كه‌ بیشتر در مناطق‌ هندوستان‌، پاكستان‌، بنگلادش‌ و... به‌ كار می‌رود و منظور چند آیه‌ی‌ قرآن‌ می‌باشد كه‌ در مورد موضوعی‌ واحد بحث‌ می‌كند. ركوع‌ها با هم‌ برابر نیستند، گاهی‌ طولانی‌ و گاهی‌ كوتاهند. این‌ قاعده‌ در قرآن‌های‌ چاپ‌ پاكستان‌ و هندوستان‌ به‌ خوبی‌ رعایت‌ شده‌ است‌ و با علامت‌ اختصاری‌ «ع‌» بر روی‌ شروع‌ و پایان‌ آیه‌های‌ هم‌موضوع‌، تلاوت‌ كننده‌ را متوجه‌ این‌ مطلب‌ می‌نماید. این‌ روش‌ برای‌ حافظان‌ قرآن‌ و در وقت‌ تلاوت‌ در نمازها بسیار مؤثر می‌باشد. [↑](#footnote-ref-65)
66. - تفسیر معارف‌ القرآن‌ از حضرت‌ مولانا محمد ادریس‌ كاندهلوی‌: ج‌ 5، ص‌495. [↑](#footnote-ref-66)
67. - رواه‌ مسلم‌. [↑](#footnote-ref-67)
68. - مشكوة المصابیح‌، باب‌ مناقب‌ أهل‌ بیت‌ النبی‌ و مرقاة: ج‌11، ص‌370. [↑](#footnote-ref-68)
69. - اكمال‌ المعلم‌ به‌ شرح‌ صحیح‌ الإمام‌ مسلم‌ 226/6 نیز تفسیر مظهری‌ عربی‌ 341/7. [↑](#footnote-ref-69)
70. - جامع‌ ترمذی‌ به‌ نقل‌ از مشكوة و مرقاة: ج‌11، ص‌407. [↑](#footnote-ref-70)
71. - برای‌ صدق‌ ایمانی‌، تواضع‌ و قبول‌ حق‌ این‌ حضرات‌ چه‌ دلیلی‌ روشن‌تر از این‌كه‌ با وجود آن‌ قرابت‌ نزدیک‌، در مقابل‌ احكام‌ شریعت‌ سر تسلیم‌ را خم‌ نمودند، از خلفای‌ راشدین‌ و سپس‌ از تمام‌ خلفای‌ اسلام‌ كاملاً اطاعت‌ كردند و... [↑](#footnote-ref-71)
72. - صحیح‌ بخاری‌، كتاب‌ الأدب‌، باب تبل الرحم ببلالها، راجع‌ لشرح‌ الحدیث‌ وتعیین‌ لفظ‌ فلان‌، فتح‌الباری‌ لابن‌ حجر: ج‌10، ص‌ 420، 422. [↑](#footnote-ref-72)
73. - سنن‌ نسایی‌: 5 / باب‌ 27، ح‌ 8464. مسند احمد (مشابه‌ آن‌): 152/5-151. [↑](#footnote-ref-73)
74. - موطای‌ امام‌ مالك‌: باب‌ نهی‌ عن‌ القول‌ بالقدر. مستدرک حاكم‌: 93/1. [↑](#footnote-ref-74)
75. - پیش‌تر در مورد آن‌ به‌ تفصیل‌ بحث‌ كردیم‌، «مصحح‌». [↑](#footnote-ref-75)
76. - ترمذی‌ و نسایی‌: همانا علی‌ از من‌ است‌ و من‌ از علی‌ هستم‌ و او بعد از من‌ (ولی‌) و محبوب‌ هر مؤمن‌ است‌. (البته‌ طبق‌ نظریه‌ی‌ محدثین‌ لفظ‌ «من‌ بعدی‌» اضافه‌ی‌ یک شیعه‌ی‌ غالی‌ است‌، امام‌ ترمذی‌ و امام‌ ابن‌تیمیه‌ و دیگر شراح‌ حدیث‌ این‌ لفظ‌ را اضافه‌ شده‌ می‌دانند). [↑](#footnote-ref-76)
77. - ترمذی‌: هركس‌ كه‌ من‌ محبوب‌ و مولای‌ او باشم‌، علی‌ نیز محبوب‌ و مولای‌ اوست‌. [↑](#footnote-ref-77)
78. - ابن‌ ماجه‌: «آیا من‌ برای‌ مؤمنین‌ بیشتر از جان‌هایشان‌ محبوب‌ (اولی‌) نیستم‌؟ عرض‌ كردند: چرا نیستید! فرمودند: آیا من‌ برای‌ هر مؤمن‌ محبوب‌تر (اولی‌) از جانش‌ نیستم‌؟ عرض‌ كردند: چرا نیستید! سپس‌ دست‌ علی‌ را گرفته‌ و فرمودند: هر كس‌ من‌ محبوب‌ و (مولای‌) او هستم‌، علی‌ نیز محبوب‌ و (مولای‌) اوست‌. پروردگارا! هركس‌ با علی‌ محبت‌ (موالات‌) كند، تو با او محبت‌ و (موالات‌) بفرما! و هر كس‌ كه‌ با علی‌ دشمنی‌ (معادات‌) می‌كند، با او دشمنی‌ (معادات‌) كن‌». [↑](#footnote-ref-78)
79. - نسایی‌. هر كس‌ را من‌ محبوب‌ (ولی‌) او باشم‌، علی‌ نیز محبوب‌ (ولی‌) اوست‌. [↑](#footnote-ref-79)
80. - نسایی‌. بدون‌ تردید الله محبوب‌ (مولای‌) من‌ است،‌ و من‌ محبوب‌ (مولای‌) هر مؤمن‌ هستم‌. سپس‌ دست‌ علی‌ را گرفته‌ و فرمودند: هر كه‌ را من‌ محبوب‌ (ولی‌) او باشم‌، علی‌ نیز محبوب‌ و (ولی‌) اوست‌. پروردگارا! هركس‌ با علی‌ محبت‌ (موالات‌) كند، تو با او محبت‌ و (موالات‌) بفرما! و هر كس‌ كه‌ با علی‌ دشمنی‌ (معادات‌) می‌كند، با او دشمنی‌ (معادات‌) كن‌. [↑](#footnote-ref-80)
81. - عقیده‌ی‌ امامت‌: ص‌ 66. «مصحح‌». [↑](#footnote-ref-81)
82. - مفردات‌ راغب‌ اصفهانی‌. [↑](#footnote-ref-82)
83. - در قرآن‌ آمده‌ است‌: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [البقرة‌: 257]. خداوند دوست‌ كسانی‌ است‌ كه‌ ایمان‌ آورده‌اند. [↑](#footnote-ref-83)
84. - ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ [یونس‌: 63].‌ آگاه‌ باشید كه‌ دوستان‌ پروردگار نه‌ خوفی‌ برای‌ آنان‌ وجود دارد و نه‌ حُزنی‌. [↑](#footnote-ref-84)
85. - در مورد مؤمنین‌ نیز نسبت‌ به‌ یكدیگر در قرآن‌ آمده‌ است‌: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ﴾ مردان‌ و زنان‌ با ایمان‌ یاور و دوست‌ همدیگر هستند. [التوبة‌: 71]. [↑](#footnote-ref-85)
86. - النهایة في‌ غریب‌ الحدیث‌: 514/4، طبع‌ دار احیاء التراث‌ العربی‌، 1412 هـ، 2001 م‌. 228/5، طبع‌ دارالفكر 1418 هـ. / 1997 م‌، + 228/5 ـ طبع‌ ایران‌، مؤسسه‌ی‌ مطبوعاتی‌ اسماعیلیان‌. [↑](#footnote-ref-86)
87. - اصول‌ كافی‌ (با ترجمه‌ و شرح‌ سید جواد مصطفوی‌): 44/2 ـ 43. طبع‌ تهران‌، نشر كتاب‌ فروشی‌ علمیه‌ اسلامیه‌. [↑](#footnote-ref-87)
88. - سنن‌ ابن‌ ماجه‌، مقدمه‌ / باب‌ 11 + مسند احمد: 119/1 و 281/4. [↑](#footnote-ref-88)
89. - «پیغمبر از خود مؤمنان‌ نسبت‌ بدانان‌ اولویت‌ بیشتری‌ دارد». [↑](#footnote-ref-89)
90. - در روایتی‌ دیگر از بُریده‌ در سنن‌ نسایی‌: فضایل‌/ باب‌ 42 و خصایل‌ / باب‌ 81 و 82 + مسند احمد حنبل‌: 347/5. [↑](#footnote-ref-90)
91. - جامع‌ ترمذی‌: مناقب‌ / باب‌ 20، ح‌ 3712. سنن‌ كبرای‌ نسایی‌: مناقب‌ / باب‌ 4، ح‌ 10/8146. [↑](#footnote-ref-91)
92. - ر.ک: همان‌ + تحفة الأحوذی‌ (مباركپوری‌، شرح‌ ترمذی‌): 325/4، منهاج‌ السنة + صواعق‌ محرقة: ص‌44. [↑](#footnote-ref-92)
93. - جامع‌ ترمذی‌: فتن‌ / باب‌ 7، ح‌ 2167 + مستدرک حاكم‌: 115/1 + معجم‌ كبیر طبرانی‌: 12 ح‌ 13623 و 13624. [↑](#footnote-ref-93)
94. - مستدرک حاكم‌ 79/3 ـ 78 + مسند احمد. [↑](#footnote-ref-94)
95. - مستدرک حاكم‌: 79/3 + تاریخ‌ طبری‌: 493/4 + البدایة و النهایة: 230/7 ـ 229 + تاریخ‌ ابن‌ خلدون‌: 1079/2. [↑](#footnote-ref-95)
96. - در طریقی‌ دیگر، مقدمه‌ی‌ حدیث‌ موالات‌ اندكی‌ بیشتر از حدیثی‌ كه‌ نقل‌ كردیم‌، وارد شده‌ و لیكن‌ آن‌ هم‌ غیر مرتبط‌ با مسأله‌ی‌ خلافت‌ است‌. (ر.ک‌: البدایة والنهایة: 336/7). [↑](#footnote-ref-96)
97. - صحیح‌ مسلم‌: حج‌ / باب‌ 19، ح‌ 1218 + سنن‌ ابو داود: مناسک / باب‌ 57 + سنن‌ نسایی‌: مناسک / باب‌ 46 و 52 + سنن‌ ابن‌ ماجه‌: مناسک / ح‌ 3074+... . [↑](#footnote-ref-97)
98. - صحیح‌ بخاری‌: مغازی‌ / باب‌ 83، ح‌ 4447 و استئذان‌ / باب‌ 29 + تاریخ‌ كبیر دمشق‌ (ابن‌ عساكر): 324/45 + دلائل‌ النبوة: 223/7 الی‌ 225. [↑](#footnote-ref-98)
99. - مستدرک حاكم‌: 66/3 و 67. (و تابعه‌ الذهبی‌) + مسند احمد: 185/5 و 186 + معجم‌ كبیر طبرانی‌: 447/2 + تاریخ‌ الإسلام‌ ذهبی‌: 10/3 + سنن‌ كبرای‌ بیهقی‌: قتال‌ اهل‌ البغی‌ باب‌ «الأئمة‌ من‌ قریش‌» + الاستیعاب‌ ابن‌ عبد البر: 244/2 + تاریخ‌ طبری‌: 447/2 + أنساب‌ الأشراف‌ بلاذری‌: 585/1، ح‌ 1183 + البدایة و النهایة: 299/6 +... . [↑](#footnote-ref-99)
100. - ر.ك‌: مستدرک حاكم‌: 66/3 و 67 (و یتعقّبه‌ الذهبی‌ و تابعه‌) + البدایة و النهایة: 300/6 ـ 299. [↑](#footnote-ref-100)
101. - صحیح‌ بخاری‌ + صحیح‌ مسلم‌: جهاد و سیر/باب‌ 16، ح‌ 1759 و 1760. [↑](#footnote-ref-101)
102. - آن‌ دو نفر حضرت‌ عمار و حضرت‌ مقداد بودند كه‌ بعداً خود نیز مانند جماعت‌ با حضرت‌ عثمان‌ بیعت‌ كردند. (ر.ک‌: البدایة و النهایة: 142/7). [↑](#footnote-ref-102)
103. - تمام‌ تواریخ‌. [↑](#footnote-ref-103)
104. - تمام‌ تواریخ‌، از جمله‌: البدایة والنهایة: 167/7 -166. [↑](#footnote-ref-104)
105. - تمام‌ تواریخ‌، از جمله‌، البدایة والنهایة: 218/7 + همچنین‌: نهج‌ البلاغة‌: خطبه‌ 196. [↑](#footnote-ref-105)
106. - نهج‌ البلاغة: خطبه‌ی‌ 196 و همانند آن‌ در خطبه‌ی‌ 220 و... + نقض‌ المیثاق‌ العثمانیة‌ (ابو جعفر اسكافی‌). [↑](#footnote-ref-106)
107. - اسم‌ مكانی‌ در كوفه‌ كه‌ محل‌ اجتماع‌ بود. بعضی‌ آن‌ را مسجد كوفه‌ گفته‌اند. [↑](#footnote-ref-107)
108. - شرح‌ این‌ لج‌بازی‌ها و تنبلی‌های‌ اهل‌ كوفه‌ را از زبان‌ خود مولای‌ مؤمنان‌ بخوانید در نهج‌ البلاغة: خطبه‌های‌ 25، 27، 29، 68، 116، 117، 120، 123، 203، 179 و... . [↑](#footnote-ref-108)
109. - متفق‌ علیه‌. [↑](#footnote-ref-109)
110. - سنن‌ ترمذی‌: مناقب‌ / باب‌ 31، ح‌ 381 + مستدرک حاكم‌: 3 150/ ـ 149 (وافقه‌ الذهبی‌) + شعب‌ الایمان‌: 2 / 130، ح‌ 1378. [↑](#footnote-ref-110)
111. - مستدرک حاكم‌: 135/3. [↑](#footnote-ref-111)
112. - سنن‌ ابن‌ماجه‌: مقدمه‌ / السنة، ح‌ 121 + صحیح‌ مسلم‌: فضایل‌/باب‌ 4، ح‌ 2406 و 2407 + صحیح‌ بخاری‌: فضایل‌ و مغازی‌ + سنن‌ نسایی‌: خصائص‌ + سنن‌ ترمذی‌: مناقب‌ ح‌ 3745. [↑](#footnote-ref-112)
113. - مصنّف‌ عبد الرزاق‌ + سنن‌ ابن‌ماجه‌ (به‌ نقل‌ از صواعق‌ محرقة: 44). [↑](#footnote-ref-113)
114. - ریاض‌ نضره‌: 170/2. [↑](#footnote-ref-114)
115. - سنن‌ دارقطنی‌ (به‌ نقل‌ از صواعق‌ محرقه: ص‌44) ذخائر العقبی‌: 68 + الغدیر امینی‌: 383/1 به‌ نقل‌ از صواعق‌ محرقة: 44). [↑](#footnote-ref-115)
116. - مسند احمد: 5 / 419. [↑](#footnote-ref-116)
117. - این‌ جمله‌ را یک روز قبل‌ از فتح‌ خیبر فرمودند. روز فتح‌، خیبر به‌ دست‌ حضرت‌ علی‌ فتح‌ شد. [↑](#footnote-ref-117)
118. - این‌ جمله‌ را هنگام‌ حركت‌ به‌ سوی‌ تبوک فرمودند كه‌ حضرت‌ علی‌ را به‌ جای‌ خویش‌ در مدینه‌ نهادند و به‌ گفته‌ بود: «آیا مرا نزد زنان‌ و پیرمردان‌ و كودكان‌ می‌گذاری‌ (و با خود به‌ جنگ‌ نمی‌بری‌)؟ [↑](#footnote-ref-118)
119. - به‌ روایت‌ حسن‌ بن‌ عرفه‌ عبدی‌. ابن‌ كثیر گفته‌: لم‌ یخرّجوه‌ واسناده‌ حَسَنّ. البدایة والنهایة، 327/7. [↑](#footnote-ref-119)
120. - در اینجا مولی‌ یعنی‌ غلام‌ آزاد كرده‌!. [↑](#footnote-ref-120)
121. - مستدرک حاكم‌: 13/3 + دلائل‌ النبوة: 553/2 + تاریخ‌ ابن‌ عساكر: 78/41 و 189/47، ح‌ 10733 و 10734 + مصنّف‌: 218/3 + اتحاف‌ المهرة.

     ذهبی می‌گوید که این حدیث صحیح است. (تصحیح کننده) [↑](#footnote-ref-121)
122. - بیهقی‌ + تاریخ‌ ابن‌ عساكر: /41ح‌ 8485 الی‌ 8487 + كنز العمّال‌: ح‌ 35409. [↑](#footnote-ref-122)
123. - مستدرک حاكم‌: 77/3 ـ باتصحیح‌ ذهبی‌. [↑](#footnote-ref-123)
124. - متفق‌ علیه‌ (بُخ‌: تعبیر/ باب‌ نزع‌ الذنوب‌...، ح‌ 36 الی‌ 39 + مُس‌: فضایل‌/ باب‌ فضل‌ ابی‌بكر بعد النبی‌ ) + سنن‌ كبرای‌ نسایی‌: مناقب‌ / باب‌ 2، ح‌ 8116 + صحیح‌ ابن‌ حبان‌ با ترتیب‌ (ابن بلبان‌ فارسی‌ 254/6، ح‌ 6907 + سنن‌ كبرای‌ بیهقی‌: 12 / ح‌17060 و 17061 + تاریخ‌ كبیر ابن‌ عساكر: 112/41 و 113. [↑](#footnote-ref-124)
125. - سنن‌ ابو داود: السنة / باب‌ الخلفاء، ح‌ 8 + سنن‌ كبرای‌ نسایی‌: مناقب‌ / باب‌ 3، ح‌ 8236. [↑](#footnote-ref-125)
126. - سنن‌ ابوداود: السنة / باب‌ الخلفاء، ح‌ 11. [↑](#footnote-ref-126)
127. - سنن‌ ترمذی‌: مناقب‌ / باب‌ 16، ح‌ 3662 + سنن‌ ابن‌ماجه‌: مقدمه‌ / باب‌ 11، ح‌ 97 + مستدرک حاكم‌: 3 / 75 + سنن‌ كبرای‌ بیهقی‌: /12 ح‌ 283 و 469/7. [↑](#footnote-ref-127)
128. - صحیح‌ بخاری‌: فضائل‌ أصحاب‌ النبی‌ / باب‌ فضل‌ أبی بكر ـ 2 ـ، ح‌ 3659 و همچنین‌ ح‌ 7220 و 7360 + صحیح‌ مسلم‌: فضائل‌ الصحابة‌ / باب‌ 1، ح‌ 2386. [↑](#footnote-ref-128)
129. - سنن‌ ترمذی‌: مناقب‌ / باب‌ 15، ح‌ 3693. [↑](#footnote-ref-129)
130. - متفق‌ علیه‌ (بخ‌: مرضی‌ / باب‌ 57، ح‌ 5666 و احكام‌ / باب‌ 51، ح‌ 7217 + مُس‌: فضائل‌ الصحابة‌ / باب‌ 1، ح‌ 2387). [↑](#footnote-ref-130)
131. - سنن‌ ابوداود: السنّة / باب‌ 11 + مستدرک حاكم‌: 641/3. [↑](#footnote-ref-131)
132. - مسند احمد: 322/4 + تمهید ابن‌ عبدالبرّ: 119/9. [↑](#footnote-ref-132)
133. - تاریخ‌ كبیر ابن‌ عساكر: 338/45 ـ 337، تلخیصاً و 192/32 و 129/41 الی‌ 131 + سنن‌ دارقطنی‌ + ذهبی‌ + تمهید ابن‌ عبدالبرّ: 120/9. [↑](#footnote-ref-133)
134. - تاریخ‌ ابن‌ عساكر: 338/45 ـ 337 + طبقات‌ ابن‌ سعد: 97/3، ذكر بیعة‌ أبی‌بكر ـ 2 ـ + سیر‌ أعلام‌ النبلاء، (سیرة الخلفاء الراشدین‌): 269/2 - 268. [↑](#footnote-ref-134)
135. - مستدرک حاكم‌ و صحّحه‌ الذهبی‌: 78/3 + استیعاب‌ (ابن‌ عبدالبرّ): 245/2. [↑](#footnote-ref-135)
136. - تاریخ‌ طبری‌: 489/4 + ابن‌ خلدون‌: 1079/2 + البدایة و النهایة: 230/7. [↑](#footnote-ref-136)
137. - به‌ روایت‌ حافظ‌ ابوسیعد بن‌ سمان‌ و دیگران‌ (السیف‌ المسلول‌: 52). [↑](#footnote-ref-137)
138. - كتاب‌ الموافقه‌ ابن‌ سمان‌ و إزالة الخفاء دهلوی‌. [↑](#footnote-ref-138)
139. - تعلیقات‌ حضرت‌ علی‌ (از امام‌ اهل‌ سنت‌ مولانا عبدالشكور لكنوی‌. با ترجمه‌ مولانا شهداد به‌ نام‌ تفیهمات‌ حضرت‌ علی‌ : 8-7). [↑](#footnote-ref-139)
140. - مستدرک حاكم‌ + تاریخ‌ كبیر ابن‌عساكر: 309/41 و 310 با الفاظ‌ و اسانید مختلف‌ و مفهوم‌های‌ مشترک. [↑](#footnote-ref-140)
141. - شرح‌ نهج‌ البلاغه‌ (ابن‌ میثم‌ بحرانی‌): 362/4 + تعلیمات‌ حضرت‌ علی‌ . [↑](#footnote-ref-141)
142. - شافی‌: 428/2 + تاریخ‌ الخلفای‌ سیوطی‌: 179 ـ 178 + صواعق‌ محرقه‌: ص‌57. [↑](#footnote-ref-142)
143. - همان‌: جزء پنجم‌/نامه‌ی‌ ششم‌ + ابن‌ مزاحم‌ در «صفّین‌»: ص‌29 + ابن‌قتیبه‌ در «الإمامة‌ والسیاسة»: 93/1. [↑](#footnote-ref-143)
144. - نهج‌البلاغة: جزء سوم‌، خطبه‌ی‌ 172. [↑](#footnote-ref-144)
145. - همان‌: خطبه‌ی‌ 91. [↑](#footnote-ref-145)
146. - همان‌: خطبه‌ی‌ 37. [↑](#footnote-ref-146)
147. - همان‌: خطبه‌ 37 (ترجمه‌ و شرح‌ فیض‌الإسلام‌: جزء اول‌ 122/ ـ 121). [↑](#footnote-ref-147)
148. - همان‌، خطبه‌ی‌ 172. [↑](#footnote-ref-148)
149. - همان‌: نامه‌ی‌ 35. [↑](#footnote-ref-149)
150. - همان‌: نامه‌ی‌ 45. [↑](#footnote-ref-150)
151. - همان‌: نامه‌ی‌ 62. [↑](#footnote-ref-151)
152. - همان‌: جزء سوم‌ / خطبه‌ 181. [↑](#footnote-ref-152)
153. - همان‌: فصل‌ آخر (جزء ششم‌) حدیث‌ 459 + تاریخ‌ كبیر ابن‌عساكر: 206/47 به‌ بعد +... . [↑](#footnote-ref-153)
154. - همان‌ جزء چهارم‌ / خطبه‌ی‌ 219. [↑](#footnote-ref-154)
155. - الریاض‌ النضرة: 48/3. [↑](#footnote-ref-155)
156. - مسند احمد + بیهقی‌ به‌ سند حسن‌ + نصوص‌ امامت‌: 78 و 100 + تاریخ‌ ابن‌عساكر + البدایة والنهایة: 257/7 و 258 +... . [↑](#footnote-ref-156)
157. - صحیفه‌ی‌ كامل‌ سجادیه‌ (با ترجمه‌ و نگارش‌ جواد فاضل‌) 76 الی‌ 82. مؤسسه‌ انتشارات‌ امیر كبیر. [↑](#footnote-ref-157)
158. - به‌ تخریج‌ دارقطنی‌ (صواعق‌ محرقه‌: 52). [↑](#footnote-ref-158)
159. - همان‌ (صواعق‌ محرقه‌: ص‌54) البدایة والنهایة: 322/9 و 324. [↑](#footnote-ref-159)
160. - تعلیمات‌ حضرت‌ علی‌ (امام‌ اهل‌ سنت‌، لكنوی‌، با ترجمه‌ مولانا شهداد)،: ص‌6. [↑](#footnote-ref-160)
161. - البدایة والنهایة: 324/9 + تفسیر طبری‌: سوره‌ی‌ حجر / تحت‌ آیه‌ی‌ 47. [↑](#footnote-ref-161)
162. - البدایة والنهایة: +324/9 سیر أعلام‌ النبلاء (سیرة الخلفاء الراشدین‌): +871 تاریخ‌ ابن‌عساكر: 293/47. [↑](#footnote-ref-162)
163. - به‌ تخریج‌ دارقطنی‌ (صواعق‌ محرقة: 52). [↑](#footnote-ref-163)
164. - سیر أعلام‌ النبلاء: 484/4. [↑](#footnote-ref-164)
165. - البدایة والنهایة: 324/9. [↑](#footnote-ref-165)
166. - پدر ام‌فروه‌، قاسم‌ بن‌ محمد بن‌ ابی‌بكر الصدیق‌ است‌ و مادر او، اسماء بنت‌ عبدالرحمن‌ بن‌ ابی‌بكر (عمدة‌الطالبین‌: 15 و كافی‌: 472/1). [↑](#footnote-ref-166)
167. - كشف‌ الغُمة‌: 373/2 +... . [↑](#footnote-ref-167)
168. - نمونه‌های‌ دیگر پیوندهای‌ مناكحت‌ بین‌ اهل‌ بیت‌ و فرزندان‌ خلفا و صحابه‌ را بخوانید در رساله‌ی‌ دیگرمان‌: «چرا صحابه‌ را عادل‌ می‌دانیم‌؟». [↑](#footnote-ref-168)
169. - حلیة الأولیاء (ابونعیم‌) + تاریخ‌ ابن‌ عساكر: 60/15 و 61، ح‌ 3433 + بغیة الطلب‌: /5ح‌ 2323 + نصوص‌ امامت‌: 117 و 118. محب‌الدین‌ در حاشیه‌ی‌ العواصم‌ من‌ القواصم‌ این‌ اثر را از بیهقی‌ و ابن‌ عساكر نقل‌ كرده‌ و گفته‌ بیهقی‌ به‌ طرق‌ متعدد و همه‌ به‌ یک معنا روایت‌ كرده‌ است‌. ابن‌ حجر نیز از ابونعیم‌ روایت‌ كرده‌ است‌. [↑](#footnote-ref-169)
170. - به‌ تخریج‌ دارقطنی‌ (صواعق‌ محرقه‌: 52). [↑](#footnote-ref-170)
171. - رجال‌ كشی‌، طبع‌ نجف‌، ص‌ 164 و چاپ‌ مشهد، ص‌ 187. [↑](#footnote-ref-171)
172. - صحیح‌ مسلم‌: الإمارة/ ح‌ 11 و 12 + سنن‌ ترمذی‌: فتن‌/ باب‌ 48، ح‌ 2225 + مسند احمد: /1 ح‌ 322 + مسند ابویعلی‌ موصلی‌:110/1، ح‌201 + جامع‌ المسانید و السنن‌: /18 ح‌ 543 +... . [↑](#footnote-ref-172)
173. - مستدرک حاكم‌ و صحّحه‌ الذهبی‌: 79/3 + مجمع‌ الزوائد: 47/9 + مروج‌ الذهب‌ مسعودی‌: 414/2 + تاریخ‌ طبری‌: 146/5 + البدایة والنهایة: 323/7 + تاریخ‌ كبیر ابن‌عساكر (با اسانید متعدد): 190/32 الی‌ 191. [↑](#footnote-ref-173)
174. - سنن‌ ابو داود: السنّة/ ح‌ 4607 + جامع‌ ترمذی‌ و گفته‌: حدیث‌ٌ حسن‌ٌ صحیح‌ٌ: علم‌/ باب‌ الأخذ بالسنّة، ح‌ 2676 + سنن‌ ابن‌ماجه‌: مقدمه‌/ باب‌ 6، ح‌42 + صحیح‌ ابن‌حبّان‌ (به‌ ترتیب‌ ابن‌ بلبان‌): 75/1 (اعتصام‌/ح‌ 5). [↑](#footnote-ref-174)
175. - سنن‌ ابو داود: السنّة/ باب‌ 9 + سنن‌ ترمذی‌: فتن‌/ باب‌ 48، ح‌ 2226 + مسند احمد: 220/5 و 221 + مشابه‌ آن‌ در مستدرک حاكم‌: 145/3 + سنن‌ كبرای‌ نسایی‌: مناقب‌/ باب‌ 5، ح‌ 855. [↑](#footnote-ref-175)
176. - در بیان‌ مدت‌ خلافت‌ خلفای‌ راشد، كسرها و زواید حساب‌ نشده‌اند، با حساب‌ كسرها و زواید نیز سی‌ سال‌ كامل‌ می‌شود. [↑](#footnote-ref-176)
177. - مسند احمد: 232/1 ح‌ 852 + تاریخ‌ ابن‌ عساكر: /45 ح‌ 9823 الی‌ 9827 + صواعق‌ محرقه‌: 46). [↑](#footnote-ref-177)
178. - و حتی‌ چنان‌ كه‌ مولای‌ مؤمنان ‌ فرموده‌: «برای‌ مردم‌ چاره‌ای‌ جز داشتن‌ یک امیر نیست‌؛ برابر است‌ كه‌ آن‌ امیر نیک باشد یا فاجر تا در سایه‌ی‌ امارت‌ او مؤمن‌ به‌ طاعت‌ بپردازد و كافر هم‌ بهره‌اش‌ را بردارد و هركس‌ به‌ موعد خود برسد و به‌ وسیله‌ی‌ او غنایم‌ جمع‌ گردد و با دشمن‌ جنگ‌ شود و راه‌ها امن‌ گردد و حق‌ ضعیف‌ از قوی‌ ستانده‌ شود و نیكان‌ راحت‌ شوند و از شرّ فاجر آسودگی‌ پدید آید». (نهج‌البلاغه‌: خطبه‌ 40 + مصنف‌ ابن‌ ابی‌شیبه‌: 15 كتاب‌ الجمل‌ 315/، ح‌ 19753) و این‌ فلسفه‌ی‌ اجتماعی‌ و سیاسی‌ ضرورت‌ وجود امیر است‌ كه‌ در احادیث‌ نبوی‌ نیز تصریح‌ شده‌ است‌. [↑](#footnote-ref-178)
179. - إزالة الخَفاء (از دهلوی‌ رحمةالله): 16/1. [↑](#footnote-ref-179)
180. - ابن‌ عساكر (تاریخ‌ خلفاء: 45). [↑](#footnote-ref-180)
181. - تاریخ‌ الخلفاء: 70. [↑](#footnote-ref-181)
182. - همان‌. [↑](#footnote-ref-182)
183. - متفق‌ علیه‌ (تاریخ‌ الخلفاء: 67). [↑](#footnote-ref-183)
184. - طبقات‌ ابن‌ سعد: 146/3 + مصنف‌ ابن‌ ابی‌ شیبه‌: /12فضایل‌، ح‌ 12062 + سیر أعلام‌ النبلاء (سیرة الخلفاء الراشدین‌): 16 + تاریخ‌ كبیر ابن‌ عساكر (با اسانید متعدد): 199/47 الی‌ 200. [↑](#footnote-ref-184)
185. - تاریخ‌ كبیر ابن‌ عساكر: 49/41 و 50 و به‌ اسانید و الفاظ‌ دیگر: ص‌ 137. [↑](#footnote-ref-185)
186. - به‌ تخریج‌ بیهقی‌ با اسناد جید (البدایة و ...: 14/8، حوادث‌ سنه‌ی‌ 40 و 273/5). [↑](#footnote-ref-186)
187. - مستدرک حاكم‌: 145/3 + تاریخ‌ كبیر ابن‌ عساكر (با اسانید متعدد): 190/32 الی‌ 191. [↑](#footnote-ref-187)
188. - سنن‌ ابن‌ ماجه‌: مقدمه‌/ح‌ 106 + معجم‌ كبیر طبرانی‌: 107/1 + مسند احمد (با الفاظ‌ و طرق‌ مختلف‌) + تاریخ‌ ابن‌ عساكر: /47ح‌ 10703 + البدایة والنهایة: 15/8 +... مجموعه‌ی‌ بسیاری‌ از این‌ اثر مشهور را بخوانید در: جامع‌ المسانید و السنن‌: 166/20 و 935 الی‌ 948 (اغلب‌ از مسند احمد). [↑](#footnote-ref-188)
189. - البدایة والنهایة: 15/8. [↑](#footnote-ref-189)
190. - تاریخ‌ ابن‌ عساكر: /42ح‌ 10702. [↑](#footnote-ref-190)
191. - مستدرک حاكم‌ + صواعق‌ محرقه‌ + استیعاب‌ ابن‌ عبدالبر + كتاب‌ السنة، علامه‌ ابوالقاسم‌ + سیر أعلام‌ النبلاء (سیرة الخلفاء الراشدین‌): 15. [↑](#footnote-ref-191)
192. - تاریخ‌ ابن‌ عساكر: 287/47. [↑](#footnote-ref-192)
193. - همان‌. [↑](#footnote-ref-193)
194. - به‌ تخریج‌ ابوذر هروی‌ و دار قطنی‌ (صواعق‌ محرقه‌: 61) + طبرانی‌ در معجم‌ اوسط‌ (تاریخ‌ الخلفاء سیوطی‌: 59). [↑](#footnote-ref-194)
195. - صحیح‌ بخاری‌: فضائل‌ اصحاب‌ / باب‌ «فضل‌ أبی‌ بكر » + سنن‌ ابو داود: السنّة/ح‌ 4464. [↑](#footnote-ref-195)
196. - میزان‌ الاعتدال‌: 612/2 + مكتوبات‌ امام‌ ربّانی‌: دفتر دوم‌/ حصه‌ی‌ هشتم‌، مكتوب‌ 24. [↑](#footnote-ref-196)
197. - تاریخ‌ كبیر ابن‌ عساكر: 132/41. [↑](#footnote-ref-197)
198. - سنن‌ ابو داود: السنّة/ ح‌ 447 + مستدرک حاكم‌ با تصحیح‌ ذهبی‌: 72/3 + مسند احمد: 132/5، ح‌ 14827 + صحیح‌ ابن‌حبان‌ (با ترتیب‌ بن‌ بلبان‌ فارسی‌): 260/6، ح‌ 6922 + تاریخ‌ ابن‌ عساكر: 113/41. [↑](#footnote-ref-198)
199. - عصر الصحابة : 60. [↑](#footnote-ref-199)
200. - سیر أعلام‌ النبلاء (سیرة الخلفاء الراشدین‌): 55 + تاریخ‌ ابن‌ عساكر: 121/41. [↑](#footnote-ref-200)
201. - همان‌ منابع‌ + تاریخ‌ الإسلام‌ (ذهبی‌): 474/3. [↑](#footnote-ref-201)
202. - صحیح‌ بخاری‌: فضائل‌ أصحاب‌ النبی ‌ / باب‌ فضل‌ ابی بكر و باب‌ فضل‌ عمر و باب‌ فضل‌ عثمان‌ + جامع‌ ترمذی‌: مناقب‌/ ح‌ 3707 + سنن‌ ابوداود: السنّة/ ح‌ 4462 + مسند احمد: 14/2 و 24 + صحیح‌ ابن‌حبان‌ (با ترتیب‌ ابن‌ بلبان‌ فارسی‌): 383/6، ح‌ 7260 + تاریخ‌ كبیر ابن‌عساكر (با اضافه‌ی‌ اسم‌ علی‌ بعد از عثمان‌ و عدم‌ انكار رسول‌ خدا : 227/32 و 228 و 108/41 و 110. [↑](#footnote-ref-202)
203. - سنن‌ ابو داود: السنّة/ ح‌ 4463. [↑](#footnote-ref-203)
204. - معجم‌ كبیر طبرانی‌: /12 ح‌ 13132. [↑](#footnote-ref-204)
205. - تفسیر طبری‌: 372/11، ح‌ 31634. [↑](#footnote-ref-205)
206. - به‌ تخریج‌ ابوالقاسم‌ بغوی‌ (ازالة الخَفاء دهلوی‌: 339/1) + خصائص‌ كبری‌ (سیوطی‌): 55/1. [↑](#footnote-ref-206)
207. - خصائص‌ كبری‌ (سیوطی‌): 52/1 + تاریخ‌ ابن‌ عساكر (ازالة الخَفاء (دهلوی‌): 32/1 + عهد زرّین‌: 58. [↑](#footnote-ref-207)
208. - دلائل‌ النبوة (بیهقی‌): 385/1 ـ 384 + تاریخ‌ كبیر بخاری‌ (مختصراً): 179/1 + ابن‌ كثیر در تفسیر: 568/3 و در تاریخ‌ (البدایة و النهایة): 67/6. [↑](#footnote-ref-208)
209. - مستدرک حاكم‌ + دلائل‌ النبوه‌ (للبیهقی‌ و صحّحه‌) + البدایة و النهایة: 158/6 و 190 + تاریخ‌ كبیر ابن‌عساكر(با اسانید و جزییات‌ مختلف‌): 144/41 الی‌ 46. [↑](#footnote-ref-209)
210. - البدایة و النهایة: 160/6 + تاریخ‌ كبیر ابن‌ عساكر: 143/41. ابن‌ عساكر در روایتی‌ این‌ كس‌ را صحابی‌ جلیل‌ القدر، حضرت‌ ثابت‌ بن‌ قیس‌ بن‌ شماس‌ ذكر كرده‌ است‌ كه‌ در جنگ‌ یمامه‌ شهید شد. (همان‌: 145). [↑](#footnote-ref-210)
211. - البدایة و النهایة: 160/6، حوادث‌ سنه‌ی‌ 11. (توضیح‌ اشارات‌ این‌ مردگان‌ را در همین‌ كتاب‌ بخوانید). [↑](#footnote-ref-211)
212. - تفسیر طبری‌: /4ح‌ 12283 الی‌ 12286. [↑](#footnote-ref-212)
213. - نهج‌ البلاغة‌: جزء اول‌/ خطبه‌ 18. [↑](#footnote-ref-213)
214. - عسقلانی‌ در فتح‌ الباری‌: 74/7 و هیثمی‌ در صواعق‌ محرقه‌: 42. [↑](#footnote-ref-214)
215. - عقیده‌ی‌ امامت‌ و حدیث‌ غدیر: ص‌34 ـ 33. [↑](#footnote-ref-215)